

بازرسی شده
۳۶ - ۳۷

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطاهرين
الطيبين الطاهرين
الجعفرين

هو الله شانه الغزير
الغزير لله
دوره
درسان روانه
مکرمه
مکرمه

کتابخانه
جعفر سلطان القرا
تبریز ۱۳۶۵ قمری

بازدید شده
۱۳۸۳

۸۱۱۵-۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: *تجدید روش آبرو برداری*
مؤلف: *ابن تیمیة بن محمد بن عبد البر بن علی*

۹۲۷۷

۹۲۷۷

۸۵۵۵۱

۱۲۰۳۲

شماره ثبت کتاب



عکس فهرست شده
۹۲۷۷



(۱)

بسم الله الرحمن الرحيم
 دستور عدالت حدود داد و مصلح ادب فروضات و جهان نشانی
 و سیاسی حداد زینت کجی حضرت نه و بیانش افزون از قوس بیانی
 است و همه راه را نه که لغات انرا قات فرضی کاش مصلح
 این در جهان در سگواه هم روشن است و از لوازم بحیثیت
 لطیف زایش سراغ مردم برود با هم بر ادلی البصیر بر ترانگی اجرام
 علم بر این توفیق جانش احوام بندگ بسته و حرم کعبه حدیث
 کجکات ثبوت سر کشته طواف و اجزای عالم از قدر بر تهره ادراک کعبه
 ذات لا برانش همگی در مقام بی حضرت است و صحبت از صفیر عیاش
 تمام نفس نفیس لایه لایه که در خرقه تعقیفات تا سوره یحیی جبین

نصفای

نصفای روح افزای عوالم حقایق بر دار غمچه جو با روح سعادت
 بر سر نه و از قضی هایش نعیم معلم عقاید و تادیب خودت شرح
 بر فرقه تا کسی خود را آرد ناس و در بس عالم طبیعت صفای
 لا حقیقت یکسانه خود بخرد از در سلامت قدس بخردش
 بت و بال همی و هم خیال بو طیران در نفس برده انفضا
 بر و بال نفسی تا اعظم شده داخل آسمانه و انفس صدها و دل
 تحت بجات پیغمبری سر ادا است که در همه از اراحد با هم سانی
 سر شخت و توسع و قیام هایش و تکلیف تمام هایش شرح صارت
 کت مکارم اخلاق مصلحان آنک لعنه علیهم و هم اول صحبه
 انفاق برینا انرا نفس همو الی سنین زلف رسم محمد و علی در اخلاق
 و شیم و صدوح با حسن الطاف و کرم معلم معلم تدریج و با صبر و صبا
 زمان و ما محمد الازول شعر همه خایع است بحکم و روح
 صحبت حضرت عزت نه دین ضرودین جهان را نامرود با در
 جهان را این آدر کزین بیک جهان آدر رسول صافی بکیت

پس از این که از داد و دین از خود و حضرت مغرب صواب است
 عبادت او را در این صورت برادر در خورشید که کفایت
 از آن بالاتر که کند زینهار که او هم نه و شرق و غرب و آنرا
 و عبادت او را از آن بالاتر و از آنرا بطریق شکره مال معال و
 شکر و از آنرا از فضل نفس نماند که صفت
 عبادت او را از آنرا جز آن که نشود در انطاق
 از عرض حال مال کشته داد از آنرا فضایل ملکاتش در بسط زمین
 چنین است از آنرا که حد در حد در از آنرا کثرت محبت چنین عرف
 عرف انفعال با آنکه سفینه انبیاء که بنامها محبت بلندش گشتی بجهت
 بر همه افاضه خلافت از در باری فتنه زای خلافت از این بی خالی
 آنکه عین الحیوانی که نشسته گامان رحمت شوق را در ظلمات ضلالت
 خضر هدایت ابراهیم راه نطقه جامع سعادت عید و عمارت محلات
 سینه شمر شیر خدا شاه ولایت علی مظهر اسماء از خلقی در جمیع
 در در دنیا معده و در کجاست غیر محمد و بر تخته آنکه دین و از لاد طامین

ادامی

که بجای کیمیای سعادت اند و کلید کنج فیض است در لغات نرسند
 اما تسمیه و تصحیح مشکوه کرامت در عز و جلال و ذره ذره شرف است
 و مطلع لایع قدس و زینیه الیاس انس سراج السیر نهج المرشدین
 منقح الصدق الی الخیر من حق الیقین در عبادت الهه عظیم
 الیوم لکن اذ نعیم چنین گوید که در دام مال و آنکه در طلب
 سعادت جسد و آنکه در این عقیوب بن استخوان حسن عباس بن
 تقوی شاه فاضل و نورانی و معجزه و جعل الجنة مشوره لکنم که حکیم بود
 العرف الی الخیر که بر او اسرار باب الایمان و امانت که در عالم در حد
 بن آدم جلالت عظمه و تقصیر حکمت با فقه کلام و قدرت شادمانت
 تا بابت نوع آنکه در مقام در فضیلت هم عبادت کثیرین خلقا نفعی که
 بعد از مناسبتی آدم لهدا چون شرفی است اهدایت اطوار صواب
 آنکه منبر اجتماعین در هر عصر از اعصار از شرف سعادت و افضل
 هست زیرا بر فن شریف که نبی دره بمقدار تالیف کلام که شرف است
 بر فضایل و مناقب آنکه اطوار در کتب و در کتب و در کتب و در کتب

در زانیه

و ثواب نوشتن عهد حدیث در ثواب حفظ عهد حدیث در اول
 اخذ در ثواب ذکر صلوات دایم است مفرقه که شکر است
 بر این صاحب دوده قصد که ذکر خواهد شد ان شاء الله در عهد
 پیر رحمت الطهرت پادشاهی و ملک سپاه کرون بارگاه خدیو
 زمان قبله سیدان جهان در سردر خواجه دوران سبزه در درج
 شریف است در این طاهر از چهار منور خدیو در وقت صلوات
 کمال ملک انشاب تا بان ملک سلطنت خورشید حق در پیر صلوات
 حاجی ناصر ظلم دور در ان نظیر ان الهی ناصر بالعد و الاصل خسر و کلمه
 با آنکه هلی خورشید در عهد قرآن چون ادر سح قرنه منیره و دیگر
 با آنکه همه من سرگوشی گشته طین مطنه کتور گشته چنین فرموده
 دارنده تخت پادشاهی دارار سپه در و تیار نشانی
 انشاب سایه نه کینجر و کینجا دایم قیصر در پیش عهد دار
 فقیر که اگر کمیت با در حضرت دارار تاج پادشاهی که در
 از در پیش قاصرات و بیعه است ابد مدت عمر ستم نام عم

باب اول

باب اول در بیان فضیلت نوشتن حدیث در روایت کردن
 است در کتاب امالی از انس روایت شده که گفت
 فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر گاه مؤمن سیر در بازار
 باقی باشد بگوید حق که در ان نوشته شده باشد عمر می باشد این
 در روز قیامت حاجب مانعی میان ان مؤمن و آتش جهنم وی
 بخشد و از تبارک و تعالی بسبب هر حرفی که بگوید بزرگتر شود
 یکسره که هفت برابر دنیا است و سعت انهر در ایضا در امالی از
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که حضرت سید مرتضی
 که اللهم ارحم خلقانی یعنی خدا در ارحم کن خلیفه ام که آنحضرت
 پیوسته که با رسول الله خلیفه های او گنیده حضرت فرمود که خلیفه
 من آنخاصی هست که بعد از من بیاید روایت میکند احادیث از
 سنت مرا و یاد میدهد انها را با نیک بعد از من بیاید و در سعادت
 الاخبار است مثل بجز حدیث و در کتاب غوالی الاسالی است نیز
 مثل اینجهر لیکن زیاد فرموده است در آخرین طبر که اولک و ثانی

ففي الجنة يعني انما كنه بعد از من مرد ما ترا اخبار من سياه چينيد
رقاي من همته در بخت دور کتاب حصال از فضيل بن يسار
روایت کرده که گفت امام محمد باقر صلی الله علیه و آله فرمود که ای فضیل
حدیث امر ازنده میکنند و اما را و ایضا از ختمیه روایت کرده است
که گفت حضرت امام محمد باقر صلی الله علیه و آله فرمود که زیارت کنید یکبار را
خانه یا خودتان بدین سبب این امر است خدا رحمت کند بنده
که زنده کند امر ما را مترجم گوید که ظاهر حدیث است که در خوانندگی که روزی که در
آنجا که احادیث گفته اند هر کس هر چه میداند بدین چیز گوید یا احیای احادیث
و اخبار باشد و چون در خوانندگی اصول روایت و تفسیر هم نمود
مخالف از این جهت در خوانندگی باطل و بدون خدو خط چون با یکدیگر
می نشسته هم یاد میدادند هر چه میدانشند و در سعالی الاخبار از امیرالمؤمنین
صلی الله علیه و آله روایت شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود اللهم
ارحم خلفائی گفته شد یا رسول الله که گشتند خلفای تو فرمود آنها سیه بعد از
من میانند در روایت میکنند حدیث و سنت مرا در کتاب بصائر الدرجات

از معجزات بن عباس

از معجزات بن عباس روایت کرده است که گفت عرض کردم با امام جعفر صادق
صلی الله علیه و آله که مردی که بنیاد روایت کند حدیث شما را و نشر کند میان مردم
احادیث را ثابت و مدد نماید در دلهای شیعیان شهادت را با صاحب
یکه از شیعیان نباشد و او را نیز روایت نباشد کدام یک افضل باشد حضرت
فرمود که آنکس که بسیار روایت کند حدیث ما را و میان مردم بپوشد
نشر میکند و دل شیعیان ما را مدد و محکم نماید بهتر است از هزار عابد و نیکو
در بصائر الدرجات از عجب این معجزه روایت شده است که گفت سوال
کردم از امام جعفر صادق صلی الله علیه و آله از دو مرد که یکی از آنها نقیه است روایت
کننده حدیث است و دیگری نیست مثل او در روایت کردن حدیث پس
آنحضرت فرمود که روایت کننده حدیث کسی که متفق و درین باشد بهتر
از هزار عابد که نقیه در او حدیث نباشد و در کتاب محاسن از حضرت
صادق صلی الله علیه و آله روایت شده که امیر مؤمنان صلوات الله علیه فرمود
ذکر ما اهل بیت رسالت باعث شفاء یافتن از هر تب شدیدی و هر بیماری
و هر دوسه است که باعث تنگ و ریب دست دوستی با اهل بیت

سبب خشنودی خداست که تعالی خواهد بود اینها در صفة البرهان
 از حمزة بن عبد المطلب بن عبد الله الجعفی روایت شده که گفت خدمت
 حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام را در راه الی انکه ما من یصحف
 یا بخندم که در او نوشته بود صدیقی از امام جعفر صادق علیه السلام که آن
 لفظ نباشد لاصحاب الامر مثل فلقه الجوزة یعنی بدستیکه دنیا مثل زده
 شده است از برای صاحب این امر مثل پاره کرده دلی که در دست یکی از آنها باشد
 و بسوی او نظر کند پس حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود که با حمزة داد الله
 حق فاقولوا الی اویم الجوزة قسم پروردگار که این حدیث حق است پس نقل کنید
 اینها از روی کاغذ بسوی دست آخوی بیست آنکه در امام در آن دست بیست
 از کاغذ و اینها در دست حمزة بن عبد المطلب گفت نوشته در دست کاغذ یعنی
 حدیث را که آن لفظ نباشد لا امام کفلقه الجوزة فلقه الجوزة بکبر فاعلم
 بعضی یا نصف کرد و بر او نیکو جوهر کفلقه الجوزة پاره کرد و اگر نیکو پس
 ظاهر معنی انیت که بدستیکه دنیا مثل زده شده است از برای امام علیه السلام که آن
 مثل پاره کرده دلی است پس آن نوشته را او دم خدمت آنحضرت و عرض کرد که حضرت

فداک بدستیکه صاحب روایت کرده اند صدیقی را که من انکار کردم بعد از آن
 لکن دوست دارم که بشنوم آن حدیث از لفظ مبارک تناسل آنحضرت نظر کرد
 و در آن کاغذ پس پیچید از آن حدیثیکه من کمال کردم که انرا پاره خواهد کرد پس آن
 بزرگوار رو در جانب من نمود و فرمود که هر حق فحوله فی اویم آنجست حدیث است
 دنیا حضرت نزد امام علیه السلام مبداء آنجا که در آن واقع میشود مثل نصف
 کرده دلی که در دست یکی از آنها باشد و بسوی آن نظر نماید و جهت نقل کردنش از
 کاغذ به دست غرض دوام در بقا است و علت امر فرمودن امام نقل آن اهتمام
 در ضبط آن حدیث است و از ملاحظه این ناگید و اهتمام ظاهر میشود و آنجا که است
 حدیث و ضبط با آن و احتیاط نمون نشان آن در بودن آنچه را که در او حدیث است
 از چیزیکه بزود در صحیح نشود لاسیما که چنانچه حدیث از آنجا که متعلقه بعضی است
 آنکه الامم صلوات الله علیهم اجمعین باشد و ایضا در محاسن از حضرت صادق
 علیه السلام روایت شده که فرمود ما روایت آن حدیث که لا احدکم ولا احدکم ولا احدکم لکم کیف
 لا اصح لکم انتم و الله خبده الله ما یعبده الله عزوجل اهل دین ضریکم خذوه و ندبوه
 و لا تحبوه عن اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین معنی مصنف که میر که محتمل که معنی حدیث

شریف این باشد که بدستیکه من پیش از این اراده نداشتم اینکه حدیث
کم شمار نظر بعدم قابلیته شما بجهت تعقیب و لکن الان حدیث یکم شمار بجهت
رفع مانع مذکور و هر انچه واضح میگردد از برای ما و حال آنکه بخدا قسم که شما شرکان
خدا هستید قلم برورد کار که جهادت و بندگی نمیکند ضد اعرض و اصل را اصل
و بی حیر از شما پس فرمایید این حدیث را و فاش کنید نزد خیر اهلش و منع
نمایند خود را از گفتن با اهلش زیرا که اگر با اهلش گویند موجب بیخوشی
که از خود منع کرده باشند پس هر گاه منع کرده شود حدیث از شما باز داشته
از من سترجم گوید بجهت آنکه نمونه اصل حدیث تعلم و تعلم است تا آنکه عمل بر آن
بسیار است شود زیرا که عمل فراموش است چون تعلم حدیث از میان برود
کم کم اصل حدیث مهجور و متروک شود و باین سبب شخص از صاحب
حدیث باز ماند و ایضا در محاسن از امام محمد باقر علیه السلام روایت
شده که فرمودند شما باید در طلب تحصیل علم پس قسم بان کسیکه جان من بید
صدقت اوست که هر که گفتن یک حدیث در حلال و حرام از راه راست
گویند است از دنیا و آنچه را که در بر دارد از طلا و نقره و شاهد بر این کلام خداوند

است که

است که میفرمایند تا آنکه رسول خدا و ما همسکیم فاستموا آنچه را که او فرماید
رسول پس بایست که بگردید از آنچه را که نهی کرد تا از آن پس باز بدارید خود را
از آن و آن کان علی لیسر لقراءة المصحف و اگر بود امر بدست من حرام است
مردم امر کرده میشدند بخواندن قرآن یعنی من امر میکردم مردم را بخواندن
قرآن مصنف گوید که ظاهر مشهور از استنشاد امام علیه السلام باین ترغیب است
اخذ در این شام تعلم و عمل کردن در ما خود فیه است و اگر چه محتمل است اینکه بوده
باشد استنشاد امام علیه السلام باین جهت توقف داشتن عمل بر صلوات
در محاسن از جابر از فضیله روایت شده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام بمن
فرمود که ای جبرئیل برورد کار که هر انچه حدیثی که برسد تو را از راه خود نمکونی در حلال
و حرام بجهت است از برابر تو از نفع آنچه را که اقبال بر آن طلوع میکنند تا خود
ان و در مجلس الفقید از حضرت صادق علیه السلام که روایت شده فرمود
نفس المهوم لظن تیج و هم لنا عباده و کتمان سرنا جهاد و فی سبیل الله نفس
کشیدن مهوم بجهت ظنی که بر ما وارد میشود ثواب تیج دارد و در حقم و علم اواز
بر امر ما بمنزله جهاد است و پنهان داشتن سر ما را از خیر اهلش محبت و فی سبیل

پس آنحضرت فرمود که بجز این کتب هدی که بپشت بادالذهب واجب و لازم
 که بجز حدیث شریف باب طهارت نوشته شود و انصاف در رساله در حدیث لغوی از این وارد
 روایت شده است که گفت در خدمت حضرت صادق علیه السلام ایام کرام
 امیرالمؤمنین علیه السلام مدگر شد پس حضرت فرمود این بار و هر کس که بیست
 کند صدقه تراها گوئی که حروف باشد حتی آنحضرت را میسرند خداوند نبی بگفته که زینب
 حسانت بیست بار یا از هزار او زینب بگفت هر قدر میکره بر میدار و ثواب یک عجم
 مقبول و یک عمره مبروره ای سپرد و بجز خدا تم که طمعه آتش نمیکند خداوند
 قدسیر که در زیارت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه رفته باشد چه بوده
 سزاوار و امیرمار و بنوس ایحیث را باب طهارت مکتوب است دلایل باین دو
 حدیث بجز از نوشتن حدیث باب طهارت که بر انتخاب نوشتن اخبار بارفت که دلالت
 آنها بر امر و زینب است که اهتمام در آن مطلوب و مرغوب است باب طهارت لکن بجز
 سنی است بر آنکه عمل خیر را بر سنی حقیقی آن کنیم و ظاهر خبر آنکه عرض بیان رفتن شان
 خبر است از نوشتن آن بطول و چون سگوب بطول رغبت تان بیشتر در حفظ آن
 اهتمام زیاد تر است لهذا غیر از اهتمام در حفظ و احسن نوشتن اخبار بجز بجز

پس استدلال بجز از کتب بطول با لفظ را لفظ در فصول اول من الاحتمال شکل است
 ترجم گوید که لفظ رضین در بیان رضی شالی خبر سلام است لکن جز از نوشتن خبر بطول
 استفاده میشود زیرا که شان امام علیه السلام اصل در رضی است از آنکه بجز بجز در محرم
 برفت شان و علو مکان چهره بر نامه بکلیه استخوان دارد اگر چه نباشد کلا یعنی در وقت
 الاحتمال روایت شده است که گفت کفر یا رسول الله صلی الله علیه و آله ابی مقدسه
 است علم بجز حضرت فرمودند علی عرض شد که چیست تقدیر لکن علم حضرت
 فرمود نوشتن آن صحابا آنکه علم لکنی و نبات پیدا میکنند بسبب نوشتن کار نوشتن
 قید لکنه در بار علم که داده میشود که فرار کنند از هوا طر زود و در کتاب خوانی
 اللسانی عمر و بن شعیب او پیش از این روایت کرده و او از حدیث که گفت عرض کردم
 بحضرت رسول صلی الله علیه و آله که یا رسول الله ای بزرگمهر چه را که میخوانم از تو
 حضرت فرمود علی عرض کردم که در باب رضا و غضب هم بزرگمهر میخوانم
 از تو حضرت فرمود علی عرض کردم که در اینها کلام مرا آنچه را که می خوانی است
 در کانی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که هر است که فرمودند
 را است و منزل شعیبان را را بقدر رواست آنها از ما بقدر آنچه را که آنها

از نامیده اند یعنی هر کس روایتش از ما بیشتر است بر تبه اش خرفن نوازه بود
در کتاب مجلس الفیقه از جابر روایت شده است که خدمت حضرت صادق علیه
السلام عرض کردم که چگونه حدیث را بر این بیان فرمایند که من را نیز فرمایند پس
آنحضرت فرمود که حدیث کردم را بدم از حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله و او را بجز
از حدیث خداوند جلیل هر چه را که حدیث کنم من تو را ای جبرئیل رساند است پس
فرمود یا جابر الحدیث و اهدنا فقهه عن صادق خیر لک عن الدینار و ما فیها یا
بدانکه یک حدیث که تو فرمایند بر این از ارا را استگویی هر آنکه خبر است از
برابر تو از دینار و ما فیها و البیضا در مجلس الفیقه روایت شده از حضرت صادق
علیه السلام که فرمود خطبه خواند رسول خدا صلی الله علیه و آله در روزی پس فرمود
رضایه جسد اسع بمقاتی فوجها بعد من لم یسمعها کل من صلی فقه غیر فقه کم کن
فقه الی من هو افقه منه ثلث لا یعمل حدیث من قلب معروض افلاس من العیله و النبیجة
المسین و اللوم کما حتم فان و عملهم محلیه من و انکم المومنون انوه تکافی و انکم
و هم بدعی من و اهرم سنی بدستهم انا هم رضایه و بجز روایت شده است در او
تحقیق تشدید و جز در کوشه زهره و زهره و انضاره ای فقه یعنی فقه

او را مشتق از قماره است که بمعنی حسن الوبه است پس مراد بان در
حدیث حسن فاخته و نیکو قدر است و بعضی گفته اند که مراد به نظر بخت و سوز
است پس معنی حدیث است که فاخته خوب کند فاخته امر و قدر بنده را که
بشنود کلام مرا پس حفظ کند از او برساند بیک سیکه نشیند از او و بعضی از روایات
است فادها کاسمه یعنی پس ادا کند از او هر چه که استماع نموده است باینکه
نهدند از او اصلا تا تغییر بر که محل معنی باشد پس بهیچیز از انفالان فقه و روایت
که فقیه و را در شنیده بجهت گفته فقهیده اند معنی فقه و روایت را که ان نقل
لفظت بسوی غیر زیرا که مراد از است آنها را که نقل لفظ از بهر مردم نمایند
و چون نقل کنند از زمره فقه و روایت فلاح شوند چه قدر از بردارند کافق
تروا شد که میداند بعضی از معنی آنها را و نقل میکنند ان فقه و روایت بود که
کسیکه ان اعرف و افقه از آنها باشد بمعنی آنها و قوله ثلث لا یعمل حدیث من قلب
عبد اسم جز بر گرفته که نقل بصیغه مجهول مشتق از افعال معنی ضیانت است
و بصیغه معلوم هم روایت شده است که معنی حقه و شخه باشد پس تقدیر
کلام در ان مقام انیت که لا یعمل حدیث بجز من الحق یعنی داخل قلب بر کن

نیست صفت کینه نماند که او را از خداوند دور نماید و قول تخفیف لام هم نیز
 روایت شده که شوق از دعول یعنی دخول در شتر باشد پس حاصل
 مندر آنکه شرف صفت باطنی هست که قلب را اصلاح میدهد پس هر که
 متمسک شود باین صفات پاک میشود دل او از خبیثات و دخل و شر
 توله و هوس در موضع حال خواهد بود پس تقدیر نیز میشود لایق علیین
 قلب بوسنی جنایت کرده نشود قلب بنده مؤمن در حالیکه بر صفات
 باطنه متصف باشد اول آنکه غلبش را از بر او خدا خالص نماید باینکه
 قرار دهد عمل خود را خالص از شرک جلی و از عبادت کردن است در سبیل
 هر چه خیر خداوند است و پروردگرمون دنیا را باطله و عجب دیگر در شوق حق که
 عبادت از بریا باشد بجمع آفوش دوم کسیکه متابعت کند با جماعت مسلمین
 در بذل مال و جان در مقام نصرت و یاری ایشان سیم لازمست در صحبت
 نمودن با جماعت اهل حق هر چند خدا ایشان کم باشد نظر با خیار ری
 که در این باب رسیده است فان دعوتهم محطه بالمسلمین من در انهم در حق
 تعلیل اصلا انیت کی آنکه براد به عورت دعای حضرت رسول صلی الله

عمره

عید و آله باشد باینکه بجهت باشد اصناف مصدر بر مفعول خود پس معنی آنست که
 دعای اینچنانیکه خوانده حضرت رسول صلی الله علیه و آله از بر ایشان محیطست
 بتامر مسلمین که از عقب ایشان ظهور را بنید و دیگری آنکه بجهت باشد از قبول ضایفه
 بسور فاضل پس تقدیر کلام انیت که دعاء المسلمین بعضهم لبعض بحقیقت
 و بر هر دو تقدیر مستفاد میشود از کلام ترغیب در تحرک بر لزوم متابعت
 مسلمانان و عدم مفارقت از ایشان و احتمال سیم آنکه بجهت باشد براد بر
 دعوت کردن حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را بسور دین خدا از پس
 بنا بر اینجهت است لفظ من نفع میم در کلام اسم بر مفعول پس تقدیر چنین است
 که لا یخص احدکم من جملة الرسول من کان فی زمانه بل اهل بعد من یعنی اختصاص ندارد
 دعوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بلکه در زمان او بود بلکه شرفی است
 آنها که بعد از آنجا بود و باید احتمال چهارم قول جز را است که گفته است
 فی الحدیث ان دعوتهم تحط من و انهم امر محطهم و تکفهم و تحفظهم معی دعوت
 مسلمانان باعث حفظ و کفایت دیگران است که از عقب ایشان بوجود
 آید قوله صلی الله علیه و آله المؤمن اخره تکفوا و انکم انتم فی براد برادند

با یکدیگر در ایام سادی هشتاد در دیه و قصاص و هم بدین معنی سوادین
 دستبرد بر کسر مخالف با ایشان است یعنی هم دست و مجتهد بر زمان بر نامه
 نمودن با احدی بخیتی که مجال ترک و حضرت و احانت از برابر آنها باقی نماند
 بلکه اوست و یا بر میکنند بعضی از ایشان بعضی از ایشان بعضی را بر باد
 با تاهی ادیان و ملان اطله تقسیم که گویا هر یک دستند و فعل هر یک فعل است این
 تغییر کننده از رونق و بسوزان است که یعنی بدستهم او نامم نمی سعی در کوشش
 میکند در انقاد و اجرام در عمد و اما سیکه بدشمن دهمنه مسلمانان با ما هم معاهده
 کنند بپست مرتبه آنها و جتیشان چه عابر صاحبان و جتیشان و جتیشان
 معنی کرده و گفته است یعنی هر که یکی از حکم بدشمن امان فهد بر جتیشان
 لازم است امضا کردن امان و غیره از آنرا که حصه کنند آنحضرت را و افضای با
 نکند و غیره از آنرا که نقض عهد او را بکنند و در رجال کشی از امام جعفر صادق
 علیه السلام فرمودند نسبت سید قدر و منزلت مردان سیکه از ما هستند یعنی شیعیان
 بقدر روایا سیکه از ما کرده اند مترجم گویند از انجیر و لالت و ارد بر آنکه هر
 کس روایتش بیشتر است در مرتبه پیشتر است ولی عمل است که در این
 که قدر

که قدر و مرتبه رواه را بشناسند بقدر و مرتبه روایات اگر روایات راوی
 از روایات نیست که مثل بر اسرار و مطالب محتمه و غیره و غرضات مسائل
 اصولیه است مثل مسئله امانت و قصاص و جبر و تقویض و مقام زهد و تقویض
 و راه در رسم سوگند و وصول است پس در اعظم ایشان در سوره الحان بدین
 و اگر از سائل فرود است که حضرت می در آنها نیست از برابر نقل و مسادی است
 صامی و حدیث در آن پس چندان مترت نباشد روایر الا از جهت زیادتی
 روایت که موجب نشتر احکام میشود و همچنین است جریان احتمال از خبر
 مکه بعد از آنکه میشود و اینها در رجال کشی از آنحضرت علیه السلام فرمودند
 بنسب سید قدر و مرتبه است بدین نسبت با بقدر روایات که از ما کرده اند و در
 رجال آنجاست که بنده را معتبر از او و این قسم جعفر روایت شده که گفت نظر
 نمودم حضرت امام حسن عسکری علیه السلام کتاب یوم و لیل را که از حضرت
 یونس بعد از این من فرمود که نیز کتاب را تصنیف کنیست من عرض کردم که تصنیف
 یونس بر او ازال یقظین است پس حضرت فرمود که خداوند عطا کند او را
 بجز حرفی که نوشته است خود در روز قیامت در کتاب آنحضرت

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود که یک حدیث بود
 که در آن کسی شخص از او را راست گو بهتراست از دنیا آنچه در آنست
 گوید که این حدیث صحیح است در کتب معتبره که در کتب معتبره از فضیل بن
 عمر روایت کرده است که گفت فرمود من امام جعفر صادق علیه السلام
 که نویسنده اش کن و متفرق سازم خود را در میان برادران خودت
 پس اگر مردی تو پس ازت میزند از کتابها تو بگردان پس بدین
 پای برودم زمان هجرت و مخرجی که از کثرت ظلم و تعدی انفس بگریز مردان
 راه حق را در میان زمان مگر بجا تنهای خود مطلق هر کتاب عرض میکند
 آن زمانیکه فرموده است بلاشک نیز نماند که علم با کلام و کلام
 و کتاب مجموع مندرس و غراب شده است این زمانه مشغول خواندن کتابها
 هر کتاب و لغویات شده اند و شب در در مشغول بود و لعب مشغول
 نمی از سرگرمیها نه برداشته شده است و صیغه امر معروف و نهی از مکرر
 شده خلایق با تمام از پاره او را پس و آرزو ما را در روز از میباشند و برکت
 از سجدت بر طرف میشود و سبلا با نواح اقسام بلا میباشند و عمره هم که میشود

باز

باب در بیان ثواب کسی است که حفظ کند بحقیق
 حدیث صحیح را در کتاب امامی بسند مرفوع از حضرت صادق علیه
 السلام روایت شده که فرمود هر کس از شیعیان ماحظه کند بحقیق
 حدیث را بسوخت گرداند صد اعزاز صل او را در روز قیامت
 در صلیک عالم و دال شمشد باشد و عذاب نماید او را در کتاب اختصاص
 بسند رخند روایت شده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود هر که
 حفظ نماید از احادیث ما توره از ما حقیق حدیث را بر او نماند بقا
 او را در روز قیامت فقیه و دانا و در کتاب حقیق روایت
 شده از حضرت ابوالحسن علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله
 فرمود هر که از امت من حفظ کند بحقیق حدیث را از احادیث که
 محتاج بسور او هستند از امر و نیشان بر او نماند صد او را در روز قیامت
 فقیه و دانشمند و در کتاب ثواب الاعمال نیز مثل حدیث شریف
 انهمان حضرت روایت شده چنانچه از دهقانی در کتاب اختصاص
 نیز روایت شده و اینها در کتاب حقیق از لبر عباس روایت شده

که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر که حفظ کند از میان است من
 چهل حدیث از شمار مرا میباشم من او را شفع در روز قیامت
 و ایضا در خصال بسندها رسیده از انس بن مالک روایت شده
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر که حفظ کند از امت من چهل
 حدیث از احادیثی که متعلق با مردین او باشد لکنیکه اراده کرده
 باشد بسبب حفظ این حدیث راه تربیخدر عزوجل و معوره
 خوانه آخر ترا سعوت کرده خدا او را در روز قیامت فقیه و دانا و ایضا
 در خصال ابرحسان روایت شده است که گفت شنیدم از حضرت
 صدوق علیه السلام که میفرمود هر که یاد بگیرد از من چهل حدیث از احادیث
 ما اهل بیت را که در باب صلال و عوام باشد بر او نماند خدا عزوجل او را
 در روز قیامت فقیه و دانا و عذاب نکند او را و ایضا در خصال از
 حضرت ابوعبدالله الحسین صلوات الله علیه و آله در روایت شده
 که فرمود هر کس که رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیعت نمود رسول الله
 صلوات الله علیه و آله و او را در جملۀ وصایای آن حضرت ایست فرمود

یا علی هر که یاد بگیرد از امت من چهل حدیث را لکنیکه طلب
 نماید بحفظ این حدیث طریق قرب بحق و وصول بدار آخرت یوم محشر
 کرده خدا او را در روز قیامت تا بتین و صدیقین و شهیدان و صلحین و
 نیکو رفتاری همشده لکن کرده با سعادت پس عرض کرد مولای مسیقان
 علی بن ابیطالب علیه السلام که یا رسول الله بیان فرمائید حدیث را در
 بدو مر از ان پس ان بزرگوار فرمود که ان حدیث حدیث است اولی
 از ایمان آوردن بخدا و عده لاشکیکه دوم عبادت و پرستش نمودن
 او و اعراض از عبادت غیر او سیم به یاد کردن نماز را بوضو سیکه بر وجه
 گرفته باشی در حالیکه بوقت نماز باشد و چهارم تاخیر نمیدن نماز را از وقتش
 بدریکه در تاخیر نماز از وقت بدون جهت و علت که موجب تاخیر باشد
 باعث غضب خداوند عزوجل است پنجم اینکه بدهی زکوة از آنست که
 روزه بگیرد در ماه مبارک رمضان و هفتم حج بیت الله الحرام نمائی
 اگر تو را مال باشد و مستطیع باشی و هشتم اینکه عاق والدین نباشی و
 نهم مال یتیم را نخورد و بظلم دستم و دهم را با نخورد و یازدهم نیاشی بر

X

و چه چیز از سگرات را و در او دهم ایسکه ز ناکنی و سپرد هم لواط کنی و
 چهاردهم قسم دروغ بخداوند بخور یا دهم در وی کنی دشمن دهم شهادت
 زور و باطل ندھی از برادر هیچکس چه آشنا باشد و چه بیگانه و چه خویش باشد
 و چه اجنبی و هفدهم ایسکه حرف حق را قبول کنی چه گوینده آن که یک
 باشد یا بزرگ و هجدهم ایسکه بطلم پس کنی اگر چه خویش نزدیک باشد
 بر تو و دهم ایسکه عمل نجواها را نفسانه کنی و بیستم زن شره دار را نسبت
 بزن نادھی و بیست یکم ایسکه ربا کار پس کنی بدر ایسکه اسان ترین ریاها
 شرک بخداوند عزوجل و بیست و دوم ایسکه گزینی ادا مگناه را اگر گناه در
 بادوم در اکر ای ادم در از در صورتیکه قصد تو بدین خطاب عیب کردن
 او باشد بگو تاھی و بنزد او و بیست و سیم ایسکه سخرنه داشته از کنی کنی
 از حقوق خدا و بیست چهارم ایسکه صبر کنی بر بلاد مصیبت و بیست
 پنجم سگر کنی نعمت را که خداوند تو عطا فرموده و بیست و ششم ایسکه
 ایمن از عقاب خداوندی بر گناه خود نباشی و بیست و هفتم ایسکه تو
 نوزدهم رحمت خداوند و بیست و هشتم ایسکه توبه و بازگشت نمانی بسوی

مداومت

خداوند عزوجل از گناهان خود بدر ایسکه توبه کنی گناهان از گناهان خود
 مثل کسی است که گناه نباشد او را و بیست نهم ایسکه امر از بر گناهان
 کنی با استغفار پس باشی مثل کسیکه استغناء با ایات خدا و رسولان او
 میکند و بیست هم ایسکه بدانی که هر چه بتو رسیده است مقدر بوده و ممکن بود
 که از تو بگذرد و دوسی ام ایسکه ترجیح ندھی دنیا را بر آخرت بحمت ایسکه
 دنیا در معرض فساد است و آخرت دار بقدر است دوسی کم ایسکه آنچه از تو
 گذشته است نپرسد تو را دوسی و دهم غضب خدا را بر خود روا ندارد بر محبت
 خشنود در محروق دوسی و سیم ایسکه بر برادران و بی خود بخ کنی از چیزها سگت
 با نهادن او در سر و چهارم ایسکه با طغنت مثل ظاهرت باشد و سر و پنجم
 ایسکه نباشد ظاهرت خوب و با طغنت بد که اگر چنین باشی بیشتر از منافقین
 و سر و ششم ایسکه دروغ سخنوی و معاشرت با دروغ گوین کنی و سر و هفتم
 ایسکه غضب کنی هر که را که بشنوی سخن حق را و سر و هشتم ایسکه تادیب کنی
 خود را و اصل نفرزند و همسایگان خود را بقدر وسع و طاقت و سر و نهم
 ایسکه عمل کنی یا آنچه که میدانی و معاصیه کنی یا کسی از خلق خدا عزوجل بکر

بحق و صدق و راستی و جمل اسمیکه لم یحصل المعامله از برادر دیگر
 و در بعضی اشناد بیکانه را فرق گفته اند و جمل کم اسمیکه بوده باشد شرح
 گفته اند در صد و چهل و دوم اسمیکه بسیار بگوئی تسبیح و تحصیل پروردگار
 و بسیار بخواند او را بسیار یاد مرکب و ما بعد ان از قیامت و جهشت و فرخ
 نماند و چهل و دوم بسیار تلاوت کنی قرآن او عمل نمانی با آنچه اگر در اوست
 جمل اسمیکه فضیلت شمار سیکولی و کرامت بر زمین و مومنات را چهل
 چهارم اسمیکه نظر کن بر کلمات مردم پس هر چه را که از برادر خود شنیدی
 از برادر غیر خود را از مؤمنین نیز دانند از هر که بول شود از فعل ضمیر
 و عمل سبک و خود را با دیگران و بجزان فساد و منت گذار بر کسی که احسان
 در حق او نمانی و چهل و پنجم اسمیکه دنیا را از زبان خود قرار دهی تا خدا عزوجل
 بهشت را با نگاه تو قرار دهد پس لیج است مراد چهل حدیث هر که برین
 احادیث مستقیقه استقامت داشته باشد و حفظ کند آنها از من از
 از است من و اهل بهشت مر شود بر جنت خداوند بجهت بهشت از بهترین
 مردم و دستبرین ایشان بپور خداوند عزوجل بعد از نبیین و صدیقین

اشهد

و شهادت صالحین و سیکور تقائی هشتاد و یکم کرده صلیه جمیله بیان
 مصنف که در ظاهر آنچه شریف دلالت دارد بر اسمیکه شرط نشده
 است در حفظ چهل حدیث اسمیکه بوده باشد بعضی از آنها مستفصله
 از بعضی دیگر در مقام نقل بلکه کفایت میکنند از برادر صدق
 آنچه حدیث اسمیکه کسی حفظ یک خبر بر آنکه متعلق بر چهل حکم است زیرا که
 هر یک از ان احکام صلاحیت دارد از برادر آنکه بجهت باشد صحیح
 و متحمل است اسمیکه بجا باشد مراد حضرت از ذکر این احادیث بیان کرده
 چهل حدیث که متعلق باین امورات و شرح حدیثها بر این احادیث
 مذکوره در باب خود آنکه مذکور خواهد شد و تصحیح حد در بعض حدیثها
 باین تم سیره است که بعضی از فقرات مکرره در ان را تفسیر و تاکید
 قرار دهی از برادر بعضی دیگر و انضاد در کتاب صحیفه الرضا صوات اله
 و سوره صیه آنحضرت از ابا کرام خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله است
 فرمود که فرمود من حفظ است از بعض حدیثا یتفقون بها بعد از من
 یوم القيمة فقیها حال هر که یاد بدهد بر امت من چهل حدیث را که در

متفق شوند بنا بر اینکه خدا تعالی اورا در روز قیامت فقیده و دانا
 در کتاب عموالی الثمالی معادین حیل از رسول خدا صلی الله علیه و آله
 روایت نموده که هر که یاد دهد بر امت من جمله حدیث از امر دین
 بر اینگزاند خدا اورا در روز جزا در زمره فقهاء و علمای ایضا جزو کند هر که یاد
 دهد بر امت جمله حدیث از احادیث که متفق شوند بسبب آن در این
 و نشان بر اینگزاند خدا نیز در روز قیامت فقیده و عالم بیان مصنف گوید که
 بیان اینمضمون حدیث شریف مشهور و مستفیض باین خواص و عامه
 است بجز که بعضی را داد و عای تو آنرا نموده و مضاف در مضمون این نیست
 بلکه اختلاف در مراد و مقصود از حفظ او نگاه دار این حدیث است
 پس بعضی گفته اند که مراد از حفظ نگاه دار از ظاهر قلب است که آن در این
 باطن باشد زیرا که این معنی است آنچه که معهود و متعارف بود در ابتدا
 زمان پیش جهت آنکه مدار امر و قرار کار ایشان بران بود که مطلب را
 بخاطر نقیض می نمودند نه بر نوشتن در دفترها و خود حتی اینکه منع میکردند
 بعضی از ایشان بعضی دیگر را از احتیاج و دست نمودن بچیز که را در حفظ

گفته اند

نگرده باشد انرا در دل خود پس بنا بر این معنی حدیث چنین میشود که
 هر که بسیار در خود بخواند جمله حدیث را و بدان عمل نماید بر اینگزاند خدا
 عزوجل اورا فقیده و عالم و بعضی گفته اند بسور آنکه تدریس و نوشتن حدیث
 در کتب و دفاتر از احتیاجات و مستحکات مانده و دوم از زمان هجرت
 پس بنا بر این حدیث شامل محفوظات در کتب و دفاتر نخواهد بود و بعضی برینند
 که مراد از حفظ اجماع از آنست که در ضبط در خواطرنوشتن بدقت و نقل نمودن باین
 مردم باشد چه طریق نقل نوشتن باشد یا کتبش پس بنا بر این معنی حفظ
 و حدیث و کتبمانی حدیث است از اندر اس و گفته شدن آن و بعضی
 قائل شدند باینکه مراد از حفظ تحمل حدیث است بر وجهی از وجه مقرره که
 نزد ایشان آنکه مذکور شود در باب ادب روایت لیکن تحقیق سخن در اینجا
 آنست که از بر حفظ مراتبی چند مقرر است که ثواب مختلف شود بحسب هر یک
 از آن مراتب مرتبه اول مراد از حفظ نگاه دار لفظ حدیث است قطع
 نظر از عمل عمود باین خواه بود یا نه عرض از این حفظ لفظ نگاه داشتن
 بخاطر یادداشتن بدانتر که مقصود از آن تصحیح لفظ احادیث است از برای

استحازه کردن از آن مرتبه دوم آنکه مراد حفظ معانی احادیث و
 نظر نمودن در آن باشد نه لفظ آن از جهت آنکه مراد ابتناط حکم و
 فهمیدن معارف حقه است و هر یک از آنها باید از در فکر و معنی
 باشد نه لفظ مرتبه سیم آنکه مراد حفظ عمل نمون با حدیث و اعتنا
 کردن ایشان بان و یاد گرفتن و یاد دادن بدیگرانست باینجه که
 که اظهار مقام و مرتبت و حصول مقام در فعلی که خداوند در آخرت از برای
 آنها قرار داده هم در این و شوق اندازند و نمایند این مرتبه ثالثه را که کند
 خبر طوبی که پیش از این مذکور شد و در ردای ذکر شده که حدیث من
 حفظ علی امتی ظاهر است که علی بمعنی لام است یعنی لاجل هدایت
 ایام و محمل است اینکه علی بمعنی من باشد همچو که در کلام خداست
 گفته شده فی قوله اذ انزلنا من السماء ماء فاحملها من السماء پس
 تقدیر حدیث من حفظ من امتی میباشند و نمایند این احتمال را میکنند
 خبری که در حواصل از حضرت ابی الحسن علیه السلام من روایت کرده
 بعد باین لفظ که من حفظ من امتی از بعین حدیثها میباشند چون آیه در حدیث

مذکور

النهر و معنی آن خبر تمامه مذکور شد و مراد بحدیث در لغت خبری
 است که مراد آن ماکلام باشد و وجه نامیدن آن بحدیث آنستکه
 چون خبر خبر حدیث کرده میشود کم بروز و ظهور نماید لحدیث و در آیه
 گویند و در اصطلاح عامه محدثین آن کلام فاصح است که نقل شده
 باشد از نبی و امام و صحابه و تابعین صحابه و هر که راه برود و طریق ایشان
 باینکه حکایت بکنند از قول یا فعل یا تقریر آنها و لیکن نزد اکثر محدثین از آیه
 اطلاق میشود حدیث مکرر آنچه که از معصوم نقل شده باشد و ظاهر بسیار
 از اخبار و دلالت دارد باینکه از بعین حدیثها میباشند مخصوص است ما مورثه
 در دین از اصول عقاید و عبادت متعده بقلب و بدن و غیره
 از رسالات و احکام و انحال حسنه پس بنا بر تخصیص میباشند مراد باینجه
 الله تعالی عال اینکه ترفیع بدعهد خدا عزوجل در از برای اینکه بسبب
 و نظر نمون در لایح احادیث و عمل کردن بانها بگردان فقهها حاصلین آنستکه
 بعلم خود عمل نمایند و بنا بر سایر احتمالات مذکوره میباشند مراد اینکه بسبب
 گرداند او را خدا عزوجل در روز قیامت در زمره فقهها عابین محبت

شما هبت و آستن او باینان از حربه حفظ و نگاه دارا حدیث و
 هر چند که بزرگ باشد از سلسله ایشان در اطلاق میشود تعقیب غالباً در اخبار
 بر حال عملی که آگاه باشد بر عیوب نفس اماره و اذات ان و ترک کننده دنیا
 باشد در راه دران در اخب و مایل باشد بسور آنچه را که نزد خداست
 از نعم و قرب وصال حضرت ذوالجلال مخفی نماند که بعضی از افاضل تسلل
 کرده اند با نچه شریف از برابر حجه خبر و راه اسد لاشان ظاهر است
 نظر بعوم موصول کمالاً مخفی باب سیم در بیان ادب طریق اقداریت
 در این باب آیات و اخبار چند است از جمله آیات در سوره المائدة است که
 خدا عزوجل میفرماید و تعبا اذن و احمیه یعنی حفظ میکند نیز تذکره آیات خداوند
 را گوش نگاه دارند و گوش یکدیگر قادر حفظ آیات خداوند بر بندگی که
 پس از این آیه مستفاد میشود که شرط استماع آیات و روایات حفظ کردن
 آنها و عهد بانهاست نه فراموش کردن و پشت سر انداختن زیرا که رسول خدا
 صلی الله علیه و آله در زمان نزول نیز آیه شریفه روایت شده است که
 فذاریتاً مثلت نمود که اللهم اجعلها اذن علی السلام یعنی بار خدا یا قرآن

صبر

صاحب اذن و احمیه و گوش ستوار اصحابین بطایب علیه السلام چه ان
 بزرگوار بود که از آیات و روایات هر چه استماع میکرد فراموش نمیداد
 روز رخت و میل بدان عهد نمود اما اخبار در کتاب اختصاص مندرج
 عیدیه از ابی بصیر روایت شده که حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق
 علیهما السلام در قول خدا تعالی خبر عباده در اندین سیمون القول فیمن یؤمن
 احسنه فرمودند که مراد از عباده مسلمانان ال محمد صلی الله علیه و آله هستند که
 و حکم نشوند حدیث را ادا کنند حق الحدیث را چنانچه شنیده اند نه زیاد
 کنند و نه کم نمایند پس دلالت دارد نیز خبر بر شرط اقداریت و ادب عمل
 کردن بان است و اینها در ابی شیخ زه از سمره بن جندب روایت شده
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که روایت کند از من حدیثی را
 و به نیند او از دروغ پس ان بکفر از دروغ گوین خواه بود و بیان نیز خبر
 دلالت میکند بر جایز نبودن روایت خبری که بدانند اینکه دروغ است
 چنانکه نند او را راست دهد و اینها در معانی الاخبار مرزوقه از حضرت
 صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود و خدا رکبید از دروغ

مفترح پرسیدند که باین رسول الله دروغ مفترح کدامست این بزرگوار فرمودند که انبیا رتبت از اینکه حدیث کند نور امر در حدیث از آنهاست پس واگذار تو آنرا و محدث را در غیر او روایت کن تا صفت بهتر آنکه این نوع دروغ را کذب مفترح گویند بنا بر قول بعضی اعمیت که چون این نوع حجاب مانع راست باین شخص محدث در روایت اوله او مفترح کبر را گویند چه افترح شتق از فرج دان یعنی عاجز مانع است چنانکه گفته میشود فرج فلان بین الشیخ و حقیقه ان شخص باین ان در وجه مانع شود بعضی گویند که جهته آنکه چون را در اراده کرده باشد آنکه رفع حدیث محدث را بکند باین معنی که واسطه را از میان بردارد و در روایت او همچو نسبت دهد تا اوله بر اتفاح و جو مقام او کند لکن او را مفترح کبر را گویند پس بنا بر این مفترح اراده خواهد بود که معنی ارتفاع است چنانکه گویند فرج الشیخ یعنی ارتفاع و صلاح فرعت الجبل یعنی بالا رفتن بکوه و بعضی دیگر گویند که سبب است که چون را در صفت عدالت که باعث بر قول کردن روایت است را بگویند لکن او را مفترح نفع را خوانند یعنی زایل کرده شده از او صفت عدالت

الجهت

از جهت آنکه روایت را بکارش باقی نماند و مثل اینکه گوید از راه کذب که باین روایت تخصیص باین شخص ندارد بلکه از پیشینان نیز مثل ان است روایت شده پس بنا بر این معنی مفترح از ما و افترح خواهد بود و افترح یعنی اتقصاض که گناه از زوال بکارت مطلب باشد چنانچه گویند افترحت البکر یعنی اتقصضا و از اول عمدت یعنی بکار ترا از او برداشتم و بعضی گفته اند بمعین معنی را لکن تفاوت در جهت قرار دادند باینی که نسبت کذب را در عمدت شخص محدث دهد و گویند که این حدیث مثلا از مخترعات اینجند است از پیشینان هرگز مثل این حدیث استماع شده است پس بنا بر این از جهت بختان بر محدث صفت عدالت را از خود دور نموده است لکن او را مفترح نفع گویند و بعضی افترح را بمعنی آنکه گفته اند پس بنا بر این معنی مفترح کبر را گویند که اندام مذمت کند که اگر خوب باشد و اصلا لا حظه خوبی او را ننماید و گویند در حق او که این شخص شمارد این چنانچه و کلامش بی باخا خواهد بود بعضی دیگر چنین گفته اند که مفترح بصیغه اسم فاعل کبر را گویند که بر کسی دروغ بندد که انهم بر شخص دیگر دروغ بسته باشد که دروغ

در دروغ شود مترجم گوید که پس باید از دروغ که در مفرج مهر و دروغ
 نمود زیرا که مهر و دروغی موالا شده و پیراهن محصیت که بک بدترین
 است ندارند و انصاف در معانی الاجبار از عبد الله بن عین روایت
 روایت شده که گفت خدمت حضرت صادق علیه السلام
 عرض کردم که جعلت خداک صدیقی است که در ~~...~~
 انرا مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله با نیت من که فرمود ان بر سر من
 کن تا از قول نبی اسرائیل و عیسی بن مریم تا این روایت صدقت
 یانه ان بر سر کار فرمود بی صدق است پس عرض کردم که حدیث میگویم
 ما از قول نبی اسرائیل و عیسی بن مریم که گوش خود شنیده ایم و نیت هر چه ما
 آنحضرت فرمود از صدا صلی الله علیه و آله که رسول خدا صلی الله علیه
 و آله فرمود که کفی ما لعل کذب ان یحدث کل ما سمع یعنی کافیت برود
 از جهت دروغ گفتن اینکه حدیث کند آنچه که بشنود پس عرض
 کردم که چگونه است معنی کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله آنحضرت فرمود
 که هر که از کتب هر چه که در کتاب خدا از افعال نبی اسرائیل حکایت شده

پس بجهنمی دنیا پناه شود آنچه از دنیا در پیش است عنقریب از ان نثری
 من است و آنچه از آخرت در پیش است بزود سر رسد و در زمان نماز در پیش
 اعتماد کن که هر چه بعد در می آید بزود سر آید و آنچه آید که بزرگ
 میشود بزود میست و در خطبه دیگر فرمود که شما و حدیث سیفیم از دنیا در بسکه ان
 در سبزه خوش آید است و در دو محب خود میگردانم مانند کی از لاله تهر حاصل کرده
 سر رسد و با مرکب می خود خوش بنماید و امید خود از زده ها نور بر خود
 است و بحدیث و فریب خود باریت که است و لغت در نیت آن بعد از
 پیشتهای ان ایمن بتواند فریب بدهند است هر روز ساخته است تا بعد از
 بزود سر زاید میگرد و نیت دسگانش و سنجور و دله روانش و سپهر چو کس
 از ان بر نیتی ار است نه کز آنکه بعد از ان او بعبادت دیگران گردانند و بکنند
 براست کز آنکه نیت که بس بر او نیت چه بسا که بر ان اعتماد کرد و دل او
 آورد و چه بسا که سیکه بان سطلین شده و او بر زمین زد و بر صفت شکست
 بجای از نیت و بر صاحب نیت بود و نیت را نیت پادشاهین نیت
 و عیشتش تا کجاست نیز نیت نیت و خدا پیش است نیت نیت

موتست بحش در عرصه بدست پادشاهین برادر طرف پیشو در پیش
 مغرب بگردد کسر که از آن بسیار جمع کرده کس که بان بنامه
 محذول میشود با بنامین در سنگها در شهرها هر جا هست پیش از تاجیه نم که
 شان از عمر صاحب نام از ترجمه دثار ایشان بیشتر حتی مانند امهات ایشان
 در از ترجمه دیگر تیره ایشان فرادان ترجمه هست و بنا بر پستید نم پستید
 و انرا اختیار کرده بر اختیار کردن چون بر رفته اند شسته بایشان نداد که منزل
 رسند و هر گوی نداد که ایشان بویائی رسد جمع شنیده که در بنا جان خدای ایشان
 که باشد یا ایشان لواحقانتر که باشد یا بایشان مصاحبت بیکدیگر باشد بلکه
 بایشان فرود آورده و با صاحب کرا از دست کرد اند بنیاد ایشان را بقتل و منزل
 ساخت اساس ایشان بر بصره و منی ایشان را بدلت بر خاک ناید و ایشان نو پال
 حوادث گویند و بار سفر خود را بوی ایشان بر رسیده دید جز ار شکر بر آن داد
 جمعی بود که سفار و دیوانه و انرا اختیار میکردند و امید آقامت در آن داشتند چون
 خواستند که از آن سفارت ابر کشته تر شسته به ادبایشان بغیر از کسکی و
 و فرستاد ایشان را که بنام و تاریکی و بر ایشان مصلحتی در آن است و پیش

با چنین

با چنین سوغاتی لواحقان را میکنند و بار خود می بندارند و دل بان بندید و بار
 حرمی میوزن پس بر خانه البت نیز بر کسی که از ستم نماند و از آن در کس
 و اندیشه نباشد پس بر اینند و خود هم میدانند که نیز دنیا لوگت خواهد کرد و از
 آن بجای دیگر بار خواهد که گویند بیکدیگر در لغت و بنا از احوال جمع که میگفتند
 که کی قوتش از این بیشتر است ایشان را بقیه ها بردند و در زیر خشت و خاک پنهان
 گفتند هم به انخواهان رسیده شد پس ایشان هم به پستید که بغیر بود
 یکدیگر نمیرسند و دفع ضرر از یکدیگر نمیتوانند و خود در یکی مجتمع اند و هر یک شام
 فرودند و هم به یکدیگر نواز یکدیگر در روز و نوز و یکسانند که بنیاد است یکدیگر نمیردند و یکی
 در روز که نزدیک یکدیگر فرسایند و همان در بردارند که کینه ایشان بر طرف شست
 و صلا نماند که حد حایتان کرده است از ضرر ایشان ترس نیست و دفع نماند
 از ایشان توقع نیست پشت زمین بود که نمیردند بر زمین و از دستهای ایشان
 اند و از روشنائی بر رفته بظلمت قرار گرفته اند و باز بر زمین بر خواهد گشت بخوبی
 که سفارت که همان بر پاره و عریان و با اعمال خود باز گشت خواهد که کسکی و
 دای و خانه باقی چنانچه حقیقت میفرماید چنانچه ابتدا کردیم در اول غنی ایشان نور چراغ

کوانید و عده الیت بر لازم و البته چنین خراجیم گوید بجهت عبد الرحمن بن ابی بکر
 که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را سفر را اجعت بیفر کوفه اول
 بجای حضرت فاطمه علیها السلام تشریفه سپردند و در می می ماند بعد آن بجای
 زمان خود سپردند پس در بعضی از سفرهای آنحضرت حضرت فاطمه علیها السلام
 و دست بنزد قلاده دو کوساره از نقره ساخته و برده در خانه او خفته چون حضرت
 را اجعت فرمودند بجای فاطمه علیها السلام داخل شدند و در می بر برد خانه نشین
 و حضرت چون انکامل او شاهده فرمودند غضبناک گردیدند و فرمودند که در آن روز
 بزدنم نشسته و حضرت فاطمه علیها السلام گمان بردند که بر آن زمینها حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله چنین بغضب آمدند پس کون بند و دست بر نهادند و کوفه را
 گنجد و پرده او کشودند و هم بوز حضرت فرستادند و بان شخص که اینها بود
 که بگو حضرت سلام بر من و میگویند که اینها بود در راه خدا به چون بند و آنحضرت
 را تبه فرمود که اگر آنچه میخواهم پرورش خدا را بدد دنیا را محروم و آل هر صلوات الله
 نیست و اگر دنیا در خوبی نزد خدا بر او بر پیش می جو خدا در دنیا کار فرود شستی از
 نسیه او پس برخواستند و بجای حضرت فاطمه علیها السلام داخل شدند و در او دست

که انداز

که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در بعضی از باغها سیل در دست
 داشتند و اصلاح آن باغ میفرمودند ناگاه زنی پیدایش در غایت حسن و جمال
 و گفت ای فرزند ابوطالب اگر مرا ترویج نمانی غنمی بسکم از این شفت زرادت
 بسکم بر کجها زمین دزدند با شرم بادش هر خواهی داشت حضرت فرمود
 نام تو چیست گفت نام من دنیا است حضرت فرمود که بر کوفه در می غیر
 من طلب کن که تو در این بهره نیست و بار شغول سپردند شد حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حاضر ترین مردم در دنیا کسی است که از تغییر احوال
 پند بگیرد و در کسر در دنیا عظیم تر است که دنیا او نراند در نیند و فرمود که حق
 تعالی وحی فرمود برینا که تعب انداز کسر او که تلاصحت کند و خدمت کنی
 که ترک کند و فرمود که رغبت در دنیا موجب بسیار عجز و اندوه است از همه
 در دنیا مرث راحت دل و بدن است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که
 محبت دنیا سر جمیع گناهان و خطا است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 فرمود که هر که از است من از عهد حضرت سلام با من بهشت او بود واجب بنویس
 که سلام باشد از داخل شد در دنیا تا بعت خواهد شد و شهوره کم و شهورت خج

در بیان منشی چند که بی تو ایان دین بر این تیره غفلت زدگان سلك حیرت
 بیان فرمودند فیصل اول در بیان آنکه هر چند آدمی بدینا مشغول میگردد خلایق
 آن دستار رحمت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است که حضرت امام
 محمد باقر علیه السلام فرمود که شد کسب که حریص است بر جمع دنیا مانند شکر آب
 است که هر چند این شکر بچشم پستی شده راه در رویش بسته زین مشغول و خدش
 ترکت تا جگر که در آن بیان از غم سیر و پس حضرت صادق علیه السلام فرمود
 که از جمله بر عظمای لغیان پسر شرا میگویند که ای فرزند مردم برابر اولاد تو جمع
 گویند پیش از تو آنها که جمع گویند باقی مانده گمانی که برابر ایشان جمع میگردد
 بر سینه که بسته زور که بکار حقیقت تو امر که نمرد و زور بر آنها برانند
 عهد که نمرد پس عمر خود تو تمام کن و فرزند خود بگیر و مباش در جمع دنیا مانند کوفتی
 که در زراعت بزرگ سفته و بخورد تا فریب شود و آنرا بکشند و همدگش در فرعی آن
 باشد ولیکن دنیا بجز ناله پی در آن که برهنه بسته باشد از آن پل بگذرد و آنرا
 و آنکه از شیخ سعدی دنیا پیت ره گذار در آخرت
 و هر که بسوزد آن بر کردی دنیا و خواب بگذارد عادت در آن کس برستی که تو

ای باب اول

ای باب اول آن کرده اند و به آنکه فرود چون نزد حقیقی ایستی از چهار چیز از تو بمان
 خرابی که او را جویند که در چه چیز از آنکه که در از غم است که در چه چیز از آن
 که در از آنست که اگر کسی کسب کند در کی صفت و کسب که در پس همی شود تیره
 جواب خود بگیر و محزون باش از آنچه از تو فوت میشود از دنیا بدست آنکه
 بقا ندارد و بسیارش بلاها بسیار دارد پس تیره آخرت خود بگیر و کسب
 در بنده کی در پرده غفلت او از رو بکش و خود را در سعوی سلیس بر بردار
 خود را در در دل خود توبه تو باز کن و تا فارغی در عهد و عبادت سعی کن
 از آنکه اصد در دنیا در دقت با الهی بر تو بر شود و هر که بیان در آنچه
 اراده دارد را عاید کند و بیشتر و کم در بیان آنکه هر چند بختی پیشتر می
 نماند حرمی بر آن زیاده میشود و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول
 که شد و بیانش است بزرگ است که هر چند آدمی بیشتر بخورد نشسته تر میشود
 همگامی که او بکشد نشسته در میان آنکه ظاهر دنیا خوش آید و طش
 کشنده است بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
 در کتاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته است که شد و بیانش

کشنده هست که تیش در نهایت نرمی و ملامت است و گمش بر است از
 زهر کشنده عربی و حی دینا کبیت نفس الغم و ان کاتب الحث لانت
 عاصم از زهرش خدر میکند و طفل را دوان بزنی و خطا خاش می کشند
 و بان باز میکند تیش چهارم در فساد سرعت انفسار دنیا حضرت
 رسول صیاله صیده و اله فرمود که لاجبار هست با دنیا مثل من و دنیا مثل برادر
 هست که در زرد بسیار گرمی در ختی برسد و در سایه انداخت قبول کند
 و برود در آن درخت لاجب که از تیش پنجم در بیان بر دانی دنیا حضرت
 امام موسی کاظم صلیه السلام مشغولت که دنیا از برابر حضرت علی صلیه السلام
 تیش شد در صورت زن از زنی حضرت از آن برسد که چند تیر گرفته
 گفت بسیار برسد که هم ز اطلدن گفته گفت نه هم بود که حضرت علی
 در بر سال شوهر با مانی مانده چه عبرت نمیکند از حال شوهر با رکنه
 شد است تیش ششم در بیان کیفیت نجات از دنیا از حضرت امام موسی
 السلام مشغولت که حضرت لقمان پسر شرا وصیت فرمود که از زنی
 دنیا در با مینت عشق و کرده بسیار در میز در با غرق شده نه پس باید که گشتی زود

یا ادب

نیز در با تقوی و پرهیز گداری باشد آنچه در نیز گشتی از زنی دست ایمن و با
 صالحه باشد و با دوان آن دو کفر بر خدا ان گشتی بر لاد و نبر و دو ناه خدا ان گشتی عقل
 باشد و معلوم آن علم باشد و لکنش صبر باشد تیش هفتم در بیان پسر دنیا و که
 بنده در نیز خانه بست ضرر پسر نام از حضرت امام موسی صلیه السلام گشت
 که دنیا بنایه خانه است که نفس بوست در شیده باشند اگر سر بر بری گشتی
 نراضع و گشتی یکی بگردد در سر در تیش هشتم در بیان در عاقبت دنیا
 از حضرت رسول صیاله صیده داد مشغولت طعا مهاد لند است که ای شادان دنیا
 در در حکام جز در آن لند است چون معبد رسید منقش در بر و پیشو هر چند طعام لند است
 و چوب دیش نیز از است مدوخش بر بود در کیف تراست از آن در معده خوردش
 بیشتر و در در الم بر الحش مترت بر پیشو هم چنین از دنیا هر چند بیشتر و بهتر مشغولت
 نرس که در حکام کردن که دقت دفع است بر در ضررش تیش نهم مشغولت
 خانه که در در بر آن زهر هر چند متاع آن خانه بیشتر و نفیس تراست حضرت
 بیشتر گشت هم چنین در دوا حد که بر خانه مال پسر نه هر چند از دنیا بیشتر جمع گشت
 الم مغارتش شد به و صعب تراست تیش نهم در بیان آنکه دنیا در آخرت

با یکدیگر جمع میشوند و محبت دنیا مانع خیرات و سعادات است از حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله منقول است که شد صاحب دنیا شد گسب که در
 میان ابراهیم و در چنانچه هر که در ابراهیم بود البته تقدش بر پیشوایان
 که در اندر دنیا میشوند البته آورده میشود و در نوع سبک بر کسی که دعوی دنیا بر کس
 دنیا نیامد و از آن اصرار بر نیاید منقول است که حضرت صلی علیه و آله و سلم
 فرمود که بخش و لا ترثها سبکیم که اسب لونا سوار کنی در زم کنی چو شتران بر
 طرف من شود هم چنین تامل بوزن کنی با درک و شقت عبادت قنوش
 بر طرف من شود و سفاقتی بیکر در بجی در امر ترثها سبکیم که چنانچه سبک بر
 طعام نظر میکنند از رفیق و الم بان سید دنیا به هم چنین بسیار محبت دنیا است
 و شیرینی عبادت و بندگی که نوزد یاب

در روز وبال الغم و روز و وبال ایسکه مرکب انعام شده بدون ایسکه انگاه انما
 بهمنز کم ایسکه که می بخفی نماند که آنچه دلالت دارد بر شرف و بزرگواری و اعانت
 اوست حاکم کنند بسیار سبک آن طریق مصلح در سدا که مایه رسد در هر جهت
 و باعث خشنود در خداوند عادلان است و از برابر است از اجم و ثواب صغفا
 آنچه بود که شخص هر گسب بمانت چه که از برابر احدی می و صد است که بدارند
 فدا در میان زمینند در هر بعوایت و فریب انما در مقام معصیت برانیدند
 و گنا هست که از جانب خود و دیگر از جانب الله و فرما را در کتب عمر شنیدند
 فصل دوم در ذکر بدخلاء و نیاید خداده و شوهر گشای عجز و خون خداه
 از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که عیسی بن ارم علی بن ارم و عبد السلام کویان
 گفت که امیری اسرا سید از زده برانیده آنچه از دنیا می شایست پیشوایان
 از زده پستانند از زوت دین خود اگر دنیا را میان سالم باشد و حضرت امیرالمؤمنین
 سعادت ارمید فرمود ما اصف دار اولها غنا و آخرها فناء و صلوات الله علیهم
 حرمان عفت است یعنی افشاشن و من افقر فیها حران دین سعادت است و من
 سعادت است دین البصر بها بصره و من البصر بها اعمته مضمون کلام فرخنده است

این صحت که حکوم در وصف صانع که ادش شقت و عناست و اغزش
 دشانت در حدش سببت در حراش عقاب صحت هر که غنی شود
 آن غشونت و هر که محتاج میشو غزونت و هر که از بر آن سعی میکند
 غم آن هر که رگش بکند رو باد مر آرد و هر که خواهد از احوال او غمت
 کبر و دنیا شود و بعبود خود بنام کند آن که رفت بسوی آن نظر نماید
 میکند چون مناسب نیز مقام بود نیز شعر و عرفی کوم بیت مالک دنیا را
 که گیت آنکه ندانت که دنیا بر جیب است و در خطبه دیگر فرمود که نظر کنید بسوی
 بدیده از حد و از آن اعراض نماید و گوید که بعد از آنکه زمانی ساکنان خود
 که در حد است در آن انکند نظر برون میکند و آنکه بختها آن سعادت
 این امر یعنی بع و بصیبتها بنام سیر و از آنچه از دنیا نیست که در وقت بر نیاید
 آئینه صحت بستان و دانست که چه مقدار صحت که از شرط ران توان برداشتی
 سرورش این صحت با موده و حزن و جلالت و قوت شی عشق است
 و ضعف پس فریب ندهد شما بوی بسیاری آنچه شما خوش مر آید از زمینگی
 اندک زمانی باشد خواهد بود خدا هم کند کسی بود که در احوال دنیا نظر نماید و عبرت گیرد

پس حدیث کن تو او را هر چند که بهم باشد در عصر این امت نیست
 باکی بر تو ترجم کرد که از این حدیث شریف و مطلب مشافهت
 یکی تخصص مورد در روایت ماثوره از رسول خدا صلی الله علیه و آله
 با آنکه آن بر کور خواست خبر دهد بر اینکه آنچه را که در نبی است بر آن واقع
 شد نظیر من در این امت نیز واقع خواهد شد و دیگر شرح از حدیث
 کردن هر چه را که شنیده شود بحجت مصون و محفوظ برون آرد و غ
 کرا آنچه را که موقوف به باشد و ایضا از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 روایت شده در قول خدا عزوجل و من یصرف حسنة ترومه فها
 حسنة فرمودان بر زکوار که مراد ما قراف تسلیم امر ما تصدق کلام ما در
 نه گفتن بر ما است پس این حدیث دلالت دارد بر اینکه هر که در غ
 بران بر زکواران مقترف نخواهد بود و ایضا در رجال کشی از کتاب
 جبرئیل بن احمد بسنده از حدیث صادق علیه السلام روایت
 شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر که دروغ نهد بر اهل بیت
 محضر کند او را خدا در روز قیامت با دیدها کرد و در حالیکه او داخل

زمره یهودان باشد و اگر زمان رجال را در آنک نامید باو ایمان
 سپارد و ایضا در کتاب غزالی اللطائف مرفوعا موطور است که رسول
 خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر چه دید از حدیث کردن از من این بفرمید
 آید که هر که بر من دروغ بنید و فتنید معتقد من انما پس بر شریک
 یگانه او از آتش جهنم سپان جزری گفته که در این لفظ در حدیث
 بسیار است و معنای آن این است که هر آنکه فرود آورده شود منزل
 او در آتش و او را در آن جامی دهند و ایضا در غزالی اللطائف روایت
 شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آن بزرگوار فرمود که مدار حسرت
 کند مردی را که بشنود گفتار مرا و حفظ کند آنرا پس او را نماند از این چنانچه
 منعم است پس چه بسیار از علان فقه در روایت آمده فقیه در او
 نمیشد و چه بسیار از علان فقه در روایت آمده که عالم بعضی از معانی فقه
 ولی نقل کند آن فقه و در روایت را بسور کسیکه معنای آنها عرف فقه
 باشد و دلالت داشته است این حدیث بر مدعی با جزایه احراز است بعد از
 فرموده ایضا در کتاب روضه الواعظین از رئیس المومنین مولانا امیر المومنین

صلوات الله و سلامه علیه روایت شده که فرموده عقول الخیر اذا
 سمعوه رعایة لا عقل روایه فان رداة العلم کثیر در حدیث قایل یعنی
 تصور و ملاحظه نماید خبر را هر گاه بشنود آنرا بتصور و تعقل رعایت
 نه تعقل روایتی پس بدر سبب که روایت علم بسیارند ولی رعایت
 کند گمان او اندکند سپان مصنف گوید که مراد این است که سر
 و راست است اینکه بجهت ماست مقصود شما از استماع حدیث فهمیدن
 خبر و عمل عمود بان نه محض روایت کردن پس از این بیان
 دو شرط مستفاد میشود یکی فهمیدن خبر و عدم اقتصار بر لفظان
 و دیگر عمل عمود بان و ایضا در رجال کثیری از قسم بن عوف
 روایت شده که گفت بجم من که میرفتم خدمت حضرت علی
 بن الحسین علیه السلام در محمد بن الخنیفه و بودم من که بتادم کمر تبه
 خدمت حضرت علی بن الحسین علیه السلام و بکمر تبه خدمت جناب
 محمد بن الخنیفه در این زمان مراد بود که لافقت کردم حضرت
 علی بن الحسین علیه السلام را و بخدمت آن بزرگوار مشرف شدم

پس آنحضرت بمن خطاب فرمود که ای در تبرس از آنوقت که تو سوی
 اهل عراق رود پس خبر دهی انبیا را که ما برسم و دویعه تو سر دم
 علمی را پس بدرستی که قسم به پروردگار که ما این کار بانو نخواهیم کرد و
 صد کن ایام در آنوقت از اینکه طلب ریاست و کیاست کنی از جانب
 ما پس اگر چنین کنی نیت میکند تو را خدا و زمین نیزند تو را و ترس از
 اینکه طلب کنی خوردن مال مردم را بواسطه ما پس بدرستی که زیاد میکند
 بر تو خدا تعالی فقر و پریشانی را و بدان که اگر بجهه باشی تو نیست و خوار در
 طلب راه خیر بهتر است از اینکه بجهه باشی رئیس و با اعتبار در عمل شمر و
 مجالست با قساق و فجار و بدان بدرستی که هر که حدیث کند از ما بحدیثی
 که سوال کرده شده ایم ما از آن حدیث در روزی از روزها پس اگر
 حدیث کند برستی و درستی بنویسد خدا اسم او را در ظهور ما را استخوان
 و اگر حدیث نماید از راه کذب و فریب و دروغ بنویسد خدا نام او را در زمره
 در و خنکویان و میرسانم تو را ایام از اینکه چون بعراق رود و محصی
 از برار خود راه و مرگه میراثا سوار بران شود بیای در این طلب

علمی ما آنکه بگذرد از برار شما بعد از مرگ من مدت هفت سال
 پس چون این مدت منقضی شود و ما بجز آنکه خدا از برار شما پس
 از او لا فاطمه علیها السلام را و میرد و یاند علم و حکمت را در سینه او
 بارانی که میرد و یاند رزق را قسم بنمیکند پس چون ان بزرگوار از دنیا
 وفات نمود از آن روز وفات حساب کردیم روزها و جمعهها
 همها و سالها را پس از آن روز معین نه یک روز کم اند تا آنکه ما
 درک صحبت مولای خود حضرت محمد بن علی علیهما السلام باقر
 علم اولین و آخرین را نمودیم و ایضا در کتب ممان از حضرت
 صادق علیه السلام روایت شد که فرمود برادر که هر کاه بر خورد
 معنی حدیث ما پس ظاهر و آشکارا مانع را هر نحو که بخوای یعنی بجز
 نحو که بخواهر تعبیر کن از آن معنی و فرمودند بعضی از ائمه علیهم السلام که با
 نیت بر تو اگر زیاده کنی یا کم نمانی یا مقدم بداری یا مؤخر بداری یعنی را
 از احادیث هر کاه معنی مراد در یابی از همان معنی بجز آنکه خواهی
 تعبیر را در عرض کرد که ایگوده یعنی عامه حدیث را نقل میکنند

آنچه که شنیده اند و ما شیمان با ساحت که مقدم میداریم لفظاً
 یا مؤخر میداریم در پایه ممکنه و ناقص ممکنه پس فرمود امام علیه
 السلام که از دست راستی را که همانه نقل میکنند باطله ثابت که رعیت
 داده اند انما را بر تیر احیاط در نقل و عدم تغییر و تبدیل تعبیر
 هر گاه شما بخورید یعنی حدیث باکی نسبت بر شما بجز آنکه تعبیر
 یعنی عرض همانند معنی است و لفظاً خصوصیتی نسبت مدانکه
 این حدیث را دلالت واضحی است بر جواز نقل حدیث بمعنی سخن
 مخفی مانا و که نقل بمعنی نیز نسبت کمر از برابر کسیکه عالم و انا با
 بحقیقی الفاظ و عبارات انما و بلفظ منطوق و مفهومی و مقصود
 معصوم علیه السلام را و الا با نیز نسبت روایت را تغییر دادن و
 نقل بمعنی کردن و طائفة از جمله تجویز نمیکند نقل حدیث را اگر با
 نطقیکه وارد شده است و بعضی تفصیل داده اند لکن بیان حدیث
 بغير صلی الله علیه و اله حدیث امه علیه السلام پس منع کرده اند
 نقل بغير را در حدیث نبویه صلی الله علیه و اله و تجویز غطف اند

در احادیث امه علیه السلام در نسخ سند انما نقل بغير را در حدیث نبوی صلی الله علیه
 و اله السنه چون آنحضرت فصیح بر از جمع انک فی لجه که ضد از خروج ادا میشود
 یعنی از صیغ از تمام عرب لجه در ترکیب کلمات آن بر گزار و قاتی و اساری
 هست که اطلاع از انها میر نسبت مگر از خصوص ترا کتب کلام آن بر گزار زیرا که
 معانی باعتبار ترا کتب مختلف میشود چنانچه در فصل و در فصل و در جمله
 و تقدیم و تاخیر هر یک از سند و سند آیه و تعریف و تفسیر هر یک بر حسب
 تغییر معنی ترکیبی هست و هم چنین است سایر اعتبارات و قیود است
 که بیان آن بر کول بعلم معانی بیان است و در اینجا مقررات که هر کس را کتب
 دیگر ترکیبی کنی فرضیتی دارد که این فرضیت با سایر کلمات نسبت به حدیث
 تخصیص و اهتمام و تاکید و غیر از انها نمیده میشود از تغییر ترکیب و لکن را با هم و هم چنین
 است در الفاظ مشترکه و مترادفه با خصوصیات هست که از خصوصیت لفظی
 نمیده میشود مثل آنکه در مقام محبت تعبیر کنند از تعین محبت بعباده یا بعباد
 ادع است و حضرت صدیق نیز دارد که در لقب نسبت آنحضرت و با بطن
 حضرت رسول صلی الله علیه و اله از عرب و جم لجه و فصاحت و بلاغت نسبت

مگر باعتبار وقایع و اسرار که از تراکیب فهمیده میشود چنانچه در آیه شریفه یا ای
 ابلحی ما کت که در نهایت فصاحت است منشاء راز یا دقتی کنایات و
 استعارات حکیمه در آن آیه صحبت دانسته اند بخلاف تبت یا ابلی لب که بان
 شباهت نیست بنوع اولی که طرز ترکیب کلمات سبزی صلیب ایه عدد و ایه معجم را
 و نکات است که در سایر تراکیب نیست پس باین کلمات آن بر گزار حفظها
 نقل شود و تغییر معنی نشود که موجب قوت آن کلمات و دقتی باشد و هم چنین
 مقدم و موخر و معرف و منکر کلمات آن بر گزار که نامسمیت تقدیم و تخرید
 غیرها از میان رود و از جمله موبدات استیجاب بلکه ویس و شاهد استیجاب
 فرجه آنحضرت که نصر الله علیه و آله معانی و حفظها و دعاهای و اداهای
 حاصل فقه غیر فقیه در ب حاصل فقه الی می خواسته معنی خداوند با سر و بخت
 مدار و در قیامت نبوده را که نشود گفته که او حفظ کند نگاه دارد و آنرا در حفظ خود
 و ادا کند آنرا ب مردم چه بسیار کانی هفتاد که بطلب علم یا و بسکندر و فقیه نشسته
 خود شن و بساعتی که کسی حاصل و نقل فقه است بسوز گسیکه و اوقات
 از خودش و وجه استدلال است که آن بر گزار دعاهای خود در حق کسیکه الفاظ

در مقام

و مقام آنحضرت را نقل کند و جهت را اشاره در مکه که است که بسیاری
 و شنیده شده و متحمل میخانه و ضبط سکنه کلمات و مقالاتیکه مشتمل بر
 سائل فقیهانه است بسیار باشد که فقیه نقل کند با فقه از خودش و در آن
 که در بیخ از تعییر الفاظ حدیث بجهت آنکه تا به فقه بیاورد فهم کسی که
 حدیث را نقل میکند از او بهتر باشد و هو المدعی و جواب از این استدلال
 آنکه تمام آنچه را که ذکر شد بجهت سند منع کلا خارج از موعود بخت و گفتگوی
 است زیرا که بجز آنکه در نقل یعنی راز را که سبب سینه الفاظ ایدیه اند حضرت
 و مقصودیکه از تراکیب بلغا فهمیده میشود و سید آنکه در تعییر معنی تعییر سید استیجاب
 مراد و نه از ضرورت و نکاتی که از حضرت من ترکیب سلف در می شود و تحقیق که چه بود
 سلف و خلف را کرده و علامت آنرا بجز آنکه در نقل معنی را در صورتیکه نقل قطع باشد
 باینکه معنی مراد یعنی ادا شده است پس ظاهر شد بطولان سند مانع و خروج
 او از محل نزاع پس میگویم دیس با بجز آنچه در است سترجم گوید اول اصل است
 و دوم سیره است و اثبات آن نهی است که مصنف سفیر باه و ان بیان
 نخواست که از جمله سعولیات و در پیچیدات است که صی به حضرت رسول استیجاب

ائمه صلوات الله علیهم فی نوشته احوال و حدیث را در تکیه شنیدند و بعد است
 عا و تا آنکه از غیبات جاریه است که جمیع اصحاب ما آنکه در مجلس سید
 نبی نوشته و پیش از یک مرتبه شنیده بودند حدیث را آنکه لغتاً لغتاً
 احوال و حدیث سوره در نظرشان باقی مانده باشد و هیچ تغییر در ترتیب
 آنها پیدا نشده باشد سیم احوال و حدیث مطول و سیم با طول زمان و از این جهت
 است که می بینیم که از معصوم حدیث یک مطلب با الفاظ مختلفه نقل شده
 پس ثابت شد که نقل معنی شده است احوال و حدیث و شبهه در این باب از برای
 کسیکه تتبع کتب احوال کرده است از حدیثی که در کتب صحیحین
 باقی نمانده و این کاشف است از صفای معصوم و تقریر او و هو الخیر
 از او حدیثی است که روایت کرده است از اعلیٰ بن محمد بن یحیی از محمد بن یحیی
 از ابن ابی عمیر از ابن اذینه از محمد بن مسلم که گفت کفر با ما جمیع صدق علیه السلام
 که بیشتر از تو حدیث را پس بیا و میگویم و کم میگویم یعنی در الفاظ آنحضرت فرمود
 اگر تصدیق تو از کم و زیاد کردن سپان معانی حدیث است پس باکی بر تو نیست
 و ایضا طینی بسند خود از او درین فرقه روایت کرده است که گفت عرض کردم

با ما جمیع صدق علیه السلام که بدر سبکی من بیشتر منی از تو پس قصد میکنم
 که روایت کنم آنحدیث را آنچو که شنیده ام از تو و بان کج که شنیده ام روایت
 نمیشود یعنی تغییر در او در وقت روایت پیدا نمیشود حضرت فرمود
 از روی عهد این کار را میکنی و تغییر میدهی عرض کردم نه حضرت فرمود که
 قصد تو آنست که سپان معانی حدیث را یکی عرض کردم بل فرمود که باکی نیست
 بر تو و وجه استدلال ظاهر است زیرا که حضرت نقلی باس فرمود از تغییر
 کاه را اراده سپان معانی شود و هو المطلوب چهارم تمرکز گوید که این امر نیز نقلی
 چون عام البوای بود و حضرت از حدیث نیز روایت که فی ازان متصرف
 بلکه مستور باشد بجهتی که محل نزاع نباشد حدیثی که در نقل و عدم الهی و
 جواز الخلاف دلیل علی الجواز نقلی باشد و شبهه نیست در آنکه روایت
 حدیث بان لغتاً که وارد شده است بهتر است در هر حال بی در لغت زمان
 بجهت بعد از وفات قراین و تعبیر مصطلحات و تحقیق که روایت کرده است
 طینی بسند خود از ابو بصیر که گفت کفر با ما جمیع صدق علیه السلام که کتبنا
 که در صف نه است خداوند آنها را در قرآن یقول الذین یستعجلون العجل

حضرت فرمودند که بشنودید حدیث را پس روایت میکنند
 از آنجا که شنیده است که نه زیاد میکنند در آن و نه کم میکنند و بعضی
 علماء تجویز کرده اند تعبیر را مطلقاً حتی اینکه تجویز میکنند که گاهی قال الی گفته
 شود قال رسول الله و نه عکس از او ان رحمتی است انکار او شقی است
 نه ان و بی سفاهت مذنیب بعضی از ان ضل علماء گفته است که نقل بخیر را
 علماء تجویز کرده اند و غیر مصنفات اما مصنفات پس اکثر اصحاب گفته اند
 که بی بر نیت حکایت و نقل آنها را یعنی و جایز نیت تعبیر حضرت از آنها
 چنانچه متعارف هم همین است که تعبیر نمیدهند و در رجال بخاشی حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود الووقوف عند
 خبر من الا قتی منی الصلوة و ترکک حدیثاً لم تروه خیر من روایت حدیثاً
 لم تروه نواقف کردن نزد شبته و در حدیث که امر شبته بنود بهتر است از دخول
 مملکه یعنی در خبری که احتمال حمل است در آن میرود ترک کردن تو حدیثی را
 که خودت نشنیده از راوی ان و تحمل نشده از او بهتر است از آنکه روایت
 کرده باشی حدیثی بر آنکه حفظ آنرا کرده باشی بدستیکه بر بالاسر مصلوب

حقیقی حقیقه است و بر هر امر صوابی بود نیت پس آن حدیثی که موافق باشد
 با کتاب الله از آنرا که بگوید و آن حدیثی که مخالف باشد کتاب الله را پس آنکه بگوید
 آنرا یعنی عمل بان نکنید در روایت آنرا نکنید پس ان لفظ لم تروه که در حدیث
 آنحضرت است با فعل مضارع معلوم است از ثلاثی مجرد و ما خود از روی حدیث
 روایت ای جمله میباشد یا از ثلاثی برید است از باب تفعیل یا از باب افعال
 که ما خود است از روایت الحدیث از روایت یعنی و او اشم او را بر روایت
 کردن الحدیث یا آنکه بصیغه مجهول است از باب تفعیل یا افعال و از این
 قبیل است روایتی الاخبار یعنی مرخص کرده شده ایم در خبر دادن و نمیشود
 که بصیغه مجهول شده و از مجرد گرفته شود زیرا که فعل مجهول متعد به یک
 مفعول مفعول شایسته است و بنا بر این ضمیر مفعول ثانیه میشود و حال
 آنکه در مفعول بر نیت مجرد روی بروی و بسیار ذکر شود اینجا آنکه که بان مستحق
 میشود تحمل روایت و طریقیکه با آنها خبر است روایت اخبار بدانکه از برای
 عمل و ذکر گرفتن حدیث جنبه طریقی است که اصلاً آنها شنیدن روایت لفظ
 شیخ را یا اسامی را روی است لفظ خود را شیخ یا سیکه بخوانند حدیث را بر او پس

او از نام یا حدیث و واصل در انقسم است سماع راوی با قرأت
 کردن غیر از این شیخ و نامیده شده است قسم اول با اولی قسم دوم بعرض و کماهی
 مقید میشود اما بصورتیکه بنویسد راوی آنچه را که از خود شیخ خود بشنود و در تر
 صحیحی از این دو قسم یعنی سماع و سماع بر دیگر می خلافت بعضی سماع را
 اعلا و ارج میدهند و بعضی سماع را و بعضی مسا و دانسته هر دو را از جمله
 اوله بر ترجیح سماع از شیخ بر سماع و شنوایان با وحدتی است کجایی روایت
 کرده است بسند صحیح از عبد الله بن سنان که گفت با امام جعفر صادق ^{علیه السلام}
 عرض کردم که قوم نزد من می آیند و می شنوند از من احادیث شما را و بجهت
 همین هم می آیند پس من منصرف و خسته میشوم و نمیتوانم که بجام حدیث را بر
 آنها حضرت فرمود که بخوان بر آنها از اول کتاب احادیث یک حدیث را
 و از وسطش یک حدیث را از آخرش یک حدیث و در وجه استدلال آنست که اگر سماع
 بهتر از سماع بود هر آنکه حضرت میفرمود بعد از شنیدن سنان که وقتیکه خسته
 میشد از خواندن حدیث پس ترک کن خواندن را و اگر کن تا راوی بخواند حدیث را
 و در گوش کن بد آنکه خلافتی نیست در اینکه جایز است در قسم اول از برای آنکه

مستند

میشود حدیث را از شیخ اینکه بگوید در وقت روایت که حدیث آنها را بشنود
 و قال ان و ذکر کن و در صدر اول همین بخورد و بعد از آن نیز می باشد مخصوص
 اخبار ما را بصورتیکه قرأت بر شیخ کند و آنها را با آنها ما را بصورتیکه شیخ اجازه دهد
 روایت کرد و در اولی قسم دوم یعنی در صورت سماع راوی قرأت خود را
 بشنود آنچه که شهور است میان علماء اسکندریه در این صورت جایز است از برای روای
 که در وقت روایت بگوید حدیثی و اخباری فلان قرآن علیه که این قدر اعصاب
 هر یک از این دو لفظ متصل کند و از سید رقی علیه الرحمه منقولست که لفظ حدیثی
 و اینانی قرآن علیه هم جایز نیست بجهت آنکه حدیثی و اینانی ظاهر در سماع راوی است
 لفظ شیخ را و استعاش در سماع شیخ که است لکن بسیار محبت و بعد است زیرا که
 قرینه قرآن علیه دلالت بر او دارد و دیگر لفظ ظهوری نیست در سماع از شیخ تا این
 قرینه تعلیه و باطله خلاف است میان علماء که در قسم دوم سماع شیخ باشد ایضا است
 که راوی حدیثی و اینانی بدون تقدیر آن علیه و غیره بگوید باینه بعضی تجویز کرده اند
 مطلقا و بعضی منع کرده اند مطلقا و بعضی تفصیل داده اند باین لفظ اخباری و لفظ
 حدیثی پس جایز دانسته است از برای راوی که بگوید اخباری منع کرده است از گفتن

حدیثی دو وجهی نقل بر این وجه ذکر کرده است که چون شیخی وارد کفن
 انجری در صورت قرأت بر شیخ و شیخی وارد کفن حدیثی در صورت شنیدن
 از او پس شیخ قرینه است بر تفصل و جواب آنکه شیخ بودن را دلیل شیخ
 گرفتن در محل نظر است هر گاه عمل بان شیخ نباشد پس از اتمام جمله
 صیغه حدیثی و شنیدن آن در جایست که راوی تنها باشد در وقت شنیدن
 حدیث و لفظ حدیث و انجری را در جانی گویند که راوی یا خبر خودش در محلی است
 صحیح باشد این دو قسم از اتمام محل حدیث بود و بعد از این دو قسم اجازه است تا آن
 داوین در روایت کردن و نیز نوعی از اتمام محل حدیث شمرده اند خواه آن
 و اجازه شخصی معین داده شود در نقل چیز معینی مثل آنکه اجازه دهند روایت
 کتاب که غیر آن شخص معینی نخواهد غیر معین اجازه داده شود در نقل چیز معینی
 مثل آنکه گویند شخص معینی که اجازه دادم تو را در روایت کردن آنچه را که من
 شنیده ام یا آنکه اجازه دادم هر کس را که روایت کند از من آنچه را که شنیده ام
 از بعضی صحابی اصحاب حکایت شده که او اجازه داده است به چنین چیزی
 است که اجرت کل احد سر معانی و در جواز اجازه معدوم محبت نظر است

الاجاز

که آنکه غطف کند او را بر وجودش آنکه گویند که اجازه دادم تو را هر کس که از من
 شنیده است که روایت کند از من شاکت بمانند او لیکن اجازه دادم غیر غیر را
 مثل اطفال که یک مثنوی را در خانه اند و در جواز اجازه شخصی که می باشد
 وجه است و اصح جواز است و بدانکه افضل و بهترین اقسام اجازه است
 باشد با صحیح این سنن که پیش ذکر شد باین نحو که مجرب خوانند بر شخصی که او را اجازه
 بگوید از اول یکی از وسط یکی از آخر آن کتابی که روایت آن را اجازه میدهند
 خواندن حدیث اول و وسط و آخر اجازه دهند او را در نقل در روایت آن کتاب
 بلکه اولی آنکه اکتفا بر این نوع اجازه بکنند بدانکه مراد باول و وسط و آخر در صحیح
 این سنن است محتمل که معنی حقیق آنها باشد و محتمل است که مراد اعم از معنی حقیق
 آنها باشد پس اگر از اول کتاب یا در میان حدیث و غیر آن خوانند و از وسط و آخر
 در آخر حدیث مانده باشد کتاب بگوید را بخواند عمل بگوید کرده است لیکن روایت
 قسم اول که یک حدیث از اول حقیقی کتاب و یک حدیث از میان کتاب و وسط حقیقی کتاب
 است و یک حدیث از آخر حقیقی کتاب که دیگر بعد از آن حدیث شریف خوانند و اجازه
 دهند بقیه احوط و اولی است و بعد از اجازه سناوله است یعنی حقیقی حقیقی کتاب را بر او

که روایت کند و مناد به یا بنده معروف است بانه آنکه به جازه معروف است مثل اینکه
 به حد برادی کتاب را بگوید که این کتاب را که شنیده ام از شیخ خود شنیده است روایت کن
 این کتاب را از من دانسته معروف به جازه نیست مثل اینکه کتاب را بر او آورده و بگوید من خدا را می دانم
 که چنین گوید که روایت کن از من یا خواننده در جوار روایت کردن قسم دوم که معروف به
 جازه نیست و در قول است اظهار قول بخوار است به جهت آنچه که گویی شنیده می خود از حضرت
 رضا علیه السلام روایت کرده است راوی با حضرت عرض کرد که ای ابا جابرب کتابی
 می دهی و می گوید که روایت کن این کتاب را از من ای جابرب است از برای من که روایت کن
 کتاب را از من در حضرت فرمود که هر گاه بدانی که آن کتاب از دست پس روایت کن کتاب
 را و بدانی که آنکه گفته اند که ای جابرب است اظهار قول بخوار است و مناد به یا بنده معروف است
 در صورتیکه راوی تعقیب کند لفظ صد ثنا و خبر را بقید اجازه یا مناد به یا بنده پس این چه جوار گفتن
 صد ثنا و خبر است و بعضی اصطلاح کرده اند آنرا در نقل اجازه و مناد به یا بنده از راه
 سکت است که بیخ از طرق نقل حدیث است و سکت است که بیخ از طرق نقل حدیث است
 خود را بخواند و به جهت عیبی بفرستد و معروف کند به جازه در روایت یا جابرب که در است
 بر این زده دانسته باشد و کلام در انقیاس مثل گوی است در مناد به یا بنده و ظاهر آنکه در حق

باشد بیان کتابت تفصیلی و کتاب اجمالی مابین شماست که شیخ در زنده خود شنیده
 که کتاب معنی بخوبی که این را از شنیده باشد که آن کتاب صحیح نیست و مردی نیست
 پس روایت کن از از من و حتی اینکه در صورت عدم بخل شیخ و بعضی در سن کتاب
 فرقی معنی به نیست بیان فرقی در میان سایر اقسام کتابت مثل کتابت صحیحی
 علیه الله بادش و کسری و قسری با اینکه کتابت آنحضرت حجت بخوارند مثل کتابت
 و نوشتن ائمه و صلوات الله علیهم السلام احکام را با اصبغ بن در صحیفه های طولانی که دیگر از ایشان
 نمود و از اظهار آنکه در این مقام ظن غالب علم کفایت کند و هر چند در کتابت صحیح
 گوید که هر که ادعا کفایت ظن بر او است کتابت علمش لفظ علم چه ظن بر او است
 در الفاظ صحیحین حجت است در کتابت لانه ادب العلم و هو الناطق فی حقیه و
 از این قسم است اصحاب و ان مابین شماست که شیخ اله که طلب کننده حدیث است که این حدیث
 یا این کتاب را شنیده است و از سماح اوست در جوار روایت کردن از شیخ روایتی بلکه
 اصحاب سماح آن نحوه است شیخ در قول است و اظهار قولین جوار روایت است به جهت
 که پیش ذکرند در خبر که از حضرت رضا علیه السلام روایت شد بخوبی و کتب آنکه
 از چند نفر از اصحاب خود روایت کرده است از احمد بن محمد بن یحیی بن اخیان

که گفت با جعفر ثانی علیه السلام عرض کردم که جنت فدک به سکه شایخ
 ما از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایتی کرده اند حاصل
 آنکه در زمان روایت امر تقیه بسیار سخت و کم بود پس آنچه را که از آن
 بزرگواران روایت کرده بجز بکت بهای خود ضبط ننمودند آن کتب را بهمان
 کردند پس از ایشان در زمان حیره روایتی مسموع نشده پس چون در آن کتب
 کتب آنها بدست آمد و دیدیم روایت مکتوبی در آنها را ایجاب نداشت از برای
 ما روایت کردن از روایات رایج نیست از حضرت زین العابدین علیه السلام
 کتب پس به سکه روایات مکتوبه در آن حتی است در این نظیر صیبت
 که چون شخصی اراده معرفی نماید یا آنچه علامت مرگ در او دیده شود وصیت
 کند بعلی کردن بکتانی که روایت کند از اعدان شخص بعد از فوت او تحقیق
 که تجویز کرده اند بعضی از پیشینیان از برای کسی که در وصیت از برای او نوشته
 روایت کردن موصی بهر او دلالت بر انجمنی دارد نیز خبری که در سنی تکرار
 شده در روایت احمد بن محمد در هفتم از امام حدیث دوازده است و اخبار
 از اینکه مطلع شو انسان بر احدی که بخلاف او نوشته شده یا در کتبی که از

ادوات شده است اعم از اینکه با آن راوی علم عصر باشد یا نباشد
 پس از برای محدث است اینکه گوید روایت او قرأت بخلاف آن با آنکه
 که باقی در کتاب که نوشته بود که حدیث آن در ذکر کند سند و متن روایت را
 بسایقی که نوشته شده است و نیز قسم است که معمول به زمان بجهت حدیثی که
 اصحاب بان عمل میکردند برپس استوار و نیز از قبل حدیث منقطع است که
 در او شایسته اقصا برود و جایز است عمل کردن بان حدیث یا کتاب و
 روایت کردن آن را بغیر خود بسیاری از محققین از علماء در حدیثی اعتقاد
 و اعتماد داشته باشند با اینکه در کتاب با حدیث منقطع است روایت او است
 بجهت آنکه اگر از محل اعتماد و فرج باشد نسبت بر او می خط خواهد بود بلکه سر او را
 است که در نیز حکام گفته شود قد بفعی عنده او حدیثی کتابی از جناب خوان
 آن خط خوان او روایتی با اینکه گوید باطل آن خط او روایتی وجود ندارد روایت
 با تالیف و نحوه بجهت آنچه آثار روایت و ظهور آن بسبب قرینه اطلاع و نحو آن
 میکنند ایضا بر جواز عمل کردن بان روایت خبر حضرت ابو جعفر ثانی علیه السلام
 که سابقه گویند و به جهت که مطلق میگویند مگر آنکه در دوازده باشد حدیثی

که هر گاه یافت شود در کتابی که تصحیح شده باشد آن کتاب تصحیح شیخ و غیره
 و بالجمله بدانکه اظهر حواشی کردن کتب مشهوره معروفه است که نسبت داده
 شده بولف آنهاست کتب اربعه که عبارت از تصحیح و کفای دینی لایحه
 الفقیه و استقصا باشد که بر سه مقتضی اجتناب از التمسک احوال مذکور
 کتب در جمع آنها تصحیح مجازه و در کراسینه آنها شود تا دوز و دین که تفصل
 بدعیم ماقول در نیر انواع حدیث و فروع انور در باب چهارم سمت
 فضایل و مناقب خلیفه با اصل بعینه صلی الله علیه و آله روح خواتون مختار
 شیره شیره ساقی حوض کونتر قاسم طوبی و سفر باب الله یذمه
 لسان الله جنب الله محبوب حبیب الله اخ الرسول و زوج الرسول
 و نجاته المارول و سیف المارول مولای متقیان امیر مؤمنان اولی
 مردمان بر رسول انس و جان ولی خداوند رحمان مظهر العجیب مطلوب
 کفر طالب نقطه دایره الطالب الشهاب الثاقب ایام المشرق
 و المعرب علیه بن ابی طالب صورت و سلامه علیه و علی ذریه از کتاب
 مناقب ائمه طاهرین علیه السلام مشقوف است که از یاد

بسر روز جزا حضرت سالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده ان الله جعل
 لانی حلی بن ابی طالب صدق و عدل فضایل لا تحصی کثره بدرستی که گشته
 است حقیقا بجمعه بر آدم علیه بن ابی طالب انقدر احکامات و زیاده است
 که او را بر مردمان همت که بشمار در دنیا فتن ذکر فضیله من فضائل
 بهما غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تفر پس اگر توفیق یابد کسی که بگوید
 فضیله از فضایل او در مجلسی و اقرار به آن داشته باشد سزاوار خدا کند
 که نشسته و آینه او را و من کتب فضیله من فضائله لم تنزل اللایحه تسفه به باقی
 لسان الکتابه اثره رسم و اثر شخصی توفیق یابد و بنویسد فضیله از فضایل او را تا از
 آن نوشته اثر و نشانه همت و باشد مشکه اسامها و در منیها از بر او طلب
 از حقیقا میکنند و من استغ فریضه من فضائله غفر الله له الذنوب التي
 اکتسبها بالاستغ و کیکه تشویک فضیلتی از فضایل او هر گاه کسی که سبب
 شنیدن بهم رسانیده حقیقا سزاوار و من نظر الی کتاب من فضائل
 غفر الله له الذنوب التي اکتسبها بالنظر و کیکه نگاه کند نوشته از فضایل
 حقیقا سزاوار هر گاه او را که دیدن سبب آن شده باشد و قال رسول

صلی الله علیه و آله زینب را که بر کرسی ابن ابیطالب صلوات الله علیه رخت
 و هدیه مجازت نمودند بر کرسی ابن ابیطالب علیه السلام و قال علیه السلام
 ذکر الله عباده و ذکر علی عباده و ذکر لائمه من ولده عباده آرام سوره زینب
 روایت شده که گفت شنیده ام از رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم
 که نیت قوی که جمع شوند که مذکور است زنده فضل علی بن ابیطالب علیه السلام
 فرود می آید مسکه آسمان تا آیه بگردانند در آینه و آیه ترا در میان
 گزیند پس ایشان متفرق شوند آن مسکه را بسور آسمان عروج میکنند پس
 بایشان میگویند که استقام میکنم از نور شما آنچه استقام میکنم از آسما که ما
 ندیده ایم و بر که ما که نماند و بهتر از این است میگویند ما بگویم در نزد قوی که
 ذکر میکردند محمد صلی الله علیه و آله و اجماعیت او را پس از نور ایشان
 در ما و نجات و ما معطر شدیم پس به آن مسکه گویند که ما را بسور ایشان
 فرود بیاور ایشان گویند که انقوم متفرق شدند و بمنزل خودشان رفتند
 پس مسکه گویند ما را فرود بیاور تا بان مکان که در آنجا اجتمع نموده بصره ای
 خود را بان زمین باقیم معطر کنیم از حضرت امام رضا علیه السلام

منقولست

منقولست که او از پدران بزرگوارش روایت کرد از رسول خدا
 صلوات الله علیه و آله از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از روح از قلم از خداوند
 عالمیان فرمود که دلالت علی رضی یعنی قلعه نیت هر که داخل
 حصن شود از عذاب من این است و از سلمان روایت کردند
 که روزی در مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد حضرت رسول سگ بزره در دست
 داشت بدست آنحضرت داد آن سگ زنده بختن آمد و گفت لا اله
 الا الله محمد رسول الله راضی شدم به پروردگار خدا و بر پیغمبر محمد صلی الله علیه و آله
 بود لایست علی بن ابیطالب علیه السلام حضرت رسول فرمود هر که از این صحیح
 کند و بخورد رسول و ولایت علی بن ابیطالب صلوات الله علیه راضی باشد
 او از خوف عذاب خدا این است از حضرت امام رضا علیه السلام روایت
 کرده از اباء الطهارت علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام فرمود چون روز قیامت خدا حساب خلق را
 شود کلیه حساب بر حضرت دودرخ را بن تسلیم نهد من بفرستد که هر که را

خوابی بچشم نرفت و هر که او را بر بخت واصل کن نقد است که در
 فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین علیه السلام در ایام طفولیت با چند نفر از
 از دختران عرب از مکه بیرون رفته و در صحرا با بز میگردند که ناگاه شیری
 پیدا شد و رو بایشان نمود و آن خزان از فاطمه بزرگتر گفت فرار نموده
 مضطرب حیران گردید در آن اثنا سوار در میان بیابان پیدا شد
 شمشیر خود را کشید آن شیر را در پاره کرد فاطمه همین که نوحه است از آن
 نمود و با بقعه السواره انداخت و کردن بند در کردن داشت از آن
 برسم هدیه با سواره داد و او را در اعراض غمگین نمود که نشد چون نوحه
 و مادر فاطمه گریان و نالان مستوب صحرا شدند فاطمه را هیچ واسطه
 از او احوال پرسیدند فاطمه کیفیت را گفت که در ایشان بعقب سوار روان
 شدند که او را بگه آورده احسان نمایند رفتن آن شیر آتش دیدند
 آن سوار را ندیدند از روزهای روز را سده الفالبت علیه السلام در
 طفولیت با مادر مزاج سینمود مادرش گفت ای فرزندی تو که کی در میان
 مزاج یکی حضرت فرمود که ای مادر قصه شیر و سوار را که فراموش کرده

و انوار که بود که ترا از سیر نجاة داد مادرش گفت که میان من و انوار
 نشسته بخت دست در آستین گوید کردن بند و از آستین بیرون
 آورد و با در داد و گفت بجز همان بند است که بعد از گذشتن شیر با انوار
 داد و انوار من بودم که ترا انجا دادم از کتاب نور العین مرویست
 که علی بن ابي طالب علیه السلام در طفولیت در کعبه خوار شده و دستها
 پیش او بسته بچشم حکم ناگاه از دهی برآید که قصد است سهمی کمال
 از کعبه آره افکنند و دست مبارک خود را کشید بدست راست خود کردن
 از دهی را افترد و بدست چپ خود دهان انرا از هم درید و او را هم که
 نمفتد چون فاطمه بنت اسد مادر آنحضرت صخره شد و نوحه نواز فرزند نوحه
 دیده فرما کشید تا قوم و قبیله او جمع شدند و چون گشتن از دهی را دیدند
 آنحضرت بوجیه رسمی گردانیدند از کتاب زبده المناقب مرویست
 که چون امیر المؤمنین علیه السلام از خردان بفتح دین در مراجعت نمود
 که از شش بر سر دوراه افتاد یکی نهر عسبی در راه دیگر آب بزرگ آنجا به
 آب روانه گردید و اگر مالک و دهان دیگر حکیده بعضی از منافقان بنان

طعن گفتند مؤمنان از اقوال ایشان در از ارشادند و بعضی جناب
 مقدس رسانیدند و از بی ای شکایت گفته حضرت فرمود تا کربان
 همه هم گفته تا قدرت الهی را مشاهده نمایند پس اینجا بر بخت
 مبارک خود خطی مدد کشید و بقبر امیر فرمود تا آنرا کند بعد از آن سنگ
 عظیمی پدید آمد بنفس نفیس خود لشکر او در انداخت پدید پدید
 شد بقبر فرمود که پامین رود و حقیقت را معلوم کند بقبر بر جبهه
 حیدر که ارعده غم بعضی رسانید که چون بیرون زین پدید در می از
 سنگ مقفول ظاهر شد و معلوم نیست که کلبه اش در کلبت و
 کشودن آن در نهایت اشکال است پس آنحضرت از همه کلبه در آورده
 بقبر داد و فرمود در را بکش و جام الهی بیاد و بقبر روانه کرد و در را کشید
 دید حوض آبیت و اطراف حوض و همه کار و یکان و سر کس تاره دید
 گوثر امیر المؤمنین علیه السلام حیدر داد که بر سر حوض نشسته بقبر حضرت افزود
 و حضرت امیر علیه السلام جامی پر از آب که هم بقبر داد و فرمود که آب
 بکشد و حاجت لب تشنگان را بر آورده و بقبر جام آب بردست گرفته سر بر
 کرد

کردید و دید که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر سر خود ایستاد بقبر حضرت اب
 حیران گشته خواست تبکم در آید و افشای این را ز نای حضرت امیر علیه السلام
 فرمود ای بقبر که قصه دست از زنده زانستند که در این مقام تعجب میکنی پس جمع
 لشکر و چهار پیمان ایشان را با نام سیراب نمود و جام آب تغیر کرده از کتاب
 گفت انعمه از امام حسین علیه السلام مردیست که جد بزرگوارم رسول خدا
 علیه و آله از دنیا رحلت نمود پدرم امیر المؤمنین علیه السلام آواز داد که هر که را نزد
 پیغمبر علیه و آله علیه و آله دعوت یابد بی همت پاید من ادا کنم پس هر که طلب کار
 بود بیاید پدرم دست در زیر شعله کرده بقدر طلب مردم بول بر دم میدادند
 بعد علیه علیه رسیده باید که گفت اگر تو نیز ضامن دین و دعه رسول تو زنی که او
 یا هر تو نیز باید پس ای که نیز نذر داد خبر با امیر المؤمنین علیه السلام آوردند فرمود
 که اگر کم خود پشیمان شو روز دیگر او بگرما صاحب نشسته بود اعراب آهده گفت
 و صبی رسول خدا علیه و آله علیه و آله کلبت ای که را نشان دادند برای او باید که کرده
 گفت حضرت رسول اکرم صحت و ناقه سرخ بر رویه چشم و مندا که
 قبول که بقبر کنون مطالبه میکنم چه که در جوار نشسته ای جز در عمر که گفت صلح

نیز صحبت همگفت تازوی شاهخواه او شوانه که ثابت کند بجز کفشی
 شاهد سپارد و در خود را ثابت کن اعراب گفت شرم شخصی بر رسول خدا
 صلی الله علیه و آله شاهد بیستانت گرفت با جمال آنکه شایر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 الحاکم کند و الله تو خلیفه رسول نبی سلمان برضانه دست اعراب گرفته گفت با
 تا نزد وصی و خلیفه برحق پیغمبر صلی الله علیه و آله ببرم پس سلمان اعراب را بخت
 بخت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه آورده اعراب گفت ای شخص
 بر کار تو خلیفه بلا فخر حضرت رسول حضرت امیر علیه السلام جواب داد که بجز
 سلب از بیکر گفت هشتاد ناله سرخ مورد سبزه چشم و بلند کوهان از تو بخوام
 که قبول حضرت رسول است حضرت فرمود تو و اهل بیت تو همه اسلام آورده
 یعنی چون اعراب نیز را بشنید دوباره دست مبارک آنحضرت را بر سینه گفت شهادت
 سید هم که تو وصی بلا فخر رسول آنحضرت بشرط اسلام من و اهلبیت من استند را
 از من قبول نمک حال ما هم مسلمانیم پس امیر المؤمنین علیه السلام با امام حسن علیه السلام
 فرمود که با سلمان برو بندان و ادب و عزت را با خود ببر و ندان که با صالح چون است
 ده که بود که امیر المؤمنین علیه السلام تر اسلام میرسد نزد سید که آن هفتاد ناله حضرت

رسول خدا صلی الله علیه و آله را از این اعراب قبول نمک بجز صخر کرد ایم پس چون
 ایشان به انوار آمدند و نما کردند جواب آن یک یا پس رسول الله پس امام حسن
 ادای رسالت نمود جواب که سعادت طاعت زمانه بر این نماند که زمین شوق شد و
 ناقه پرده آمد امام حسن علیه السلام او را گرفته دست اعراب داد فرمود گمش او شنیدند
 ناقه بر این صفت که میخواست پرده آمد اعراب او را بکلی شهادت نمود گفت
 من سنگ یا امیر المؤمنین من سنگ شتر ز یاد نسبت بخت که رفت آورده
 آنکه کشتگر امیر المؤمنین علیه السلام در راه خردان بر دیر که نشسته بر تری بر بالای بیه
 فریاد بر آورد که سپاه اسلام امیر خود را بگویند که نزد من آید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 مرکب آمد آن کو کرد از این چون بدید رسید گفت ای امیر لشکر کی میردی حضرت
 فرمود جرب دشمنان دین میرودم پر گفت ای امیر همین جا توقف کن و لشکر را نیز
 بفرمای که ایشان هم نروند بجهت آنکه ساه احمد اسلام در هر ط است چند روزی
 صبر کن تا کوب طالع شمارد در صعود نماید حضرت فرمود تو در علم و علم است
 بر اندر فلان سواره خبر ده بیه گفت می هم که اسم او را شنیده ام حضرت بار خیر
 از خبر و دیگر بر سید دیر نمانست حضرت فرمود از علم اسنان چند آن نگار را را حجاب زمین

از تو میسر هم ابا ایلی که ایستادم میداد که در زیر قدم تو میخیزد فزون است گفت
 نمیدانم حضرت فرمود طرف است بعد از عدد و زمانه سگ که در نقض سگ آن بین
 طریقی است بپرگفت نه این سخن از کجا سگی که حضرت فرمود که فایم الانبیا عجب
 داده و فرمودی که با این قوم حرب میکنیم و از لشکر که کم ازده کس همی دروازای نعیم
 کم ازده کس زنم که بر تیر برودن روزی بر تیر میماند حضرت فرمود تا بر قدم او را
 گاو دیدند و از طرف برودن آمد بطریق کوه انجمن فرمود بعد پیچ الی الی از او برودن
 آمد و در خدمت انجمن اسلام آورد پس آنحضرت متوجه مکه روان شدند در
 تقاضای اهدا بیت عبید السلام آورده اند که حضرت سیدمان نبی علیه السلام که
 و عبید السلام در میان طبر و همد همد را ندید فرمودی میگویند است که او غایب شده است
 اگر او فرستاد او را غدا بخت کم نیاورد بکنم چون فرستاد فرمود که بگو ای کوهی
 ترا غدا بیکم یا بیکم همد همد گفت بر تقدیر که بخت نداشته باشم تو را این توانی
 گفت از برای چه گفت از برای آنکه در هر روزی بخاطر سرای تو نوشته یا صد دلیر
 کرامت بر سر من از آنست و مرا فخر است بر دیگر مردان و دل من بر است از بخت
 او دشمن را خوش آمد پس بدید گفت از همد همد من نیز محب و با هم همد همد

بتم بدین اعتقاد که تو داری در اول از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید
 که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج داخل بخت
 در بخت و بخت دیدم که باران رحمت هماد زیر رها بود در این
 آن خوریان بجهت و در زیران اسبان این بجهت و در بالا بر انداخت رضا
 خوشترای حتی تعالی بگو کفتم ای بجزیر سب بر اسر کیت لیم درخت گفت بر
 بر عزم نت امیر المؤمنین علیه السلام چون حقیقت امر کند مردم را که داخل
 بخت کردند شیعیان علیه السلام را بر و بلیخ درخت بسیارند و از این
 ضلما در زیر رها بر نشند و بر بلیخ اسبان این سوار شوند و سواد می نماند که بلیخ
 شیعیان علیه السلام را بر صبر کرده اند در دنیا بر آزارها و امر در بجهت شده اند
 باین عطا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام بجنب صیفین مستوجه شدند چون از فرات عبور فرمودند در کوهی
 رسیدند در صیفین وقت نماز شد داخل شدند مردم در شده اند و فرستادند
 اذان گفتند چون از اذان فارغ شدند که نگاهشان شد و سر برودن امیر موسی
 ریش سفید که دید دشمن در راه و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین و در حجره

نیم

بر کانه مر جابوی خاتم پیغمبران و قائم روستفندان دوست و یانفیدان به
 بخت فایز کرده بنواب صدیقان و بختبرخ اوصیا حضرت گفت صلوات
 السلام امر برادر من سمون بن حمون و صبی صلی بن مریم چه حال داری
 گفت بخت است رحمت الهی بر تو باد و نظر حضرت صلی ام که فرود اید به
 حضرت فرزند تو نمیدانم کسی را که در راه خدا زیاده از تو سبک کرده باشد
 و در قیامت کسی از تو تراش سبکتر و رتبه اش بلندتر نخواهد بود صبر کن
 امر برادر تا آنکه خدا ارادات نماند بر سبک در ذریع که دیدم صبی را که از
 بنی اسرائیل از راه کشیدند و باره ایشان را بریدند و ما چون بهار خلق کشیدند
 اگر اجماعت با تو جنگ میکنند بدانند که چه عذابها بر این مقرر کرده
 گناه خواهند کرد و لیکن در میان تو را می دانند که بر آید از بنی اسرائیل که
 نواب از بر این محیا کرده هر آنکه از تو گفته که بفرایض پاره پاره شود
 السلام صلوات بر امیر المؤمنین در همه عالم در آنکه پس که هم ام حضرت ترمه باز
 شد پس بخارین یا سر و این عباس و مالک اشتر و هاشم بن عبدالمطلب و ابوبکر الصدیق
 و قیس بن سعد و عمر بن الخطاب و عبادت بنی هاشم و ابوالهاسم بن کعبان

بالمسئله

پرسیدند که انبیا که بود فرمود که سمون و صبی حضرت عیسی که پس عیسی است
 این صامت دایره بگفتند پدر و مادر خود را از تو سبکم و ترا یاری
 میکنم چنانچه برادرت حضرت رسول را یاری کردم و تخلف نمیکند
 کسی از تو از مهاجرین و انصار مگر شقی پس حضرت ایشان را دعای
 خیر کرد از کتاب شماره المصطفی شفقت که وقتی که رسول خدا را
 خانه امیر المؤمنین علیه السلام شد در حالتی که خوشحال بود بشارت در سرد
 از در سارکنش ظاهر بود سلام کرد بر این کتاب پس حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام عرض کرد که هر که ندیدم شمارا که بر من دارد شو چه چیز سرد
 خوشحال باشی پس حضرت رسول فرمود بشارت در هم ترا با عیسی
 بدانکه در این ساعت جبرئیل بر من نازل شد و گفت که حقیقتا آنچه
 سلام میرساند و میفرماید بشارت دهه عید ترا که شیعه مطیع و صبی او
 از اهل طه نشسته چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بشارت را شنید
 و بسجده در آمد و دست خود را اطراف آسمان بلند نمود و عرض کرد الحمد لله
 من کراه باش بر من که نصف صفت خود بخشیدم پس حضرت عیسی علیه السلام

عرض کرد امر بر دور دکار من شاهه باش که من نصف حسنت خود
 تبعیه عید السلام بخشیدم پس حضرت امام حسن اشتر نجف را
 فرمود در حضرت امام حسین ^ع نیز شکر استیلا را فرموده پس رسول خدا
 صلی الله علیه و آله فرمود که شما که مرا از رخ منیتد امر بر دور دکار من گواه باش
 که من نصف حسنت خود را تبعیه عید السلام بخشیدم پس خداوند
 جبر و عقاب فرمود که شما از من گریز کنید من از زیدم کنان شیعیه
 و محب عید را عن خدیجه الیما فی قال رسول الله صلی علیه و آله یوم
 الناس سئى سئى عید امیر المؤمنین عید السلام ما انکره فضله سئى ^{المرکز}
 عید السلام و آدم بین الروح و الجسد عن جابر عن ابی عبد الله قال قلت
 له لم سئى عید امیر المؤمنین ^ع قال الله سماه و هكذا انزل الله کتابه
 و هو قوله عز و جل اذا ضلک من فی ادم من ظمیرهم در تسمیه
 و اشهدهم علی انفسهم التبرک و ان محمد بنکم رسول الله و ان عید امیر
 المؤمنین ^ع قلوبی و عن ابی القری عید السلام قال قال رسول الله
 عید و الله لا یشرک فی السماء الرابعة اذن جبرئیل و اقام و جمع البیتین

والصدیقین

والصدیقین و الرثمه او المنکه و تقدت و صبت بهم فلما انصرفت
 قال جبرئیل قل لهم کم تشهدون قالوا انتم ان لا اله الا الله
 رسول الله و ان عید امیر المؤمنین ^ع عن جابر بن عبد الله قال کتب عید
 رسول الله صلی علیه و آله فی المسجد فذکر بعض اصحابه الحجة فقال النبی
 عید و الله ان اول اصحاب الحجة دخول الیها من اهلها عید السلام
 فقال ابو جانه الانفسار یا رسول الله اخبرنا ان الحجة محرمة علی الاغنیاء
 نهضها و عید الامم حتی بدخنها استب فقال بیایا ابا جانه اهملت ان لله لانه
 من زرد عمره من نور خلقها الله قبر ان یحیی السموات و الارض بالحق
 سکتوب عید الله اللوا لا اله الا الله محمد رسول الله خیر البریه ال محمد و صاحب ال
 علی و هو امام العوم فقال عید الله صید بناب یا رسول الله و شرفنا فقال نبی
 البشر علی ما من عید ینتقد سر و تبت الالبعة ان معنا یوم القيمة عن ابن عباس قال
 قال رسول الله صلی علیه و آله و الله ان یسئ باحی بشیر و نذیر ما استقر الکرسی
 و العرش و لا دار العقب و الاقامت السموات و الارض الا بان کتب عید الله
 الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین لان الله لما اوجع لبال الیه و اخصنی بخلق نایه

قال يا محمد تمت لبيت ربك وسعدت قال انا الحمد و انت محمد شققت
اسمك من اسمي و فضلتك على جميع بري فانصب افاض عليا على اعداءك
يهد بهم الي ديني يا محمد اني قد جعلت عليا امير المؤمنين فمن اتى عليا فقتله
من خالفه فقتله من اتى عليا فقتله من اتى عليا فقتله من اتى عليا فقتله
تقدم عليه اخرته من عصاه استخف ان عليا سيد الرضيين و قائد الغر
المجيبين و حجتى على الخلق اجمعين عز ابو الحسن قال دلالة على نكوت في
جميع صحف الانبياء و لم يبعث الله رسولا الا بشيعة محمد و دلالة وصية قال
الله تعالى و انه نفى زورا و ليس اى الكتب المنزلة بعد النبئين يعنى ان هذا الله
الذي نزل به اليك في ولاية عليا منزل في كتب الانبياء و دلالة و كنه شريف في
القران از حضرت امام حسن عسکري مرويت که مردى از دستى صاحب
الاطياب که در شام مى شد عرضيد بخدمت آنحضرت نوشت در الفريضة
درج کرد که يا امير المؤمنين بخواجهم که در خدمت شما باشم لکن احمد و حياى کن
است اگر با همه احمد و حياى کوچ تايم و بخدمت تو بيايم از شتر معويه عليه السلام
دعاى بسيار دارم که معويه و معويه عليه الغنمات تايم فخرى ببالى و تپرسى

يا امير المؤمنين عليه السلام در جواب عرضيد نوشت که اسفندى عمال خود
جمع کن و ما لها سر خود را به ایشان بسپار و صلوات بر محمد و آل او بفرست
و بعد از آن دعا کن و بگو که پروردگار احوال من و مال من امانت است
که بزير بسپارم به امر بنده تو و دوست تو و عيبن ابطال عليه السلام و بعد
اينها برخيز بخدمت من بيا پس الشيعة فرزانه چنين کرده اند برخيز
نوشت امير المؤمنين عليه السلام بخدمت آنحضرت شرف کردم چون
معويه مسعودى از رفتن در خبر دار شد عثمان خود را گفت که حياى
او را امير گشته و ما لها سر و پراختار تا نيمه چون عثمان معويه عليه السلام
بدر خانه الشيعة رسيدند خداوند عالم جمعى را مسرور گردانيد بصورت
او لاد مسويه و خصمان در انشان پيش رستى کرده جواب برخلاف معويه
داوود که بر کرد که هر چه در خانه اين مرد بود ما فرست کردم دادش را امير معويه
پس اولاد الشيعة و ما لها سر وى از دست معويه خلاص کردم اولاد امير
خفيف بخدمت از دروان خداوند عالم جميع ما لها الشيعة را بصورت ما را
کردم مسرور گردانيد و هر که از دروان و قصه مال در سكر زنده از گزند ما را

عقرب حکمی هلاک بشدند و چون مدتی از میان گذشت امیرالمؤمنین
 بان مرد فرمود با فلان سخواسر که عیال و مالهاست خود را به منی عرض کرد
 سخواسر ما علی آن حضرت دست بدعا برداشت مناجات کرد که پروردگارا
 سخواسر که اولاد و مالهاست منج بنده را حاضر گردان هرگز دعای آن حضرت
 تمام نشده بود که انشعیه دید که فرزندان و عیال و مالهاست او را برداشته بخت
 پروردگوار حاضر شدند آنچه گذشته بود بر او لغت کردند آنرا دستگیر بود امیرالمؤمنین
 فرمود ای پدر خداوند عالم آیات و معجزات خود را ظاهر بگردان از برای
 برکنان برابر زباید تر بصیرت ایشان و برابر کافران برابر آنما تحت
 از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که جبرئیل بر حضرت رسول
 علیه السلام نازل شد و گفت خداوند عالم سلامت میرسد که من اسمائیک
 هفت خانه در دنیا هفت خانه را آنچه بر در آنماست خلق کرده ام
 و هیچ محلی بجز از کن و مقام ابراهیم خلق کرده ام اگر بنده بر او درجا
 بخواند از او در یک اسمانها در دنیا را خلق کرده ام تا انقراض عالم او را بدست
 خدا داشته باشد او را سر کنون در جهنم اندام در کتب شیعیه و سنن از رسول

خدا صلی الله علیه و آله منقول است که اگر مردمان بر ولایت علی کرم الله وجهه
 شده اند خدا جهنم را خلق نمیکند از عبدالمؤمنین عمر روایت شده است
 که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود
 که چون روز قیامت شود بیای تو بر اسب از روز سوار در بر سر تا می از روز
 باشد که روشنی او دیده ها را خیره کند آنرا پس خدا از جانب رب العزیز برسد
 که کجاست خلیفه محمد رسول الله که گویا اینک منم پس خدا فرماید ترا که یا محمد در میان
 خود را ادا خیر بجهت کن و دشمنان خود را ادا خیر جهنم توئی قسمت گشته بجهت
 و فرخ از میان رحمة الله منقول است که روز شش طمان گذشت بر وجهی که
 بدست حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میگردند نزد ایشان اینها پرسیدند که
 گفت من ابومره ام گفته که شنیده ام که گفتیم گفت بداصل نما که نامش را علی است
 امیرالمؤمنین میسئله ایشان گفت چه دانستند او مراد و امام است گفت که
 پیغمبر نامش بود که هر که من بر او ایستادم او است خداوند است و او را
 او را دست دارد و دشمن دارد هر که او را دشمن دارد و یار من هر که او را یار
 کند و هر که او را هر که او را کند ایشان گفته تو از شیعیان او را گفت بدو کن او را

دوست میدارم و هر که دشمن است در مال و فرزند شریک می شوم گفت
 اسیر بوده در فتنه است او بنابر سیدان گفت اگر کرده تا کنان در سلطان
 مارقان که پیمان او شکستند و بظلم با او فرود کرده اند و از این در رفته اند در سکنه
 عبادت خدا کردم در میان جان دوازده هزار سال چون خدا را در حال
 کرد تنه خود را در زمین بختیست کردم بر آسمان اول عروج فرمود دوازده
 هزار در آسمان ملائکه عبادت کردم روز شغل تسبیح و تقدیس خدا
 بودیم نور شعله بسیار روشنی بر کفشت میگردید سجده در آتش زنده و گفت بر
 قدوس پنج از ملک معرفت یا ز پیغمبر رسید از جانب رب العزیز و از آرزو
 کیم نور طینت صیغه اطلب عبد السلام است در کتاب که فرمود است
 که شخصی از بنی مخزوم که آمد که قرابت ما ندارد داشت نزد آنحضرت آمد
 انظار بسیار بر صورت برادر خود میکرد و فرود بر او نشست خاضع و با تقاضا
 آن شخص بجانب قبر برادرش حاضر شد و گوید بر زبان معجز بیان جارسخت
 و پس بسیار بر قبر دوزخ در کفایت شد و انور در سر از خاک برداشت و بر آن
 آنحضرت سلام داده بر زبان عجم حکم کرد انور در بر سینه که هر طبعی تو بقبر باشته و اصل

آنکه لجه نوزاد در غریبان بود انور گفت یا امیر المؤمنین سبب تقی علی
 من است که من طریقه ای بگردم و عثمان علیه السلام از دنیا رفت زمان برابر
 گردانیدند مردیست که روزی امیر المؤمنین علیه السلام در راهی با مردی خبر
 ریش شد در راهی جا همه راه میرفتند رسیدند بر دو تنه عظیم آنحضرت
 دید که مرد چشم بر عیار خود را بر در آب انداخته و از آن آب که شست
 که پیش تر نشسته چون چشم بر آب نظر رسید گفت ای مرد اگر میدانستی
 آنچه راه من میدانم در زبان جبار کرده از آب بکنده شتر پس چشم بر آب
 که امیر المؤمنین علیه السلام خطاب بر آب که آب چون سنگ شد و سخت
 از در آب که شست و پارس آنحضرت تر نشسته چشم بر آب شست پس آنحضرت
 پرسید که این چشم بر چه میدانستی بر زبان جبار که کوه از آب که شستی
 گفت من نام وصی حضرت خاتم النبیین بر زبان جبار که دانیدم پس آنحضرت
 فرمود که این چشم بر وصی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منم خبر چون
 این را شنیدند بدست و پارس آنحضرت افتاد ایمان آورد و شرف اسلام شرف
 شد مردیست از یونس بن اسحاق گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام

که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله اراده غزوه تبرک کرد امیر
 المؤمنین علیه السلام را خلیفه و جانشین خود گردانید رفت منافقان زبان طعن
 گفتند و گفتند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله چون علیه یحیوات و
 مصحبت او در طبع شریفش گران بود آمد اهل یهود در مدینه که ذات آن حضرت
 شانت منافقانرا شنیده از مدینه بدون رفت دور یکی از سائل آن حضرت
 بگفت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید اهلها رثمت معاندان بنغمه آخر
 الزمان نمود حضرت رسالت شاه ولایت بود و له اس داده بر مدینه بر کوفه
 دوران سفر بنگران آن حضرت شکست رسیده حکم لشکر از دست پیغمبر علیه
 و آله فرار نموده جبرئیل نازل شده عرض کرد یا رسول الله حقتا رسالت بر من
 و ثارت نصرت بر تو داده در آنچه کرده اند خیر خواهی جمعی از لشکر خورشید و
 خواهی علیه یحیای استیجاب بود علیه السلام بفراموشی از اهل مدینه طلب تا ما حاضر شو
 و بر تو باز در خیمه کربش لشکر مخالفان را از هم دور در حضرت رسالت پناه صلی
 علیه و آله حضور ره علیه السلام بواجب و غمجه جبرئیل عرض کرد یا رسول الله رثمت
 مدینه که کربا ابالغیث ادر کنی سمان که بر من در آن روز در خدمت امیر المؤمنین

بگویم در یکی از باغها سر مدینه و آنحضرت در بالای درخت خرما بود
 و من در پامین خرما جمع میکردم ناگاه شنیدم که آنحضرت گفت بیک
 لپک ایست رسیدم پس آنحضرت پامین آمد آنا غضب در پیش
 مش همد کردم و قطرات اشک در رخساره مبارکش جاری نمودم عرض
 کردم که یا امیر المؤمنین سبب خرن و اندوه چیست فرمود اسرمان بنگران
 پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله شکست رسیده حضرت رسالت
 علیه و آله را استیجاب پس آنحضرت و آخر خانه فاطمه زهرا علیه السلام شده
 خبر بان سیده داد و بردن آمد و فرمود اسرمان من عرض کردم بیکدم از
 تو نیز قدم بردم در قدم من گذار پس من نیز قدم از اثر قدم آنحضرت برداشتم
 مادر کام هفتم خود را در میان لشکرمان دیدم آنحضرت او را بلند کرد بر کوه
 که جمیع مخالفان در ساقش چون زود بهمان از محله شیریزان فرار برزرا
 نمودند و بعد از شکست مخالف قح قیر دوز بر لشکر اسلام رور داده باز آنحضرت
 بطریق سابق در هفده کام خود را بمدینه رسانید از صاحب کتب ضلح
 از سمان روایت کرده که گفت جمعی از شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام

بان حضرت رسیده که عمر بن الخطاب علیه العزة والقداب شعیان
 و مجانب نرا به بدر میاید میکنند و استنوا بر ایشان من نام روزی من و وقت
 آنحضرت بودم که بسفر از ما غنما رسیدیم به سیرتم در راه اتفاق افتاد
 شد امیر مؤمنان علیه السلام خطاب بهم کرد اب نمچه گفت ای بن اسید چه
 که تو در میان ما به بدر میاید کی عمر علیه العزة در جواب آن حضرت سخن
 او به گفت پس دیدم آنحضرت کمانه لو که در دست داشت بر زمین
 انداخت آن کمان بعد از آنکه اللهی در بکت حضرت رسالت پناهی
 او دهی شب بجهت تبرگی و دهان باز کرده بیست عمر علیه العزة نشسته
 با منظر اب آینه زار و فزع نمود و عرض کرد که ای امیر المؤمنین علیه السلام برای
 خدا بفریاد من برس توبه کردم که بعد از این چنین کنم و در باره دوستان تو
 بدر کنم پس آنحضرت دست مبارک دراز کرده کور از دهی گوگرفت
 دیدم که همان کمان است که در دست سردر بود عمر علیه العزة ترسان و در زمان
 خوفت چون شب شد امیر مؤمنان علیه السلام مرا طلب نمودم و بر کمانه
 بگراشت تا از ناحیه مشرق تو در دهانم بردن آورد بر اهلش قسمت کن

بدانکه اشب مال بسیار از جانب مشرق آورده اند و هیچکس مطلع
 نیست ^{مردان} عمر سخوا احمد که پنهان در چینه کسند همه سلمان که به بفرموده
 دلایت بماند عمر علیه العزة و پیغمبر سردر را بر سر رسیدم و کفتم ای عمر
 پیش از آنکه در میان سلمان رسوا شوی مرا قسمت کن در هر چه جانش
 عمر علیه العزة گفت ای سلمان من ترا درت دارم نصیحتی بر تو میکنم پس از
 مفارقت کم در با پیوسته که علیه السلام از جمله سحران است من در جواب
 کفتم ای عمر علیه العزة توبه کنی مگر تو علیه السلام بوقت خسته به کنکه علیه السلام
 داشت اسرار بنبرد و دانم حرم لذت و منیع النوار را به و محزن اسرار الهی
 است و ^{مردان} کمالش زیاده برانست حرم تو و بهر دشمنی پس عمر علیه العزة
 من بایس شد گفت ای سلمان بر دینم در لار خود و بگو سعاد و عاقبت
 بردارم آنچه امر نموده سلمان چون نزد شاه دلایت ادم سردر زرمو سلمان
 آنچه میان تو و عمر علیه العزة گذشته خود بیان میکنی یا آنکه من یکم عرض کردم که
 امیر المؤمنین علیه السلام تو را تا ترس بر آنچه که شده پس آنحضرت آنچه بیان
 من و عمر علیه العزة گذشته بود به تفصیل بیان فرمود پس آنحضرت فرمود که

ایمان سعادتمند عمره عبد الله از ترس آنکه دهها بوی و بزم از دل غمگین
 مردن پروردگار نخواهد رفت چون صبح شد عمره عبد الله از ترس آنکه
 نمود در میان مسلمانان اگر کتاب لبان الحرام تقدیر کرده اند که روز جزا
 این در خدمت خاتم النبیین صلوات الله علیه مشغول صحبت بود که ای کاش
 عبدالسلام پیداشد چون بپرسید آنحضرت را دید بر پشت شراط
 تعظیم بجا آورد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا جبرئیل ترا
 برابر انجوان تعظیم میکنم عرض کرد چون کنم یا رسول الله که در برابر من
 تعظیم است آنحضرت پرسید که چه تعظیم و چگونه بود در وقتیکه خالی نیچون مرا
 خلقی نمود از من پرسید که تو کیستی من گفتم نام تو چیست و نام من چه دمن در
 جواب مستحضر شدم و ساکت ماندم و در آن در تخریبم که این جوان در عالم
 زور فرزند و مرا تعظیم نمود گفت بگو تو پروردگار جلیل نام تو جمید است
 و من بنده ذلیل و نام من جبرئیل است لهذا چون او را دیدم تعظیم
 او نمودم پس آنحضرت از آن پرسید که مدت عمر تو چند باشد گفت با
 رسول الله ستاره آیت که ده روز و چهار سال مباد طبع میکند و من آنست که در آن

با دیده ام و مشغولت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آیت
 دو روز در یک روز با هر اسنان روشنتر سید محمد و برادر دیگر احمد
 زمین را نور و فیض بخشید بر آن رود که اهل اسنان را روشنتر سید محمد نوشته است
 الله نور السموات و الارض خدا منور اسما هاست و برین رود که حضرت
 را روشنتر سید محمد نوشته است که علی نور الارضین علی نور زمینهاست
 و بسند صحیح از محمد بن سنان مشغول است که گفت خدمت حضرت
 امام جعفر صادق عبدالسلام رفتم چون نشستم خبر آوردند که شخصی از اهل
 بردار است فرمود که بطلبید او را و بر او اذن دخول دهید چون داخل
 سلام کرد آنحضرت از او استعلام نمود که مگر تو را اهدا نماز است یا
 گفت بفرزندی غیر خدا صلی الله علیه و آله در جده در خشر است که در حج سال
 هجرت و با هر سید محمد یک در اول روز یک در آخر روز بر کلی که در اول
 سگفته میشود نوشته شده است لا اله الا الله و بر کلی که در آخر روز سگفته
 میشود نوشته شده است که علی علیه السلام را دعا از این خلاصت حل کمال رسول
 خدا صلی الله علیه و آله و سلمی او و فرزند آن او علیه السلام دارم و در آن

شماره پنج بسیار است و در لاریزد در زمارت و مدارس شهابی گذرد
 از رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغولت که فرمود آن حقیقه باب الحجه من
 یا قوتة حمرا بدر سیکه حقیقه در بهشت از باقوت سرخ است در صحابه
 طلاله و یحییة آنحلقه که بان در خور دوداد از که گوید باطله احمد سنت از
 انس بن مالک روایت کرده اند که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله
 شنیدم فرمود هر گاه روز قیامت قائم شود و نصب کند شعول مراد
 بر کنار دوزخ بنیوان گذر بر آن کردن و بر آن گذشتن مگر کسی که با او باشد
 نوشته یا حضرت نامه از موسی و دلاء امیر المؤمنین علیه السلام
 و نیز روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بعد بن اسطراب علیه السلام
 فرمود یا علی چون روز قیامت شود بنشین من و تو در جهنم بر مراد بکنند
 بر مراد مگر کسی که بران بولایه تو باشد داشته به انیت قول از علی و فرمود
 انهم سئلون باز در اینها نیز بدر سیکه این سوال کرده شده اند از
 ولایت عیسی بن اسطراب علیه السلام و بنی فرعیس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت
 کرده که فرمود آن الزبایض اقدام را بجز مردان و اجن حساب و انفس کتاب



ما احضر فضیله عیسی بن اسطراب اگر در خندان قلم باشند و در میان
 و جنینان حساب کننده و انان نویسنده نمیتوان شمر فضیله و کمالات
 عیسی بن اسطراب علیه السلام را روایت که روزی امیر المؤمنین علیه السلام
 بر بنه بصره بود که فرمود ایها الناس سون قبدا ان تقفوا فی سوان کند
 بر پیش از آنکه نیاید مر اسوال کند مر از طرف اسانها در سیکه مر اعظم
 بانها از طرق زمین در انحال مر از میان قوم برخاست و گفت در
 پنج ساعت جهنم سیر در کتاب است آنحضرت نظر بر آن کتاب
 اسان انداخت و بعد از آن کتاب مشرق نظر انداخت و بعد از آن کتاب
 مغرب نظر انداخت و اطراف قبه حضرت را و اطراف کره غیر از اهل حلقه کرد
 جهنم سیر در هیچ مکانی نیافت پس سوره انمرا دند و فرمود این شیخ تو خبیث
 را دور کن که بر لب باها سرخ در ابهم زد و بعد از آن مردم بر او زد کرد
 و رفت و حضرت بنامه در فریاد اینند و گفته شهادت سید همیم که در خطبه اول
 خدا لا حقا و نیز منقولت که چون حضرت علی موسی را فرمود که از حضرت علم
 آموز در در وقت که از پیش حضرت بازگشت بهارش همدردن پرسید که از آنجا



و دیگر گفت من و خضر در کنار دریا نشسته بودیم مرغی از خوراکی
 و بنقاشی را ببرد گرفت و بسوی شرق انداخت و گویا او که برگرفت
 و بسوی مغرب انداخت و دیگر دیگر بسوی شمال انداخت و دیگر سوی
 زمین انداخت پر دراز کرد و ما از آن تعجب شدیم و تخریر فرماییم
 سپاه و گفت چرا تخریر بدی گفتیم از راه ربع مرغ گفت معنی آن اینست
 که بان خدا سیکه شرق کرد ایند مشرق از مغرب کرد ایند سفر بر آسمان
 برداشت از زمین لاکتر که بعد از شما پیغمبر سپاه که نام او محمد صلی الله
 علیه و آله و بر او وحی بود که نام او علی بود و علم وی نسبت به علم ما چون دریا
 به نسبت بقطره که علم علی دریا بود و علم ما قطره از عبده الله بن محمد
 مردیست که او گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود
 کسی که در دست دارد و علی قبول میکند حقیقی از او نازد و او در ذره
 دقیق او را در شب بعبادت حق نماید و سنجب سیکر دانه ده را در او با
 که هر که دست دارد و علی قبول میکند حقیقی از او نازد و او در بدن او است
 شکر در بهشت و نیز از بعضی صحابه روایت کرده که رسول خدا

صلی الله علیه و آله خطاب بعد صلوات علیه و آله میفرمود لایسار من مات
 و یعضک مات یحیو و یا از نصرانی باگ نذارم و پیرایش نسبت آنکه
 نیر در شمس دارد و بر آنکه بر دین بهبودی سپرد و یا بر دین نصرانی و
 در قیمت خورشید با آنها باشد یا با اینها و عبده الله بن مسعود روایت
 کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اول کسیکه از ملائکه آسمان که
 علی را برادر گرفت اسرافیل بود و بعد از آن میکائیل بود و بعد از آن جبرئیل
 و اول آنکه از کوه است داشته علی را از احمد اسان جمله عرض بود و بعد
 از آن رضوان خازن بهشت پس از او ملک الموت و در سینه ملک الموت
 بر دست آن علی درم سیکه چنانچه بر اینها پیغمبر ان رحم میکند از کتاب
 مبارک انوار ربع عباس گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد خرفه شریف
 داشتند جماعتی از مهاجرین و انصار در خدمت آن بر سر کار و بعد که جبرئیل
 همین منزل شد عرض نمود که یا محمد صلی الله علیه و آله حق تعالی از اسم بر سر نه و
 و پیغمبر میسر ترا که حاضر کن صلوات الله علیهم و بگردان در در خرد را مقبل
 خود را مقبل در در یعنی او بر در سیکه که نشسته پس جبرئیل در میان با او نشست

در رسول خدا صلوات الله علیه را طلب کرد و او را حاضر نمود و در آن وقت از آنجا بر روی
 او که در آن شب باره جبرئیل نازل شد و با او طبعی بود که در آن وقت طبعی
 و انوار در میان آن دو برنگار نهاد پس گفت بخورید پس خوردند بعد از آن
 طشتی در برابر بقیه حاضر کرد و گفت ای رسول خدا صلوات الله علیه بر تو باد و ان
 بتحقیق حقیقه امر کرده است که آب بریز بر دست علی بن ابیطالب
 و آن حضرت فرمود السمع والطاعة لمرئیه و لیسع و طاعة امر خدا را این
 که امر کرده است مرا به آن پروردگار پس این نسیه مختار برین نگو گفت و این
 و آب بردست علی بن ابیطالب علیه السلام میرنجت علی حدیث امام گفت بارک
 الله من سرادار تو ام آب بردست سیدک شهاب بریزم حضرت رسول صلوات
 علیه و آله فرمود یا علی حقیقه امر کرده است باین در رسول خدا صلوات
 بردست علی میرنجت یک قطره از آن در طشت نیندرنجت پس علی بر نصی
 علیه السلام عرض کرد یا رسول الله من من چیز است از برای که در طشت واقع شود
 رسول خدا فرمود یا علی ان الملائکه بنت یحیی علی اخذ الماء الذی یقع فی
 ای علی بجز سکه سکه سبقت بگیرند بر یکدیگر بر کفش آبله که از دست تو

پس بنشینید بان روها سر خود را در تبرک بچرخید به آن عجب منزه است بخواب
 در درگاه احدیت که حضرت خیر البشر آب بردست او میریزد گاه بای بر
 دوش پیغمبر که در از عایشه مرد است که شبی حضرت رسول در حجره من
 بود در آن شب بیدار شدم دیدم که حضرت در رخت خواب نیت با
 خاتم حجره را در حلقه کردم در آنجا نبود بدون ارم و سایر حجرات را که دیدم
 در هیچ یک از حجرات نیاختم نشینش و اصطراب برین خوابت که با آن
 روداده باشد بر پشت بام بر آدم دیدم که حضرت در آنجا ایستاد با پروردگار
 مناجات میکنند من در گوشه بنهال شدم که مناجات او را بشنوم ناگاه شنیدم
 که یک کبر الهی اسکن بخیر خلق عین ابیطالب ان لغفر الله محمد صلی الله
 و آله ایضا از آن سوال میکنم ترا بهترین خلقان تو علی بن ابیطالب علیه السلام که
 است محمد را پسر از الهی اندک با ج اناس ایک علی بن ابیطالب
 ان ترجم عصاره است ایضا قسم سید هم ترا محبوب ترین مردم در نزد من است
 علیه السلام که استان خاص مرا رحم کن و من مرتب طلب میکنم که در دست
 در این مدت خدا را صلوات قسم میداد که است او را بنحیث من چون این است

کردم نزد یک رفیق حضرت را دیدم فرمود عرض کن که عرض کردم که
 چون شما در رخت خواب ندیدم خوف کردم که بسا او خدا نکرده اگر در آن
 باشد لکن در صد و پنجاهم شد بدیشت بام آنم حضرت فرمود ای عیاش
 بمنزل خود رجوع کن عرض کردم یا رسول الله ترا دارم فرمود که بگویم ای رسول
 انقرون ایابر خدا ملائکه مقررین نمیشد فرمود بگویم ای رسول
 الرسول ای خدا را بگویم ان رسد نمیشد فرمود بگویم ای رسول ای رسول
 سینه انرسین دالت خاتم النبیین ای ترا آن رسد نمیشد فرمود
 خود را بگویم بگویم ای خدا را فرستگان مغرب و پیغمبران رسد و نشد
 چه خدا را بگویم سید صی حضرت فرمود در تکیه بیام بر آنم که عیاش است
 را که عیاش است را ده کنم نظر بکوت کردم در جمع مقربان مطلع شدم
 و بقدر مرتبه هر یک در نزد خدا علم ببردند مرتبه هفتاد و یک را بالاتر از مرتبه
 علی بن ابی طالب ندیدم و نیافتم و بجز آنم که اگر مطلع بد بهتر از علی میشدم خدا را قسم بر او
 سید آدم این عباس ادایت کرده که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
 سقا شرف السلیین اعلم ان الله یابنن و صفا ان من النار من فرغ لاکبر

بدانید که خدا را با بی و درایت که هر کس داخل آن در شود از آتش جهنم فرج
 اگر در امانت ابو سعید خدری بر جنت و عرض کرد که امام است آن باب
 یا رسول الله نشان ده با فرمود که ان عیاش بن ایطاب و سید الوصیین و غیر
 علی السلام است فرمود یا سعید شرافت من احب ان لیتمک بالعباده
 الیقینی لانتقام لها فلیتمک بولایة عیاش بن ایطاب علی السلام که
 مردم هر که سخا اهد که چنگ زنده بعباده الیقینی الی که هرگز است نمیشود
 پست بزند بولایت عیاش بن ایطاب علی السلام که ولایت منست و طاعت منست
 ای کز مردم هر که خواهد باشد حجت خدا را بعد از من عیاش بن ایطاب
 بنام عیاش بن ایطاب عرض کرد و ماعده الائمة قصه و بیاید شماره ائمه
 بعد از تو فرمود سکنی بر حلقه لعن الاسلام باجموعه خدا رحمت کند ترا که سوال
 کرد در تمام اسلام حدیثم عدة الثمور و هی اثنی عشر شهوة ثواب در حدیث
 السموات و الارض شماره ایشان ثمانية و عیاش است که آن دوازده است
 کتاب خدا شماره ایشان شماره چهره هفت که از برای موسی شکفته شده
 در زمانه که عصا را بر سنگ زد و با نفیست نه اثنی عشره عین و عدد ایشان عدد

تعبیر فی اسرار است و بعضا ششم اثنی عشر نقیبا اربعه ائمه نیز
 زده نقیبه اول ایشان علی بن ابیطالب علیه السلام و آخرین قائم است
 پس آنحضرت نیز ابرو خوانند که در السماء ذات البروج پس فرمود ای
 عباس ای خدایم خزده با سمان ذات البروج نیز آسمان و بروج آنرا
 سخاوت کفتم یا رسول الله پس چه چیز بود که از آسمان ششم و آنرا
 بروج پس ائمه بعد از من میباشد که اول ایشان علی بن ابیطالب است
 و آخرین محمد است و در هر دو بر ابیطالب ماست و در قوله لا اله الا
 الله قال لما حضر اولاد یعقوب بر یف مانعوه و خدا و الهی فسالهم عن
 فقالوا اکلمه الذب فلم یصدتهم فخر جاس عنده الا الصخره فاصابوه
 زبنا فقبضوه و احضرهم بین یدین یعقوب فطلق الذب و علم
 غیره فقال له یعقوب لم اکت ابی فقال یا بنی الله والله ما اکت لحم
 انسی قط و انک لتعلم ان لحم الانبیاء و لحم اولادهم حرم علی حاشی
 دست من بلادک هده و انما قد سماها الله فقال له و من این است
 مانند یک هده البلاد فقال اما من مصر اخرت هده البلاد فاصد

الزیارة الخ لی بخراش ن فعل یعقوب و ما قصدک هده الزیارة
 فقال الذب کنت مع ایسک نوح و السفیة فاخرت غیره بعد علی است
 و تعالی الله من زار اخا فی الله لا لیراه و سعة و لا طلب محبة له کما یظن
 عشر حسنت و محی عشر سیات و رفع له عشر درجات فقال و ما
 یضع ایها الذب هده الزیارة و انتم تعبروا حرش لا یثابون علی عیبه
 و لا یعاقبون علی عیبه فقال الذب اجعلوا اب و انک لعلی ابیطالب
 و صی سید المرسلین علیه السلام و ثبته فقال یعقوب بنیه اکتموا غیر علی الذب
 فقال الذب اما سئرا ایهاکم لا تکلم الا بنی اودعی فاسلم علیهم بیکر فقال
 یعقوب زدوا ذب فقال الذب دله ما زودت زادا قط و لا صیبه
 بی الی زادکم فقال یعقوب ولم ذلک فقال الذب لانی قد صیبت
 خالق الابد و اولاد زان و هو لا یرک عبدا بغير زرق سر دست و
 و قیمة چهار اسفنج نشان امیر المؤمنان در هوا سر نمیت غزالی بن
 مال اثنان بود در عرض راه الوالاجباب و در میان به اب نزول فرمود
 انتر که بمنبر فریب ستا ز و پس سالار سکنر سزا فرود بعرض رسانید

که با امیرالمؤمنین علیه السلام اینجی اب نیست فرمود ما ملک خداستیم ما بوی
 آب دهده خوشتر از شهد درم تر از سکه و سر در از برف و صافتر از یاقوت الکاه
 شمشیر در دست و دوز از دنبال گشای تا بر زمین هموار است دو ملک و اعیان
 بکنند از زمین فرمان داد چون کندند سنگ سیاه عظیم پیداشد و عقده بران
 مائده سیم در شان فرمود این سنگ بر او ایروان شد و بعد از ده روز خورشید
 برداشتن پس حضرت امیرالمؤمنین در آن میراب سر خیمه تعیین دست برداشته
 و عیال بر زبان جاری ساخت و انگشتر گوشتیده چهره کرد در انداخت این چنان
 آنحضرت وصف که بعد از آن سنگ ظاهر شد مردمان از آن آب شرب
 و چهار بیابان را سیراب کرد اندینند باز سنگ بویا بر خود گذاشت فرمود تا خاک بران
 ریخته و از آنجا کوچ فرمود چون آمدن سانشی از شمشیر چینه شمشیر از آن ریخته
 چند شمشیر که آنحضرت ارشد پرسید که کمیت از شما که موضع این شمشیر است گفتند
 ما هم ششاسم پس عنان بیابان ریخته تا فتنه هر چند جسته اثر از آن نیافته
 پیدا نشد که آنحضرت نشسته است و طلب آب در اطراف و جوانب میکرد نیز ناله
 و بر سر راهی رسیدند که از پیران برایش بر چشمها افکند گفتند هیچ آب در آن که

صاحب ما شمشیر است و می گفت شمشیری دارم که از دوزخ نگاه داشته ام
 و چون آرد و آب بپوشد و ناخوش گفته که اینجی اب را شمشیر سگوار ابراهیم که صاحب
 اب پیدا رسیدید که ذوق آن ترا هرگز فراموش نکردید در وقت آنکه بگفتند
 گفت صاحب شما پیغمبر گفته و می پیغمبر است پس راهب از فرموده فرود
 آمده است اسامی نمود که او را بخدمت آنحضرت بر نه چون بخدمت امیرالمؤمنین
 رسید آنحضرت او را دید فرمود شمعون هستی راهب گفت ار شمعون
 نامیت که ما درم بر فرج نهاده است جز خداست کسی را بران اطلاع نیافته تو
 از کجا دانستی الکاه احوال اینچنین زمان آن پرسید فرمود جوابت در اینست
 سیصد و نیندرده و می از این آب خورده اند و فرج این آب نام راهب گفت چنین
 یافته ام در همه کتب اینچنین که راهب سید هم که فرمودند این نیست و محمد صید او بود
 رسول دست و تو دومی چهره پس مترم رکاب طفرانت با از فرج جناب
 در آن سفر ادراک سعادت ملازمت نمود در سحر که جهاد مصیبت اول
 کسیکه بعد از شهادت فایز گردید ادبجو از حضرت امام جعفر صادق
 مشغولست که حضرت ابراهیم علیه و علی بن ابی طالب در شبی از شما ظاهر

که هفت از آن گذشته بود از خانه بیرون آمد و گفت و یارب بنت لک پناه
 و سبعین مجد اسرار در دیوار من سجده ز خانه کعبه دهفت و سجد بنا کرده ام
 ندانم که لک لاجر عدت من ز تو نزد نیست ابراهیم با طراف ذوق کشت
 و بسین دیار و دهفت و تمام نظر کرد و هیچکس را ندید مگر او دیگر انقضی بواجب
 کرد همان جواب شنیده عرض گوالم تزدنی علی لاجر شیا یا چیز بر ابراهیم
 نمیدانم ندانم سید ابراهیم ابانکم شیعه از شیعیان علی و سیر که معاشرت
 یکی از شیعیان علی بود شنید که زبانه زد و سطلی عرض گو یارب یا خیر بگو
 شده و بوجوه آن ما بر جوه خواهد شد ندانم سید که بعد از این از کتب غیب بصحری
 در جوه خواهد آمد یا نخواهد که در این بنی گفت نعم یارب حقیقا ارفع حجج ابی
 چشم لا عنق و سراق عرش بنظر او در امر دانیت مراد از این شریفه که حق
 فرماید و کذک نری ابراهیم حرکت السموات والارض پس فدیر بر کن
 از خدا و میر عرش را دید گفت نیز فدیر است حقیقا از تو در بدیع فدیر
 دست من محمد است گفت نیز فدیر و دیگر صحبت خطاب آمد که در ادرع
 علی بن ابیطالب گفت نیز فدیر و دیگر صحبت خطاب آمد که در ادرع فدیر

اعراض

زهرات دختر سید انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله گفت نیز فدیر و دیگر
 صحبت خطاب آمد که هفتاد فیها روح الحسن و الحسین در نیز با روح حسن و حسین
 علیهما السلام است که از اولاد و کرام ایشان است که گفت نیز فدیر و دیگر صحبت خطاب
 آمد که در دروس روحهاست که نه فرزند آن محمد و علی صله الله علیه و آله گفت ما هفتاد
 انقادی ویر الشبکه التي لا یعلم عدد و هی غیر که صحبت نیز فدیر بهر سبب
 بیدار که عدد آنها را غیر از کسی نمیدانم ندانم که در نیز با روح بندها در
 شیعه علی بن ابراهیم عرض کرد با خدا یا مر از شیعه علی علیه السلام کردان دانست
 قول حق تعالی و ان من شیعه لا یبرهیم و از کتب احسن الاضیاف نقل شده
 که در زرشاه ولایت دوز همدایت در سن هفت سالگی بر غزوه تمام نشسته
 و طلب شاول بنمود سلمان در پایش غزوه خرمه سید دخت و خواجه فقر و خاست
 سیاه دخت شاه ولایت پناه یک حسته فرما بر او انداخت و او را بدان کشف
 ساخت سلمان گفت من پیر سالخورده ام و در دست با خرم آرد ده ام و تو خرد
 ساله سناست نیست که با من چنین پیش سیدی ابراهیم بن علی علیه السلام فرمود سلمان
 تو خود را بر رنگ سیدان و مرا خود سال بنویس مگر در فرما سرش آرد ده و ده

احوال دشت ارژنه فرا سرش کعبه داکه نسی از انبیه چکس در نجات بردن
 کت که ترا از شیر شیر محفوظ داشته از سر زو جبات داد سماں بتر کوب
 عرض کویا علی از قعه دشت ارژنه د شیر بیان نایب د بصیقه نقر بر کت
 غفلت از دم بردا پید فرمود در میان آب بود از پشم شیر خور در پنج روز
 در انحال رودها آورد در از برابر نجه خود دعا کرد در عسرت و اجابت مقرون
 کرد پس در انی کرد که در نوم و در انی عبور میکردم من نوم انوار که زره در کف
 داشته دتبع بکف کشیده شیر بود و دینم کردانیدم در برابر منزل نجات رسانید
 سماں گفت نشان دیگر هست از انیز سپان ناسر و ابواب حیرت بر روی
 من بکش امیر المومنین علیه السلام یکده سکه مگر در تازره باطلوت بچه دانند
 از انستین بر آورده فرموده هدیه تو که بان سوار داد در از سعادت اوست
 جان نمودر سماں بتر نتیجه شکر راه تفکر زردی ناکه هاتقی آذاد
 و نقاب از در خطاب بکش که اسر پرستی پیشوا انبیا و مقصد از الصفا
 بناسر و بعضی حال زبان بکش سماں منوبه ملازمت سید الشقیقین
 و باجمه ابرایع سوال بر کف عرض رسانید که در انچند لغت تو خزانم و

دست و صومعه محبت تو نوسن اقبال را ندیم دوست تو بهار جمع او باقی
 دین ترا از پرتو پنجه سپان نمودم و پیش او از نبع مغنی لب کش نمودم تا مردم از نال
 اکاه کعبه در مقام کشن من آمن مرا بخانیده لکن از لحظه دوم اگر کشن
 مینمود و حیلها میکرد که مرا بقدر رساند و دل خود لا از خدعه مغنی
 کردانم با نریغ من کارها شکل سفر نمودم و مرا بسجد انشکلات آبر سنبه
 از نبع رود بر بغت نهادم و در دشت ارژنه افتادم چون سحری خرابدم
 قضایا محتمل شدم بعد از بهار بر سر چشمه رسیدم که غمگینم شیر مردم
 خوار سپید اشه رود بر من نهاد و بر کنار چشمه بر سر جبهه انبیا و من
 از هول اور و سوز قاضی الاجت آورده زبان فترع و انبمال کردم
 و از شر آن شیر نجات سست نمودم ناکه سوار بر سپید اشه انبیر راه
 تیغ ابرار و دینم کردانیدم من از اب بر ارم رکابش بر رسیدم چون فصل
 بود شکر اسر کوزار دست کله چیده هدیه سوار کردانیدم در نبع نخی نوم کوه
 جمعه انوار نیاب کردید الال بنع عم نویس اظهار نبع قصه دان دستگی
 آورده ابواب بتر بر در من کشا با رسول او علم غیب بود که از حفته و

و اسرار لاریب یو چکر نه انموخت النور نور سمو الیمان لیر چنین چیزها از
 برار لیر عجم من عجب هر که از او عجب تر از لیر خدا بدیده ام الیمان چون جمیع
 رشم از سدره المنقوشه که شده معنی رسیدم که جبر سید از حکم اعلی من فرو
 یک تنه نبوس عرش مجده راندم و دامن از کرد علم و جو افاندم با خدای
 خود را از یکفتم در جواب مرشدیم در احوال شیر در سفیل خود ایستاده
 دیدم چون نظر بر او انداختم دیدم همه از غلب علی لیر ابطال علیه السلام
 است چون از معراج مبارک دیدم بعضی خود عید بخت و سلام در احترام
 ملاکلام در امر و گفت از خیر الانام مبارک که ترا عنایات ملک علام پس
 زبان بگشود و در از ز که در بیان من در پروردگار که شده لفظ با لفظ بیان نمود
 از میان از زبان آدم تا حال هر کس از اینها و اولی و او می و آقیب بلاء
 و محنتی گرفتار شده عید السلام ایسا زبانی ه سید او و ابراب خلاصی بر
 در در این سیکو و چنانچه در حدیث قدس منجرب لیر معنی است یا احمد
 از است عید مع کدنی سراً و سک سراً و علانیه شعر جو بعضی
 هر کس که کار در زمین دل ندارد و قصه سلمان دوست از زنه با در

باب پنجم در نصیحت صلوات است از ابو حمزه در تفسیر لای آورد
 بعد از نزل آیه صلوات صحیح به عرض کردند هفتاد و یک بار رسول الله ص
 که از حقیقت لیر آیه مالا واقف که عاقل فرمود سوال کردید مرا از علم و شنیده
 سر سر محزون پس فرمود به رسته خدا بر لیر یعنی بر صلوات بر او
 ملک بر ملک کرده است پس من با کرده غنیمت تو و هیچ بنده ستم و او
 بر صلوات فرستد مگر آنکه دو فرشته او را دعا کند که گویند غفر الله لک
 جبر و نکره با فرشتگان در جواب اند و ملک گویند امین و مرایا که ترو بنده
 سلم و او بر من صلوات نفرستد مگر آنکه اند و ملک او را کند که گویند لا غفر الله
 لک و حق تعالی با ملائکه امین گویند بدانکه صلوات از جانب حق تعالی
 و از ملائکه استغفار و از فرشتگان دعا و گفته که معنی اللهم صل علی محمد
 انبت که بار خدای تعظیم کن محمد ص و در دنیا با علوم دین و اظهار دعوت بقرآن
 لعیقین و اعظم ذکر و ابقه شریعت و در آخرت بقبول شفاعت در نشان
 است و تضعیف ثواب و اظهار فضل بر اولین و آخرین و تقدیم در کار
 انبیاء و رسیدن دعوی ابراهیم الخیرة قال سمعت علی ابن ابی طالب یقول من قال

در صلوات الفجر و صلوات المغرب قبل از نیت رجبیه او یکصد احدان
 اله دلتکه رخصتون علی بنی بابایها الذین امنوا صلوات علیهم و سلم تسلیا اللهم صل
 علی محمد و آل محمد قضی الله ما تم حاجته سبعون فی الیه و ثمانون فی الاخرة
 از امیر المومنین علیه السلام مرویست که توه تسبیح اصوات جناب در ایچهار
 داده اند و انهار رسول خدا صلی الله علیه و آله و جنته و ناد حور عین پس هر گاه
 نیت ه رنج شود از نماز یا که صلوات بر آنحضرت فرستد و سوال نیت
 کند از حضرت عزت و استعاذه نماید از نار و سوال تزویج کند بحر عین که
 هر گاه بر سوال دل او صلوات فرستد و عبادت سنجاب شود و هر که
 سوال نیت گوید بار خدا یا آنچه نیت بطلبد با و ده و هر که از آتش و دروغ
 زنهار خواهد آتش و دروغ گوید خدا از آنچه نیت است زنهار خواهد
 زنهار و ده هر که سوال حرمیان کند گویند بار خدا یا عطا کن آنچه از تو طلبند
 از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که صد مرتبه بگوید یا باب
 صلوات علی محمد و آل محمد صد حاجت او بر آورده شود که سنی حاجت او از
 حینها سر دنیا باشد فی الخبر قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله ملک

جنح له بالشرق و جنح له بالغرب و راسه تحت العرش و رجلاه
 تحت الارض اب بعه و عید به و خلق الله ریش در عجب از او صلوات
 او امراه من استی علی امر الله بان یعنی نفسه فی بحر من نور تحت العرش
 فقطرون من کدر ریش قطره فی جنح الله من کدر قطره ملک استغفوه
 دالی یوم القیمه و قال کعب ماس فی فجر الا دیتره سبعون الف ملک
 یحفظون قبره و یصلون علیه و اذا مر عرجو او لایحیی لهم نوبه الیوم القیمه و
 و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که صلوات بر من و احدیت من
 تلقن را از این سیکر دانند و از حضرت صادق منقول است که هر که بر نیت
 نوح صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد که صلوات اله و صلوات ملک و
 انیسامه در سینه و جمیع خلقت علی محمد و آل محمد و السلام علیه و علیهم و رحمة الله
 بر کات از گنا حاکم پاک میشود مانند روزی که از ما در سنوله بقیه است
 از حضرت صادق و از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله هر که
 هر کس صلوات بر من فرستد خداوند عالم دلتکه بر او صلوات بفرستد
 پس هر که خواهد بسیار صلوات بفرستد و هر که خواهد کم صلوات بفرستد

بر انجانب از پنج مویس رسه روایت کرده اند که در روز قیامت
نامه اعمال مردی از پنج انت بنجده و علمها سر خیر از سبک آید فردن
المهی رس که اورا بدو رخ برید چون زبانه اورا بکنار و رخ رسند
کو به ملائکه الرحمن که یکی حکم که ان جواب گویند به سخن بچین در زندان
جنم پس گریه براد غبه غقه گوید که مراد که از به نازمانی ز حال خود بگریز کند
اس نیده رویا و بسایت که پنج گریه دزار میرا در دار دنیا کنی تا فایده
از اینتر آن نیده گوید که ای فرشتگان من هرگز بخداوند خود نیامان
نداشتم که مرا با یهود و نصرانی در جهنم بسوزانند زیرا که من از است
محمد مصطفایم صیاد الله علیه و آله بلکه گویند که اینست محمد مصطفا
عید و آله در سایه عرش الهی بر کرسی است نشسته انجانب استعاش
ناشاید بفرمان نورسده ان نند از غایت اضطراب اواز بر کشد که السلام
علیک یا رسول الله اعشقی یا مولا را آنحضرت اواز استعاشه میشود و
از عقب آن اواز روانه شود و در کنار و رخ اورا پسند بچکنان بنده
در نامه و نزد یک باب و رخ رسیده بلکه انجانب به تعظیم نمایند

تلمذت

حضرت فرماید که پنج مویس سپارید تا مرثیه دیگر اعمال اورا بنجم پس فردن
المهی حضرت آن نیده و بمقام میران برود اعمال بنجه گفته است
راج باشد انجیب خداست بچپ عطا فرود برده صحیفه پنهان که
در ان کتابی از نور باشد پر دن اورا دور گفته حسنت نند و ان
بر پیده دیگر رحمن با به پس فرمان الهی رسد که اورا بسنت برید پس
او بود بر بهشت رسند حبیب خدا را پسند برسد که تو گیتی که باشد
نجات هر گوید در آن رفته سفید چه بود که گفته حسنت را استیغاث
حضرت فرماید بنم بنمیر تو محمد بن عبید الله صلی الله علیه و آله که پنج استعاشه
و آن رفته سفید صحیفه صورا بود که در دار دنیا من فرستاده بعضی دینند
سعبتر سفورست که حضرت صادق علیه السلام بصباح بن سته فرمود
سبحان اعلیٰ ترا چیزی بر تعظیم کنم که خدا بسبب آن ترا از آتش جهنم نگاهدارد
بعد از آنکه بعد از نماز صبح صد مرتبه بگو اللهم صل علی محمد و آل محمد ناخدا در روز
که من آتش جهنم نگاهدارد و حضرت امام علی رضی الله عنده فرمود حق
قتل ابرهیم را خلیل خود کرد بر آنکه صلوات بر محمد و آل محمد پس بر سر نند

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که چون عطل کند
 گویند آنچه که رب العالمین و صلوات علی محمد و آله و سلم منقولست
 منقولست که کسی صدراعظمه کسی را بشود و عهد الهی بکند و صلوات
 بر پیغمبر و اهل بیتش بفرستد هرگز در دوزخمان در درجه پنجم نمیدهد
 رسول الله صلی الله علیه و آله من صدراعظمه صلی الله علیه و آله من صدراعظمه
 صدراعظمه من صدراعظمه الفرة و من صدراعظمه الفرة لا یغنی
 فی النار ابد اقل من صدراعظمه لم یبق من ذنوبه ذرة و غیر انبی صلی الله
 علیه و آله ما من احد من امتی یدکره ثم صدراعظمه غفر الله له ذنوبه و ان کان
 من رسل علی و قال صلی الله علیه و آله ما من احد صدراعظمه اصح حقیقه الا
 ان لا یکتب علیه ذنب ثلثه ایام و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 روایت شده است که در نحو در رد قیامت اول کسیکه بر او عهد است
 پیشتر شود و پدرم حضرت ابراهیم باشد پس اگر سر در طرف راست
 عرش ننهد و در ابران سر نشاند و بعد از آن مرا حده پوشند و اگر سر در
 چپ عرش ننهد و در ابران نشاند و برادر من علی بن ابیطالب علیه السلام
 در پیش

در پیش رود پس بایستد تمام است در عقب سر من بایستد بافتاد
 درجات و هر سینه که بعد از هر نماز فریضه بر من و آل من در برت صلوات
 بفرستد او را در نزد من عاصی و عاصی که من در راه پنجم دادم او را به سینه در دست
 او مانند شب چهارم در رخه از فقیر امام حسن عسکری منقولست که ال
 در عون بنی اسرائیل عذاب سکر دهنه که دعوی آن تخفیف سکر دهنه را
 که در بناها و عمارت نکند و سب سینه که از عهد که بر من پس اگر کرد که ز
 پنجره ها در با پریشان سینه که نکند و باز پنجره کل را بر زبانها مالان
 بر ما به پس بسیار بود که یک از آنها از زبان بر من سبقت دو سیم و با من
 میشد و هیچ بر او میکردند تا آنکه حق تعالی وحی نمود بر منی که بگویند که این
 هیچ عمل نکند ما صلوات بفرستد بر محمد و آل طیبین او تا سبقت شود بر این
 پس بجز بگویند سبقت میشد و اگر بیکر که هر که صلوات بفرستد او را
 از زبان بیفتد در من شود صلوات بر محمد و آل طیبین او بفرستد اگر از آن که
 نماند دیگر صلوات بر او خواند که اگر چنین کند در ساعت صحت بایستد
 چون در عون گفته که در بنا اسرائیل فرزند رسول که خواهد شد که در دست او

خواهد شد هلاک تو در دال پادشاه هر از امر کردنه پنج پیران ایشان پس
 یکی از ایشان رفته سید و بقا بجا که نامی نماند و هفت نام شو پس سینه اخت قره
 خود در صحرا بدر خا رسیده که در روز مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد براد
 بنحو این حق تم مکی را بر سینه کفایت که او را از بیت بگردانید انگشت طلوع
 جبرئیل شد که اوستی بکشد و از انگشت دیگر طلوع نرمی بر دهن سینه که خدا اراده
 ناکند نشود تا که در بنی اسرائیل و آنچه سالم مانده ز راه بفرود در حدیث دیگر
 ز بهار بیت هزار فرزند از بنی اسرائیل گشت و چون ز نماند باقی بگذشت
 بکنیز نیز رسیده اشته پس استغاثه کردند نزد حضرت موسی که ایشان و خهران
 و خواهران مانو بکنیز رسیده بگارت این را ایسبر نه پس حدادی فرمود که
 بگو بانه خهران که هر که چنین اراده نسبت ایشان بشود صلوات بر محمد و آل
 طیبین او بفرستند چون چنین کردند حداد دفع کرد از ایشان ضرر تو فرمود از حداد
 چنین اراده میکردند یا مشغول کار میشدند یا بیمار میشدند یا مرضی بایشان عرض
 میشد نه پس حقیقتا برکت صلوات بر محمد و آل او دفع نفع پیر از ایشان کرد و از
 کتاب رفته العماره روایت شده است که حق سبحانه و تعالی بصورت موسی

که باقی

که با موسی بنحو اهر سن تیزتر و کثیر باشم از کلام تو زبان تو و از دیدن تو بچشم تو
 دار نشیند تو بگوش تو و از روح تو بدین تو دار اندیشه و خیال تو بدل تو حضرت
 موسی عرض کرد که چه بسیار طالب این مقام و کمیت که خواهان چنین فریاد
 خطاب الهی در رسیده که اگر چنین که اتر را طایب و اینگونه سعادت را از غنی
 بر حسب من جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و بسیار صلوات لغوت
 زیرا که صلوات بر در رحمت و نزر هدایت است عبد الله بن نعیم روایت
 که ای عبد الله را گفتیم که من در خانه خدا میروم و بغیر از صلوات چیزی در نمیگویم
 فرمود از تو افضلی بر دهن نمیآید از مالک جهنم بنده معتز سفوست که گفت من کعبه
 حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و آدم حضرت گرفته و بگردنم و بر دهنم
 خود گذاشته بعد از آن فرمود که هر که کعبه بر دهن کند و بر چشمهایش گذارد بگوید
 اللهم صل علی محمد و آل محمد هموزان کعبه زمین گذاشته خدا او را بسیار بزرگوار
 بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود هر که صلوات بفرستد بر من در
 آل من بر سر بستد و نشنود با آنکه در بر بستد از پانصد سال راه شنیده
 میشود و بنده معتز باز از حضرت سفوست که بخضرت امیر المؤمنین علیه السلام

فرمود که بشارت سیدم نزار که جبرئیل را خبر داد که کسی از امت من برین صوات
 بفرستد و بعد از آن برال من بفرستد در چهار آسمان برابر کند که میخورد
 منگنه هفتاد صوات براد میفرستد و اگر کند هفتاد باشد گناهان او میزد
 چنانچه برک از درختان میبرد و در حقیقت اسیر نماید که بک استند من در صدیک
 ترا اجابت کردم و اعانت فرمایم و بیکه سفر نماید که ایکنکه من هفتاد صوات
 براد فرستد من هفتاد صوات براد میفرستم و اگر برین صوات بفرستد در
 احد بیت من بفرستد سیان صوات او را آسمان هفتاد حجج بهم رسد
 حق تو فرمایم که لایک و لا سعیدک اجابت میکنم و ترا در اعانت تمام
 ای منگنه من دعا بر او بالا نیاید و هر کراکم بر پنجمین عشرت او را منعی کرد
 پس دعا را در حجج است پیوسته تا منعی کرد از من احد است مرا عمن
 قال قال رسول الله علیه و آله ان اقرکم منی يوم القيمة فی کل سطن اقرکم منی
 صوات فی دار الدنیا من صد صد فی يوم الجمعة و فی سید ما ترة قضی له
 نایست حجج سبعین من حجاج الاخرة و ثلثین من حجاج الدنیا ثم یکل ابر کل
 صوات یکا بدض حج قبر کما بدض حج احد کم الهدایه بخبر من صد صد

باسمه و نه الا عشرته فائتبه عدد من صحیفه تپضا از حضرت صادق
 بسند معتبر مشهور است که چون شب جمعه میخورد نازل میگرد از آسمان
 ملائکه بعد از آن صوات هفتاد بر او بر چکان و قلعهها بر طلا در هر صوات
 در دست او نهد و میبوسند بار در شب جمعه عمیرا بفرستد صوات بر محمد
 ال محمد پس در پنج شب در روز بسیار صوات بفرستد و فرمود که است
 مگر کت که در هر روز جمعه بر محمد و احمد است او هزار صوات بفرستد
 دو روز چهار صد مرتبه در حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود
 که هیچ عملی در روز جمعه بهتر نیست از صوات بر محمد دال محمد صد اله علیه
 عم عبد الرحمن معروف قال قال رسول الله جانی جبرئیل و قال لایصدی
 علیک احد الا و یصدی عنده سبعون الف ملک من صد صد سبعون الف
 ملک کان من احد الجنة و اذا انحضرت شعوت که هر که در روز جمعه
 صد مرتبه برین صوات بفرستد حق تم شفقت حاجت او را بر آورد
 حاجت او را در دنیا دسی حاجت در اخره قال الصادق علیه السلام الصدقة
 يوم الجمعة و لیلة الجمعة بالف حسنة و ان الصلوات علی محمد دال محمد لیلة الجمعة

بالف حسنه و بخط بها الف سینه در رخ بها الف در جده ان المصیر علی محمد دانه
 لینه آنچه بزهر زره در السموات الیوم القیمه و ملکه الیه السموات لیغفرون
 له و لیغفر له ملک الکریم بقر رسول الله علیه دانه الا ان یقوم الی الله
 و لیسند سبتر در بیت که هر که بعد از نماز عصر روز جمعه هفت مرتبه بگوید اللهم صل
 علی محمد و آل محمد الا و صلیا المرینین با فضل صلوات که و بارک علیه با فضل صلوات
 و السلام علیه و صلیم در رحمة الله در بر کتبه حقیقا برابر آمد هزار حسنه ثبت نماید و صد
 هزار سینه محو نماید و صد هزار درجه بلند گرداند و صد هزار حاجت او را بر آرد
 و بعد در هر کس او را حسنه باشد دعاش از روز مقبول گردد و چون روز قیامت
 شود در پیشش نور در رخان باشد غنغ انبی صلوات علیه دانه من صلوات
 کتبه لم تنزل الملائکه تکثیرا الی یوم القیمه ثم الحکم فی تخصیص من الصلوات علی
 ابراهیم من بین سایر الانبیاء و هو ان ابراهیم لما بنی الکعبه دعا ابراهیم فقال
 اللهم من حج هذا البیت من الکبول من انتم علیه صلوات الله فثقتة منی
 فانس اهدیته حی و ملک ثم دعا سعید فقال اللهم من حج هذا البیت من انبیا
 من انتم علیه صلوات الله فثقتی فیهم فانس کلهم ثم دعوت ساره فقال اللهم

من حجت هذا البیت من انبیا من الخواص فثقتی فیهم ثم دعوت هاجر
 فقال اللهم من حجت هذا البیت من المراد الی الیه فثقتی فیهم فانس
 من ابراهیم من اهدیته دعوت لجهنم الالهة خضر صارت بالبر صوره علیه
 و علی اهدیته خضر صوات من سایر الانبیاء و صلوات بر ان سید کائنات با
 قبول نمازها سبیلجا نذر دفع درجات و محوسات و اجابت دعوات
 و فی الحقیقه ذکر حقیقتا است چنانچه شغف است حق تعالی که عرش
 عظیم را هفتاد هزار ملک پانزده و فرمود طواف کند بعرض زردن کعبه
 را در در این عرش را پس ملکه طواف بعرض پر در در کعبه کرد و در پیش
 حضرتش گفتند خواسته عرش بر آرد آنرا نشد حق سبحانها فرمود
 کند بعرض زرد و صلوات بفرستد بر زرد جلال در بزرگوار من که ان نور صلاه
 علیه دانه است حبیب منت و بر در این عرش را پس ملکه بعرض جلال
 طواف نمونند بر آن حضرت صلوات فرستادند و عرش از جا برداشته
 سبب شدند در در نیاز بر کاه بی نیاز آورده حقیقت صل را از حضرت
 زد و الجلال در خوات نمونند و می رسیده که بلامکه من هرگاه صلوات فرستد

بر حبیب من پس بدر سینه تسبیح و تقدیس که هر یک را در تفسیر گفته بر او
 در روایت دیگر گفته که در نزد خدا یا ما را اگر در که طواف کنیم عرش ترا در آن
 کنیم ترا پس فرمود که صلوات فرستیم بر حبیب تو ای کم کنیم تسبیح ترا در آن
 صلوات بر حبیب تو بفرستیم پس نذر رسید با آن هر که ه نام صلوات بر حبیب
 فرستد پس بر تسبیح و تقدیس که هر یک در رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستد
 که افزون حقیقتا عمود در زیر عرش پیش از آنکه بیافزید عرش را پس هر یک
 افزون عرش که انت سران عمود در زیر عرش و ته او در زیر اسفل طیفه
 از طبقه زمین در بر سر العمود و هفتاد هزار شاخ است بر هر شاخ هفتاد هزار
 ملک بجهت هر یک هفتاد هزار در در هر در هفتاد هزار دهن
 بر هر دهن هفتاد هزار زبان و بر هر زبان طلب از شش کت هفتاد هزار
 بار بر آن کسی که صلوات فرستد بر من سقوطت که شخصی ما می برده از زبانها
 گرفته باشد از دره بازن خود آتش از دهنه ما می بود در میان آتش انداخته باشد
 گفته آتش ما هر تاثیر نکرده اصلا و ذره از ظاهر نرفت تا یک عت ما می در
 میان آتش شتعبیر همان صورت که بود بود مطلقا کباب پنجه در حشته

نشد و در آن هر و تعجب بسیار و حیرت بیشتر و غمغمنی اشخص ما می را
 به تسبیح پیچیده بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و ما جزار اعرض کرد
 حضرت به آن ما می خطاب فرمود که چه سبب آتش بتو تاثیر میکند و ترا کباب
 تسبیح دانه آن ما می بقدرت کلامه الهی دار معجزه حضرت رسالت ما می
 صلی الله علیه و آله بتکم در راه گفت ما رسول الله صلی الله علیه و آله از برکت تو دانه
 تراش مرا نمیزد از زیر که من در فلان دریا با جمعی از قضا و در کشتی از دریا
 میکند شت و شخصی در میان کشتی بر تو دعوتت تو صلوات بفرستاد من نیز
 ترا و داد ترا صلوات فرستادم نذر رسید من که جسد تو بر آتش حرام شد و آتش
 بتو تاثیر نخواهد کرد و نیز فرمود کسی که بگوید صلی الله علیه و آله دال چه عطف کند خدا
 تعالی او را نذر هفتاد و شصت و بیرون آید از کنگره آن خود مانند در زلزله یا این
 است او را و در او دهر کس که از حقیقتا حاجتی نخواهد صلوات بفرستد
 که حاجتش روا میشود و در آب ان صلوات تاثیر داشته باشد و نیز هر کس
 از خدا ایستد حاجتی بطلبد اول صلوات بفرستد و حاجت خود را بخواند
 بعد باز صلوات بفرستد که هر یک بخشند نه آنست که اول را خواند قبول نموده

وسطی بود که بلکه از برکت صلوات اول داخل شد و در مقام آنکه
 حاجت باشد اجابت نماید و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم
 که هرگاه مژگن شود خوب رسول خدا صلی الله علیه و آله پس بی صلوات بخیزد
 برایشان بجهت آنکه هر کس بگزیند صلوات بفرستد بر آنحضرت خداوند عالم
 هزار مرتبه صلوات بر او میفرستد در هر از صفا از منگنه حاصل آنکه
 خداوند عالم ختی هزار مرتبه صلوات میفرماید در هر از صفا از منگنه یعنی بعد
 آنکه هر از صفا منگنه مطلع بر صلوات الهی میشود هر از صفا منگنه بر صلوات
 میفرستد از امانت شد که روزی رسید عالم صلی الله علیه و آله در مقام
 در سایه نخفته بود امیر مومنان علیه السلام در خدمت آنحضرت
 صلی الله علیه و آله بجهت ناله زنبور سیاه و پر دانه دار کرد و انشیع رسالت
 را آغاز طوفان میکرد و بزبان که آنحضرت محرم آن بود تخم غنچه امیر مومنان
 علیه السلام آستین سابق نه تا انگس راه کرد آنرا آن بزرگوار بنام فرمود
 گفت یا علی هیچ میدانم که این زنبور چه میگوید یا نه مرادش اینست که ما
 معاندی که در میان موضع قدر نشسته اند و ما امیر المومنین

علیه السلام

علیه السلام بود بقطعا بدور و دوزخ را حرام بسیار بنمایم که سیمان پیغمبر بود
 ضعیف بسیار است همانند عسل اگر زنبور بنشیند بر او خواهد و سر را حمل کند عیب
 نماند داشت مجله امیر المومنین علیه السلام آن شدند و حاضر غنچه و آنجا
 از همان زنبور احوال پرسید که خوراک شما شکر است یا نه منش نیست چکر میگوید
 که درون شما صاف میگردد عرض کرد که رسول الله هرگاه قدر شکر در
 ما داخل شود الال الهام الهی رسد تا نوبت بر جناب شما صلوات بر شما
 و بسبب آن شکره تیغ بود در شکم خود نمند و شیرین سازیم و اگر کتاب جامع است
 از حضرت رسول مخرجه صلی الله علیه و آله در دیت فرمود که هر کس گوید لا اله
 الا الله وحده لا شریک له اللهم صل علی محمد و آله مرغ سب از دهان در برودن
 آیه ادر او مال باشد سگلاب شد بر او آید و با قوت و چون بالها پهن کند
 بشرق و مغرب رسد پس پرواز کند تا بعرض آید و او را صورتی باشد چون
 صورت انجبین که صاحب خود بود یا کرده باشد پس حقیقت گوید اینج را
 مدح کرد در صلا سکنی توانم که گویم پروردگار را چگونگی سکن شوم گویند
 این کلمات بود بنابر بر پروردگار فرمایم که سکن شو که او را از زمینم و آنرا

هفتاد زبان در نماز استغفار کند صاحب خود را تا قنایت و دلیل
 او باشد تا بجهت و سرودیت که هر کس ده بار یا صد بار یا هزار بار
 صلوات فرستد حقیقا فرمایم که بعد از هر صلوات ثواب هزار حج پذیرفته
 در نامه اعمال او ثبت نماید و هر روز سیصد و شصت مرتبه نظر حق
 بر او افکند و هزار فقره از بابت برایش در بهشت بنا کند و از دنیا برود
 نزد خدا که مقام خود را در بهشت پسندد و دست که هر که در کفایت
 کنهان بنام صلوات بر آنحضرت و آتش فرستد که صلوات بر آن
 گناه امیر برود و هر کس نامی و اسم گرامی آنحضرت در پیش او بر کرد
 شود و صلوات فرستد راه بهشت او بنا به هر کس ده کند و صلوات
 دعایش محراب بماند و بالا نرود تا صلوات فرستد در حدیث است که نیست
 سینه که صلوات فرستد بر همه دال هر صوره اله علیه که آنکه خدا بخواهد بفرستد
 که آن صلوات بر او بر ظاهر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله بر دو کوی امر حج صلی الله
 علیه و آله فدا کند و ده فدا کند و در صلوات فرستد آنجناب فرمایم که از پنج بار
 بر آورده سلام و بگو که با دعای کردم سعادت جز در این انفرشته نماند

نماز

تا بر روی عرش و گوید پروردگار افغان و ده فدا کند بر پیغمبر تو بگردد صلوات
 فرستد جناب این در فرمایم که برسان از فرزند سلام و بلا که فرمایم که
 تعظیم فرمایند صلوات سینه بر این پیغمبر من و ثبت کند از اصدیقین و خلق
 فرمایم به هر جز از آن صلوات بگو که از برابر او سیصد و شصت مرتبه
 در هر سر سیصد و شصت صورت و در هر صورت سیصد و شصت
 دهان و در هر دهان سیصد و شصت زبان و از هر زبان سیصد و شصت
 لغت و در حقیقت کند تا در قیامت دهیم نیز ثوابها از بر آن کسی است
 که بجا صلوات فرستد باشد از ریاض الاوهان آورده اند که زنی در حضور
 بعد از مردن در واقع دید که بعقاب الیم گرفتار است پس در گشت نامه
 در از سر آن خدگه آید بعد از یکشنبه روز در خواب دید که خوشدل و شادان
 در روضه رضوان سخنرانی کرد پس که این خبر به حال بود که دیرم دلیل چه صورت
 که شاهده میکنم جواب داد که ای مادر بجهت جرم خود در خدا بیغم اما در تنه
 روز با عزیز مقبره ماکه امرا شد و چند مرتبه صلوات فرستد و ثواب از آن
 همه قبرستان بخشید حقیقا بگفت آن صلوات عذاب اهل قبر بود

فصل رسد که در اینده از حضرت صادق علیه السلام منقولست و بکنه
 حقیقت حضرت آدم و خلق از سواد اول چیز از طعام بهشت خورد
 خوشه انگر سفید بود بعد از آن خواب بران مستور شد بعد از آنکه راحت
 نیست برابر بد که چیز خورد و در خواب در تنگه خوابید حقیقت حواری را که از
 استخوان چپ آدم ز یاد مانده بود خلق از کوفه نمود او را در خواب بخت آدم بود
 اول آدم با کبر شد از خواب بیدار شد نظرش بر حواری افتاد عرض کرد در خواب
 کسیت اینک من گزیدم بغرب او و قلب من سیر کند بر او حقیقت فرزند او
 برابر که گفت عقده ندارد این فرزند خواستگار من حواری از رخ و مهرش بوده
 آدم عرض کرد که چیت مهر من خطاب الهی رسیده که مهر من ده بر تبه صولات
 فرزندان بر صیبه من همه مصطفی است صیور علیه دانه پس حواری ^{بزرگ}
 نمود مردیست که خداوند عالم در فردوس اعلا مرغی از پرده که از مرغ صولات نام
 است و در دست است که از او درخت تجات بیسانه در شاخ در برگ آن درخت
 بهر قصر دخانه سر کشیده و در زیر آن درخت حوضی است هر کس صولات بخورد
 ال محمد صیور علیه دانه فرسته مرغ از درخت زیر آید و در آن حوض خورده خورد

و چون پرده بتایه بر دبال خود لا سیاف نه و از هر قطره آب که از او بچکیدن
 تمام کس بیافریند که از برابر کوه سینه صولات از ریش حواهند تا در وقت
 از حکایت الصالحین روایت نموده اند که در دریش محتاج بطلب کفایت
 از خانه پرده آمد نمیدانست که در درگاه بکنار مجلس داعی رسیده او
 مجلس بود گفتن صولات ترغیب نمود و از جمله کلامش بشنید که از عزیزان
 در صولات پیغمبر از زمان تقصیر شما میدید که اگر تو انگر باشد برکت باشد
 تقصیر باشد از آسمان روزی بید در ویش بهمین سخن فطانت نموده مجلس
 پرده رفت درنگ طلب نموده گفتن صولات شغول شد بعد از آن روز پرده
 در بره دیرانه افتاد اتفاقاً پایش به سنگی آمد و سنگ از جا حرکت نمود
 پر از شرف در آنجا دید با خود گفت که وعده روزی کن لبخند و اعطای آسمان
 نیست روزی زمین مراد کار نیست پس همان سنگ را بر سرش نهاد و کلاه
 خود بر او نهاده آمد و صورت واقعه بود با عیال در میان نهاده قضا بود همسایه
 یهود داشت که او را نمرد بر بام بود و قضا بسوزن را استماع نمود
 لیل از بام فرود آمد روانه دیرانه شد و بسوزن برداشته تا بکله فرستاد

خوار بنام چون سرشراکت شود بر از عقب دمار دید با هفت خانه خود گفت
 که این هفت سمان دشمن جان ماست زیرا که چون مراد بر ما می نماند
 بار تطبیح من افکار نمود که شاید هواک تا نماند سخت و چیز بهتر از این نیست
 که این سبب بود بر ما برده از زنده خانه خود سر زهرم تا آن قدر که از این
 من خواست بخودش ستم می بام آمد در وقتی که زن در خود در زان بینه
 زن یک گفت کی روایت که تو زنی بود در جوار خود که از عیب خود بچین
 حال پنی در دیش در جواب یک گفت که من مترصد دستم برکت صورت
 ابواب رزق من از سموات مفتوح کرده که ناله بهر در سر سورا کرده
 در خانه این سر کون نمود در دیش آواز شنید سر بر آورد و دید که از آن
 خانه از پس در فریاد بر کشید گفت اسزن اینک از آسمان رسید پس ز راه
 بر پیچید و صلوات بفرستاد که می رسد چون دید که ز از سبب بر زبان
 و در سبب نظر کرد همان مار و عقب دید دیگر باره ناله در دیش در سخت باز
 ز سرخ دید دانست که سر لبت از آسمان غیبی ذالال بر بر آید در دیش
 پیچید و برف آسمان شرف شد و برکت صلوات سنان شد و در دیش

بشرف اسلام از عذاب نجات عقی رسید مردیت از رسول خدا صلوات
 علیه و آله که در شب معراج فرشته دیدم که در اجد هزار دستی بود بهر دستی
 چند هزار انگشت و با انگشتان حساب میکرد از خبر می رسیدم سب از کف
 حساب قطرات باران یکند پیش انفرشته رقم کفم دانه از آن در که خدا است
 آفریده است تا امر در چند قطره باران با میم است گفت چه بوسید انما
 حساب هست که من از نامه آن عاجزم فرمود ان کلاست گفت در محلی که
 نام تو بر نزد بر تو صلوات فرستد از حساب آن عاجزم و بقول هر گاه کسی در شب
 صلوات بر تو فرستد من از ثواب آن عاجزم مردیت که روز بر سر سوزند
 رسول جلیل آمد عرض کرد که امروز امر غیبی شاهد کردم و آن اینست که
 در وقت نزول آسمان کدام کوه تافت افشاد در انجا آواز ناله و طراش شنید
 و دانستم که محنت زده است که با نر باین سینه در در مانده است که بر آن نیا زند
 میخوردند از عقب آن ناله رقم فرشته بود دیدم که پیش از ان اوراد را سنان
 هر چه نام تو دیدم بوم که بر تنی از تو می نشت دهفتاد هزار فرشته در خدمت او
 صف از ده سیاحت دند و چون نفس بکشید از نفس او ملکه غن پیشه بود

ویرم بادل خسته و بالهاش شسته بر زمین افتاده چون از حال او استغفار نمودم
 گفت در شب سعراج بر تخت خفته نشسته بود که حضرت محمد مصطفی صلی الله
 علیه و آله و سلم برین گذشت و من از برابر او تعظیم لایق و کرامت شایسته بجا نیاوردم
 لهذا با بیخ عقوبت گرفتار شدم و از بندگی او کج گشایم تا آنکه خداوند عالم
 شفاعت من شود در نزد حضرت ذوالجلال مرا شفقت کند پس هرگاه احدی
 تضرع بسیار کردم و دعوی مغفرت او را در خواست نمودم تا آنکه خطاب از حضرت
 رب الارباب در رسید که اگر مغفرت خطیبه خود را بخواهد بر حسب میل و
 فرستد تا بمقام قرب خود برگردد پس من صورت حال و بان نشسته بل کفتم او
 بر حسب نماز در اخصی صلوات فرستاد و الاله بالها را قبول گرامت او
 و از برگ صلوات فرستادن جواب نماز پس خاک به بندگی اندک و بمقام قرب
 خود رسید باب ششم در احادیث مشرفه و بدو فقره و نیاثر عذاره
 و جواب امر معروف و نهی از منکر و عاق دالیهین در حجه فضل
 ذکر خواهد شد فصل اول در احادیث مشرفه در بیان ثواب
 هدایت و تعظیم و فضیلت علماء و ذم آنکس بیکه مردم را گمراه بگرداند

در کتب

در کتب احتجاج از امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده و انجیل
 از پدران خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمودند
 بیستم ترین همه بیعتان آن بیعتی است که در دور باشد از امام خود محروم
 باشد از فیوضات حضرت او و در اندام احکام و شرائع دین او را
 که محمد استیلاء بر جمیع اوست آنگاه باشد هر که از شیعیان باشد که
 عالم باشد صلوم و را در اندام ادب و شرائط دین خود را پس او بیست و یکم
 بود بلکه بیستم آنکس است که محروم باشد از ملاقات ما و دست در پیش
 از دامن ما گریزه باشد و صاحب بدعت باشد بدعت ما آنگاه باشد بدعت
 هر که هدایت کند و ارشاد نماید او را و تعظیم کند شریعت ما را پس او در
 رفیق اعلا ما خواهد بود با جماعت پیغمبر است که در احوال صلیین سکون دارند
 و الاضاح در کتب احتجاج از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده
 که فرمودند هر کس از شیعیان باشد که عالم باشد بدعت ما را پس برود
 بساو و در صغفا از شیعیان ما را از ظلمت دنیا یکی جهل و هدایت
 گدازد از ابوسرور علم انچه بیکه دعوی کرده شده در زندقیت

دارد شو در صحرای محشر در حالیکه بر سر او تاجی باشد از نور که روشنی میدهد
 جمیع اهل محشر را در حدقه از نور پوشیده باشد که برابر بر کند بجا از از
 دنیا تمام بعد از آن من در از جانب خدا در ده که اهل محشر در
 سنگان خدا نیز شخص علمی است از علماء و از شاگرد هار بعضی از علماء
 ال محمد علیه السلام آگاه باشید اسرا که سینه در در دنیا بر در آوردند
 آنها را از جهل پس امروز بیاید مثبت ثوبه بزرگ در در لغت و تاریخ
 و در در بهشت که در پس بر خیزند آنها سینه از در در علم او متفق که در در اندر
 دنیا یا آنکه از قیامت گذشته باشد بقدر از جهل یا آنکه بر طرف که باشد از
 شبهه را در بواسطه روشنایی نور او در در بهشت که در در در تفسیر اوست
 عکس علیه السلام روایت شده که فرمود روزی که فر از زبان انصاری است
 جده ام صدیق که بر فاطمه زهرا علیها السلام امر متوفی کرد امیر خرم علیها
 بر سینه از بر اسرین و الله جهت بسیار ضعیف و ناتوان و تحقیق که بسته شده
 است براد بعضی از جهل نمازش بر آنچه است تو فرستاده است بر آنکه
 سوال تمام فاطمه علیها السلام فرمود سوال کن سینه خود پس از آن سوال کرد

در جواب شنید بعد از آن از سینه دیگر سوال نمود و جواب شنید بعد از آن
 خجالت کشید که دیگر سوال نماید پس گفت ای خیر بفرمایید تکلیف بر تو میکنم
 در با هم بر این امر اصرار نمیشوم فاطمه علیها السلام فرمود با و از هر چه خواهی سوال
 و خجالت نکش آیا دمی که اگر کسی اصرار شود در نزد دیگر در یک روز بر آنکه
 بر سکنی حمد نامم با هم خانه برود اجرت او هزار دنیا باشد آیا پنج
 صورت سکنی آن بار بر او اثر بیند یا آنکه بحال بهولت دانسان باشد
 بلا سیر و عرض کرد نه بلکه سکنی آن بار بر او آمد و اسان میشود فرمود
 شتر آن اصرار است بدر سکنه از من خواهد بود بعضی هر سینه که تو بعم
 نمودم بر من زمین تا عرض از تو بپس سزاوار است بر من که شاق
 و صعب نباشد بسیار سوال تو زیرا که شنیدم از پدرم رسول خدا صلی
 الله علیه و آله که فرمود بر سینه علی شیعیه محشر سیکر در در قیامت پس سخن
 از ضعفنا که است بقدر بسیار صلوات بر او بشان یعنی هر که ام عشق
 تو سعی در کوشش شان در زود شریعت بیشتر باشد ضعفنا
 زیرا تر خواهد شد حتی آنکه بسا بشود که بکنفر از آنها هزاران هزار از هر

فرمانید بعد از آن از جانب خداوند عز و جل رسیده اند که ای انبیا که
 کفایت شده بید ایام ال محمد علیه السلام را و بنده کردانید بر این از دولت
 و مکتب و در شده بعد از پران حقیقی خود که ائمه علیهم السلام باشند اینها
 مدینه و شکر در حاشا اینها هستند بنیاب که کفایت شد بر این از دولت
 دادید آنها را از دولت محمد پس محتاج سازید این را بقدر اندازه علم که
 شایسته فرستد در دار دنیا پس محتاج کردانند ایشان را اندازه علمی که فرار گرفته باشند
 و اخذ نموده باشند حتی آنکه در میان ایشان باشد کسی باشد که صد هزار
 خلعت بپوشد و هم چنین است حال آنکه از علم اخذ نموده است خود
 بعد از آن خداوند تبارک و تعالی خطاب فرماید که ای مکتب روگردانید پس
 که با تمام آن محمد صلوات الله علیه دادند پس مکتب ما بر حضرت حق باضعاف
 مضاعف خلعتی را ایشان را پس دهند بعد از آن تا طمعه جدها سلم سازند
 فرخنده ای گنیزند ابرو مکتب بکثرت از آن خلعتی که شنیده بهتر است از تمام
 آنچه که اقباب بران سینه با بر صد هزار برابر و چگونه بهتر نباشد و حال آنکه
 خلعتی و نعمتی در دنیا شایسته است بکدرت و تبارکی و در حدیث

از امام حسن عسکری علیه السلام روایت شد که فرمودند فضیلت عمر برتری است
 کفایت شود میان ال محمد علیهم السلام بویعنی انبیا که چهار از در طاهرات
 نجاست سید هستند و احکام و شرایع دین آنها را تعلیم نمایند تا مکتب
 کفایت شود از معاش ایشان از آن و آب لباس آنها بر همه شرف فضل
 اقباب نسبت نسبت بتاره سسی یعنی همچنان که نور اقباب زیاد در دستاره
 سسی همچنان است فضل و زیادت عمل ال محمد صلوات الله علیه نسبت با مکتب
 کفایت معاش میان ایشان یافته در کتاب صحیح از حضرت ابی عبد الله
 روایت شده که فرمود کسی که کفایت شود کفایت از انبیا شیعین ما که در بعضی
 ما دستور چون ما از او قطع که باشد محبت ما از خود پس با مکتب او در تمام
 آنچه نیکه از او محسوب شده باشد تا آنکه از او و هدایت کند او و خود او
 عز و جل بدو خطاب فرماید که امر سینه کرام من که ما ساسه نمود در حق سینه
 من و او را هدایت دار شد و نمود در مکتب من او را و سزاوار تر هستم کرام
 کون از تو پس خطاب فرماید که ای مکتب من فرار بر عهد و مقرر سازید برای
 رو بعد و هر حرفی که تعلیم نموده هزار هزار قدر بهشت و افزوده نماید بر

انقص هر یک آنچه لایق داشته است از نعمت های دوزخ و غیره
 حسن عسکری علیه السلام از جده علامه زین العابدین حضرت سید الساجدین امام زین
 العابدین علیه السلام روایت نموده که آنجناب فرمود خداوند تبارک و تعالی بفرمود
 موسی علیه السلام دعوی فرستاد که موسی میانه من در بندگانم انشای کند و مرا است
 از نما کردن و آنها دوست من نام موسی معروض کرد و پروردگار او چو کوه بلخ
 کنم و میانه تو در بندگانم انشای نماید خطاب رسید که دیگر کسی را جز از برای آنها
 و نعمت های آنگاه که دوست شمرده باشی در بستگی تو اگر کردی انبی که از حق است
 که چنانچه باشد در دو جانب دیگر که باشد با آنکه بر کردانی بنده و که گفته
 باشد از خاندان جبرائیل از برای تو خواهد بود عبادت صد سال که تمام
 روزهای آن روز در شبها بشو مشغول عبادت و نماز باشی موسی عرض کرد
 پروردگار او بلخ بنده که آنچه گفتم خطاب رسید آنکیکه معصیت برانها بود در مقام
 نمود و ناخرافی باشد از اطاعت من موسی عرض کرد آن بنده ضلال دیگر که گفتم
 خطاب رسید آن بنده که امام زمان خود بولش نشاند پس بنام او نوداد
 خود بوالگه امام خود بولش نشاند باشد لکن از نظرش غایب شده باشد و درین

سبب جا محمد باشد شریعت و درین ادب بعد از آنی در اول احکام دین
 و شریعت او را و هر آنچه یک عبادت که میشود بسبب آن پروردگار او را در
 جسد میشود پس در مرضات و خوشنود او بعد از آن آنجناب فرمود است
 و هدیه علی شعیبان مالو ثواب اعظم در جوار او فی دوزخ و غیره حضرت امام
 حسن عسکری علیه السلام از امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که آنحضرت
 فرموده شد عالم شکر کسی است که شمع و چراغی داشته باشد و جمع بسیاری
 از روشنایی چراغ او شمع کونین هر کسی که از نور چراغ او شمع شود
 خیر گوید در راهم چنین است شد شخص عالم زیرا که با او چراغی است که از
 پروردگاران را میسیر و عظمت و باریکی همه در حیرت پس هر کسی که از نور
 علم شمع گردد از اجاده حیرت و ضلالت نجات یابد و بر منزل امن هدایت
 رسد پس لذت از او شده که آن خواهد بود از انشای ختم و خداوند عز و جل
 میدهد او بعد ده روز بیکه در برین انشای باشد صد هزار شکر که
 صدقه داده باشد بر وجهی که خداوند عز و جل از فرموده باشد بلکه
 انصد تمام در زود مال خواهد بود از بر سر صاحبش لکن حقیقاً اعطای خواهد

اول آنچه نیک افصد خواهد بود از صد هزار رکعت نماز که مشایخ خوانند
 کعبه بجا آورده باشد انمار در تلف که هر یک که در تفسیر فطر اختلاف کم
 اند از غیر و باور نقدند که فطر روزن چهار اوقیه است از طلا یا نقره
 و است دینار است یا نکه هفتاد هزار دینار است یا نکه هشتاد هزار دینار است
 یا نکه صد و هفتاد طلا یا نقره است یا نکه چهار دینار است یا نکه پر بودن است
 کا در طلا یا نقره است و در کتاب صحیح از امام جعفر صادق علیه السلام روایت
 شده که فرموده عطاء شیعان ما در هر هشتاد و هشتاد از هر یک که اعیس و غیر آنها
 او در انطرف هفتاد و پنج سکه است ان اعیس و غیر است او را از خروج
 بر ضعف شیعان ما و میسکه از آنکه سوط کفو برایشان است و بعضی نشان
 اکا داشته باشد بر سکه از شیعان ما و هر که سه دینار بر او نهد از شیطانی که
 سوط کفو بر ضعف شیعان ما هر انیه او افصد خواهد بود اگر کسی که
 اصد ردم در ترک و خزر از هزار برابر بر سکه یعنی شخص صلح بر طرف
 میگرداند مفسد را از دین مجبین و ان شخص جدا کند بر طرف بنمایند
 از بد نماز ایشان و در حدیث زکریا امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده

که انچه

فرموده بکفایت که دهده ستمی از میان مال که هر باشد از شاهده
 کردن ما و ممنوع باشد از سوال نمودن آنچه که محتاج است بپوشان بر این
 است و سخت تر است بر اعیس از هزار عابد زیرا که عابد هم وسیع در کوشش
 او در خدمت از بر این نفس خودش بدشمنان بخلاف عالم ذوق که اعیس
 وسیع در کوشش او در خدمت از بر این است و دانست که نبات و نفس
 خود را با سایر خلق از آتش جهنم دارش اعیس و مرده لود پس از این است
 که او در نزد خداست افصد است از هزار عابد و در حدیث دیگر از
 امام شمس حضرت عیسی موسی الرضا علیه الاف التحیه داشت و روایت شده
 که فرموده در روز قیامت گفته میشود از برای عابد که خوب در بر نبوی و هم
 سخن خواهد بود از بر این نفس خود پس داخل شود در بهشت الا که فقیر کسی
 است که ان غنیه نماید غیر خود او بر مردم دینت سید هدی از او در شنان ایشان
 و او از سبک دانند بر ایشان نعمت است لود صد سبک در واسطه او از برای
 ایشان در میان و چشم در خداست و گفته میشود از برای فقیر که اگر کسی که
 شدی در دنیا ایام ان محمد علیه السلام لود دهده است نمود ضعف و محض

و موالیان ایشان را نیست تا آنکه شفاعت نمانی هر انکسیر که از تو میزنی
 فرا گرفته باشد یا آنکه در نزد تو تعظیم گنجد پس انفقیه سیالیه و فضی
 بنمای پس در اصل می شود با او در بهشت ده مقام از جنس که هر قسمی عبارت
 از صد هزار نفر و آنها انسانی هستند که اخذ نموده شده است در آن نحو بود
 یا اگر کسی که از او اخذ نموده شود و او اینکه چندین نفر داشته باشند تا در بهشت
 پس نظر نمایند که چه قدر فرق با پس از این و مقام است یعنی مقام صاحب عالم از
 امام علی نقی علیه السلام روایت شده که فرمود که کسی که کفایت شود تا تمام عالم
 السلام بود که دور باشند از امام خود و تیر باشند در جهنم خود و او میر باشند در
 شیطانی خود و در دست دشمنان مایل نباشد و خدا ایشان را از شر آنها نگاه
 سازد ایشان را از نصرت و جهالت و مغرور سازد شیطانی و بواسطه آنکه
 و سوس آنها و معتبر کرد آنرا جهت نواصب با قاصد خود چون جهت بر درگاه
 داده در اهلین از جانب ائمه ایشان علیه السلام هر انچه فضیلت دارد
 جمع بندگان خدا نزد پروردگار خود صبر زانم از فضل آسمان بر زمین بود
 از فضل عرش و کرسی و عجب آسمان و فضیلت کسیکه در امر انصاف

باشند شرفیست در یاد تو نیز قمر است نسبت بساره که بسیار کوچک باشد
 و غالب طلوع کند و در حدیث دیگر از امام حسن عسکری علیه السلام روایت
 که فرمود که بعد از غیبت قائم ما علیه السلام اگر بر زمین از صلیب سینه مردم بود و حجت
 بر خدا نیاید و آن که اوله در اهلین نمایند از برای ایشان و دفع نمایند شبهه را
 از زمین ایشان بسبب جبهت خدا استخوانت و دهند صفت از شیعیان با
 از دامنهای شیطان و مرده او در زمین را نواصب هر انچه باقی نماند در دنیا
 اصرار می کند بر آن می شود از زمین خدا خارج میگردد و کسی که صلیب سینه در نزد
 ضعف از شیعیان بود و همچنین که صلیب سینه او صاحب کشتی اصرار کشتی نواز غرق شد
 اجماعت از فضل هستند از سایر خلق در نزد خدا و نزد صبر در حدیث دیگر
 در تفسیر امام علیه السلام روایت شده که فرمود که علم شیعیان ما دارد و میخواند
 قیامت در حالیکه نور از ایشان ساطع باشد و بر سر هر یک باقی باشد از نور
 و فرود گرفته باشد نور ایشان سحر از محشر بود پس باقی نماند در قیامت هیچ تنی که
 او که کفایت نباشد در ذات داده باشد او را از جهنم و خارج گنجد پس در
 از نصرت و صلوات بکرا آنکه خود را بیک شیعه از آن انوار او بر زمین آن انوار

اولا بلند کرد امر تا آنکه محی ذر نیست بر سر نه بعد از آن اولاد فرود آورد در
 بخت در محمد و نیز نیکه از برابر او مجیب شده است در چهار استید و سید
 و در حضور آنکه آنچه نیکه صلا از برابر آنها شناسانند نه با ایشان باقی نماند از آن
 در آن روز کسی که شهادت نماید آن انوار را که آنکه چشمش گم کرد گوشش که در میان
 کف میگرد پس آن طایفه نماید و فرود کرد اولاد شدت دستخی آتش پس اولاد این
 بنده گردانم در هر فرود آورد و ایضا در غیر امام علیه السلام از امر اوست
 روایت شده که منصفه کسیکه تقویت کند کسیرا که سکین باشد در زمین خود
 باشد در معرفت خود بر کینفر از تمام دنیا نفس پس غالب شود بر او در مقام
 محب و ساکت گردانم اولاد و معنی متعین نماید اولاد روزیکه دارد و بر نیکه
 بگوید خداوند عز و جبر است بر در کار من و محمد ^ص پیغمبر من و علی بن ابیطالب ^ص
 ولی است که بعبودت من است در آن است حسن و سرور من در نزد آن خزان
 در ابدان من همیشه پس خطاب عزت در رسد که ای دلالت که همیشه بخت
 پس واجب گردانم از برابر تو اعدا در جهات در پشت یونس از آن قبر در
 مشرف و پانزده ترین روغن است که در براد و در حدیث دیگر از حضرت

امام علی

امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده که فرمودند روز نوزدهم از آن یکی بگویند
 و دیگری از سوزنین بخندست جده ام فاطمه علیها السلام بعد از او
 دین محی ضمه خود فاطمه علیها السلام را نموده مقین فرموده است بویس غالب
 کردیم بر آن زن معانه پس عارض شد بر آن زن نموده فرج و سر در پس از آن
 آن مستور بنحو فاطمه علیها السلام را زن نموده فرج و سر در ملائکه نسبت
 تو بر آن زن زیاده است از فرج و سر در تو برستی که خرن شیطان در سرده است
 خرن نیز آن زیاده از خرن اوست و بد است که خداوند عز و جبر خطاب فرموده
 که چنانکه گردانید بر او فاطمه علیها السلام نسبت آن حجی که مقین نموده بر نیکه
 سکنه اسیره هزار هزار برابر از آنچه که همیا گردانیدم از برای او در هزاره هجده
 ششصد و نود و چهار از برای هر کسی که آرد نماید اسیر سکنی بود مقین
 نماید بر اذ حجت او یونس غالب شود بر معانه و خصم خود هزار هزار برابر از آنچه که
 مجیب شده باشد از برابر او در پشت و در کتاب احتجاج روایت شده که
 شخصی قدر تحف و عهد ایام بخت حسن بن علی علیه السلام بر او پس بخت
 با او نموده از عوض عهد بیست هزار در هم بر عطا نماید از برابر نماند

خواهد بود مالمه با سوزم تو بمانی از حکم که بواسطه ان فائق بر فعال شخص
 ناصبی که در قرینه تو منزل دارد و مغرب سازد و بسبب ان کتبات حسن
 ضعیف احصای قرینه خود بویس اگر از نفع امر اختیار نمود هر که ام بود که حسن و نه بر
 جمع نماید از برابر تو هر که امر داد اگر اختیار نمود غیر اصن بویس تو را غیر نمی نام
 یکی از نفع امر که هر که ام از آنها بود که بخواهی اختیار نمانی پس با نفع عرض کردی از نفع
 ایازاب من در مغرب ساختن ان شخص ناصبی و کتبات دادن من ضعیف
 احصای قرینه خود بویس از برابر تو سبب بهتر خواهد از بیت هزار در حکم خود بویس
 بلکه بهتر خواهد بود از تمام دنیا نسبت هزار برابر تو عرض کردی با نفع رسول الله
 که چنین است پس چگونه اختیار استیم است ترا بلکه اختیار خواهد نمود انقدر که
 نعمت خود کلمه باشد که مقهور است بسبب آن دشمن خدا و کتبات بخشیده بویس
 بسبب آن ادبها در دستان خدا پس انحضرت بر تو فرمود که اختیار نمودن شیخ حسن
 سیکو بویس نعمت خود بویس از نفع انکه در عطا نمودند و تو بویس هزار در حکم پس از تو
 مالمه گرفت در دانه کردیم و بان ناصبی در مقام می چه برام داد و مقهور در مغرب
 ساخت و بویس بویس هم بویس انحضرت رسید پس از زمانی انقدر که دست کتبات

راجعت نمود حضرت بر تو فرمود نفع بویس از نفع کتبات شرا بخیر بود که بر روی تو
 کتبات نموده است احدی از نفع کتبات خدا بخیر بود که کتبات نمود بر سبب کتبات
 بودت و دوستی خدا را دانی نمودت و دوستی محمد و علی و عیسی السلام بودت نمودت
 و دوستی ذریه طیبین و ملا هر پنج انبیا را با تو نمودت و دوستی ملا که خدا را دوست
 دوستی اخوان و برادران بر تو نمودت بویس کتبات بعد از ان که کتبات کردی
 بعد از نفع بویس که انحضرت از تمام دنیا نسبت هزار برابر تو پس گواری با تو
 گواری با تو از در حدیث و کبر انحضرت از بعد از الحسین علیه السلام روایت شد
 که شخصی عربی فرمود از این چه که ام از برابر تو بهتر است و محبوبتر خواهد بود در نزد
 تو هر که ام تو داری خود با من انکه شخصی ظالمی قصد کتبات مظلومی و بقتل رسان
 یا انکه یکی از اوصیای اراده کتبات باشد افضل و گمراه ساختن سگنی از ضعیف استعیان
 ایازابت دادن تو انظوری از انقدر محبوبتر خواهد بود در نزد تو یا انکه نعمت خود تو
 این شخص ضعیف را حاجت و دلیدت انکه خالی شود بران ناصبی و کتبات دادن
 تو از ان دست او عرض کردی بلکه کتبات دادن نیز شخص ضعیف بویس از دست آن
 ناصبی محبوبتر است نزد من از انکه کتبات دهی انظوری از انکه کتبات بر سبب کتبات

عز و خرد سفر نماید و من احوالها و کما تاملی الناس جمیعاً یعنی هر که خدایت
 و از سزا نماند بکنش از سزا که آن خدایا شکر آن است که نبات داده باشد نام
 سبب که آن خدایا ارگشته شدن در حدیث دیگر از حضرت سید السعیدین
 علیه السلام روایت شده که یک نفر از اصحاب فرموده که ما یک از این چیز
 محبوبتر است در نزد تو اول صد یعنی که هر زمان که ملاقات نماید ترا در راه
 بود حد و یک صد یعنی که چون ملاقات نماید تو با او بگریز و در وضع شری
 از شرها و شیطان و عارف که در آن تو بود چه سبب اطلاع میدد که اگر کرد
 درباره میکند و اما هر دو عرض کرد بلکه آن صد یعنی که تعلیم کند او چه که فانی
 بر شیطان و او کرد آن از خود مدح را در محبوب تر خواهد بود در نزد من بعد از
 آن فرمود که یک از این چیز محبوب تر در عیب تر خواهد بود در نزد تو نبات
 دادن تو اسیر کنی او از دست کفار با آنکه نبات دهی اسیر کنی او از دست عیبت
 نواصب عرض کرد یا بن رسول الله از خدا در خواست تا که توفیق عطا فرماید از برای
 صواب در جواب پس آنحضرت و عمنمو عرض کرد پروردگار اینها را توفیق
 عطا فرماید بعد از آن عرض کرد یا بن رسول الله نبات دادن من اینها را بر تو

دست جماعت نواصب بهتر خواهد بود از برای من بر اینکه نبات دادن من
 او را سبب دخول در بهشت و خدایا شکر در این جنم سبب در کلاف آنکه نبات
 داده باشم او را از دست ظالمین و کذاشته باشم که او را بقدر رسانند زیرا که نبات
 دادن من سبب میشود که فانی چهار روزه دنیا بود و بر طرف نمودن ظلم او را
 و خدا تعالی عرض عطا فرماید این شخص ظلم را باضعاف آنچه که بر او در آورده
 دانستم یکبارگی که ظلم بر او نموده باشد بعد از خویش اینها بر خود تحقیق
 توفیق داده شد و از خدا عمنمو آنچه خواهر از زبان سینه من در گزیندی از آنچه
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یک جز او را ایضا روایت که شخصی از امام محمد باقر
 علیه السلام سوال نمود که ایضا نمودن و نبات دادن یک نفر اسیر کنی از عیب ترا دارد
 شخصی یا صبی که اراده نموده باشد اضلال و گمراه کردن او را بزبان افضل است
 یا آنکه ایضا نمودن یک نفر اسیر او از دست احد مردم کتاب فرموده خبر ده که
 از کسیکه شاهد نماید یک نفر از خیار روئین بود یا یک کجی که عجزه شرف بغیر شدن
 باشند آن شخص قدرت نداشته باشد که عجزه او صوابی نماید بلکه امر او را
 که عمنمو او صوابی نماید یا کجش بود بهر کدام که مشغول شود از صوابی نمودن دیگری

باز بماند ایضا ص غمگین انموسن افسند است با آنکه ضامن نمون انکند
 پس آن س امر عرض کرد ضامن که کون انموسن بود از غرق شدن افسند خواهد بود
 حضرت فرمود آنچه بود سوال نمود بر معینه تراست از آنچه بود که من بر سپید شد از برای
 بر کفر بودی که ایستد کجاست و عهد ایبر از دست کسی از تو اصب کنه و میدارد
 دین لود و حقیقت بنمایم لود و از انش هم کلاف ان شخص سلطون که اگر گفته شود
 بخت میکرد و در کتاب استیح از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده
 که فرمود کسیکه اهتمام اهل علم باشد در کردن سخن در اصب در طرف نمون شود از آنها
 از شیعیان در میان اهل اهل بیت علیهم السلام خداوند خود صبر احسان نماید طرف
 گردان شود در آنها لود و مقتض در رسوا گردان آنها لود و عظیم گردان لود و از برای
 ملائکه خیار که بنا کنند از برای در قرصها و عمارتها بعضی هر چه که تعظیم باشد حد
 انگاه که زیاده تر باشد از احد و بنیاد وقت هر یک زیاده تر باشد از آنکه جعفر نماید از آنها
 زمین بود آنچه بسیار آن بناها در قرصها و نعمتها که نمیدانند مقدار آنها لود و کرد در راه
 عالیان و در تغییر امام علیه السلام از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت
 شده که فرمود کسیکه احسانت کند بکنیز از نجس با بود دشمنان با پس تقویت نماید

اولو تا آنکه ظاهر که از ان حق بود اوق سه نماید و لیکن که دلالت داشته باشد
 بر افسند ما حسن و بسو نیز صبر نماید انش نماید بطول ان سخن که در سخن
 ما از ان حق میداند و ما نظر اجمال بصورت حق جلوه میدهد تا آنکه گفته
 غافلس و بنیاشند سغلس و از زده کرد و صبار بصیرتشان بصورت سغلس
 خداست اولو در روز قیامت در اعراض نازل است بعد از ان خطاب
 فرمایم اولو که بنده منم که مخدول نمودم اعدا مرا دبار کرد در درستان را
 نصیح نمود باینکه محمد صلی الله علیه و آله بهتر از سغلس است و عیبه
 بهتر از دین است پس خداوند عز و جل مطلع گردان تمام اهل حق بود
 برای اختلاب یعنی تمام اهل حق بشنود خطی برای پس باقی نماند هیچ کافر و صبار
 شیطان در سکر آنکه صدوات فرستد بر ان شخص که احسانت که است درستان
 ال محمد صلی الله علیه و آله بود ظاهر کرده باشد بطول نه هب دشمنان ایشان را
 و لعن نمایند بر آن کسیکه صب کوب باشند در دنیا محمد و عیبه السلام بود در کتاب
 احتجاج از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت شده که فرمود
 بهتر از چهره که شخص عالم از محسن اهل بیت است سغلسه از بر سر کجاست

روز قمر در ذلت بسکت خجوال است که فریادری تنه در دنیا بفر
 سکنی از مجبان و او از دست بکنفر نواصب که دشمن خدا در دشمن رسول است
 و در ذریکه از قبر بر خیزد ملائکه بسیار در کنار قبرش صف کشیده باشند تا منزل
 او در بهشت و جمیع ادو بر باها سر خود سوار نمایند تا آنکه او را در بهشت بکنند
 و هر یک بدو گویند طوباک طوباک یا واقع الکتاب مع اللابرار یا الیه التعلب
 لانه انا اخبار یعنی گواری ما و زاکواری ما و زاکواری ما و زاکواری ما و زاکواری ما
 از ابرار و دیگر کاران و اگر کسی که تعصب کند بر ائمه اخبار علیه السلام و
 و ایضا در کتاب احتجاج روایت شده که جماعتی از اهل بیت و دوستان اهل بیت
 صلوات الله علیهم و آله در خدمت حضرت ابی محمد علیه السلام جمعیت نمودند و عرض
 کردند ما نیز رسول الله را سب کرده ایم و ما سب کردیم در حدیثی ما واقف و
 ازین سب کننده ما بود استلال نیز می رود و اقامه حج و درین سب کننده از برای
 تعظیم دادن خلیفه اول و از ذلت او بر امیر المؤمنین علیه السلام و نیز
 استلال داده می شود دلیل سب کننده که ما در عهد جواب در بر نیایم و هر سب کننده
 ما و از جواب پس انجناب سبک نفرات را در حدیث خود فرمودند و حدیثی است

یا ان

یا ان شخص ناموسی حکم میکنند بر ذواتها بر دو کفکوی آنها گوشت کهنس
 آنها را تو صدیق ترا هفتد نموی شرح ما در حکم نمون و ان شخص ناموسی بوده
 و در حج و در سید محباب ما و ما طکر کرد ان حجته می باطلد او و سب
 روانه شدند و ما ان شخص ناموسی افکار گفتند نموی ان مرد ناموسی اطراف سبانی
 کج بخشی و زود رفتی که از ده ماهه تینه امام علیه السلام حسب الامر ان کتاب رسیده
 و سیدها با طهر ادو در نموی چون از جواب صحیح کردیم بهر دست
 بزعمی که منصف نموی بودی نمی فهمید که در اسما منزل دار و ما در زمین ساکن است
 صاحب کوی از برای انجاست انقدر از فرج و سرور که معذله از انچه خداوند رسیده
 و خداوند گوید از برای انرا ناموسی در کجا سبک است بعین انقدر انقدر از عزم و عزم که
 از انچه از خدا کسی سبک است پس انجاست بخندت امام علیه السلام را حاجت نمود
 و سر که نشد خود و حکایت نمود حضرت فرمودند هر سب کننده فرج و سروری که از
 بر او احدی است نه صاحب کوی از جهت مغلوب شدن انهم و ناموسی نهاد است
 از فرج و سرور نشاد بر سب کننده عزم و عزم ان سب کننده در نزد اهل بیت هستند سخت است
 از عزم و عزم انهم و ناموسی و تحقیق که در دو فرستادن بر ان کسی که مغلوب گردیدند

یا ان

انبر و ماضی بولا که آسمان و حجت و کرسی و خدای تعالی قبول نمود و عارض آنها
 در حق او و تحقیق که لعنت نموده ملائکه آسمان و حجت و کرسی انبر و ماضی بود
 خدای تعالی اجابت نمود و عارض آنها بود در حق او و سخت کرد ایند حرب او بود
 طولانی فرار داد عذاب او بود در حدیث دیگر از امام حسن عسکری علیه السلام است
 شد که فرمودند روزی شخصی که زبان کینه فرمود که از او بگذرمت حضرت سید
 ابی سعید علیه السلام آورد و بر او ادا نمود که بر او بر اقرار رسانید انبر بود
 بر دوش او عارض او اقرار نمود و حضرت حکم بقصاص فرمود و از او
 که علی است که بخواهد عارض نمود که از آن ها انبر در که زد او بود عارض با بر
 دلی است اظهار که اهد نمود از عارض کون حضرت بر دوش نمود تا بر نهادند
 تا بر او بر وضع نمود باشد که باعث شود عارض نمودن او بود عارض کرد با بر
 او بود بر حق حجت یکی حقیقت است که برابر نماید کشتن بر او ادا است آن کوه
 که از آن ها او در که از فرمود پس چه ارا ده و از عارض که مقصودم قصاص نمودن
 و کشتن او است لکن اگر بخواهد دایم باشد که از کشتن او در که زرم با او صلوات
 که دیده و بعد قبول بسکیم پس انجناب بر دوش نمود که او بر دوش حجت عارض

باینج رسول الله تعلق نمود و لعنیم که کشتن بر او توحید خداوند عز و جبر است
 رسول الله صلی الله علیه و آله و است امیر المؤمنین علیه السلام ابطال علیه السلام و است
 انبر بعد از او علیه السلام پس انجناب با دوش نمود ایامی هم خود کشته او بود او را بر او
 نمیکند کشتن بر دوش بود علی بن ابی طالب کشته کشتن نام احمد بن سنان
 اولین و آخرین غیر از ایند الله علیه السلام در سیکه برابر نمیکند کشتن ایند از هر کسی
 پس انجناب با دوش نمود از ماضی حسی که ثواب تعبیری که با دوش نمود و الله
 تا که من از عرض آن در تفسیر بر او بود هم پس انجناب کتات داده شود از کشته
 عرض کرد باینج رسول الله من محتاج هستم ثواب در تفسیر نباشی از آن بر سیکه کتات
 بر کت عاده بر آن که حساب من در تفسیر با انجناب مقتول هست نباید بر من
 انحضرت فرموده با کشته شدن از برابر تو بهتر هست از انماش کردن ثواب تعبیر زاده
 عرض کرد بی باینج رسول الله ماضی هم کشته شوم و از ثواب من چیزی کم نشود بعد از آن
 انجناب در سبک بجانب انبر که پرسش کشته شد بعد از خود و از خود از جوان قبول
 که اینج کتات هم که انجناب نسبت بر تو که هست عرض از آن اصنافی باشد که ادب است
 نموده بر سیکه کشتن او بر او از سبب شد همان او را از نه نهار و خدای عز و جبر که در ایند

از تمسح بر بدن با آن علاوه بر آنکه اگر با او مصالحه نمائی و اگر گشتی بود در گذر از ریش
 بود بهشت باشد بر تو و نفیست آنچه هست که با ایمان پس واجب گوید که
 بر تو سب نفیست که بهشت دائمی خداوند عز و جل در کتب داده است از آن
 دائم خدا پس احسان را دوست بسوزنند پس مقامی زیاده تر خواهد بود از حاجتی
 بر چه بر تو دارد در دره یکی از کارهای اول آنکه بسیار کند در کتب بهجت جز آنست که
 بر تو دارد و اگر قبول نیسانی پس با نمانا آنکه کنی بتو در کتب هر چه از تو بر هم بر آید
 آنکه مصالحه کند و اگر گشتی او در گذر از آن جوان عرض کرد یا نبی رسول الله تحقیق که
 عفو کردم من او را بر بدن آنکه در پی با چه بر از آنجا هم بگفته است خشنود خدا او
 امر تو را از او بالمره که شتم و در حدیث دیگر از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت
 شده که در روز بر او را بجانب خدا دردم که بکنفر از فضل و شوق گفتگو نموده است یک
 نفر از ارباب بود و در حال مغلوب سخته گفت او بود از جهت آن
 نمودن جهت رسوا و مفضح گویند است در او پس از آنکه زمانی انقدر وقت گذر
 شد بر آنحضرت در حالتی که جمع گشته از سادات صحابه و بنی هاشم حضور داشتند
 پس آنسر در غمت آن مرد غصه گوید و او در صدر مجلس نشو نشاند بعد از آن

بهار

سبک بجانب او نمود و شروع نمود گفتگو نمودن دل اشرفه و سادات صحابه
 هاشم و خویش بنام او وضع سوگ نمودن حضرت با او لکن جهت موافقت
 و او نیز انچه بر او اعتبار نمودن و اما هاشم بنسب طاقت نمودند بر برگ این عرض
 گویند یا نبی رسول الله ای سزاوار هست که مرا می و انقیام مقدم به از سادات
 بنی هاشم از اولاد عباس و از اولاد پس آنحضرت در جواب فرمودند شما را آنکه
 صدز نماند از آنیکه بخواهید صدق گفتنی که خدا ایتعالی در ماده آنها سیف بر آید
 نزالی الدین از نصیب من الکتب در عین الی کتاب الیه حکم بنتم هم برین فرقی
 و هم مع ضرورت یعنی ایانظر علی بنو اسلم سینه عطا که شده یعنی از کتب بنده
 و چون دعوت گشته این نوا سوگت است خدا که حکم کند ما پس آنها پس جمعی از آن
 اعراض نمانند و قبول نمکنند خدا و از جهت منافق بودن آن سبک را از آن
 راضی هستی بکتاب خدا و عز و جبر آنیکه حکم باشد میان من و شما عرض کرده
 بیاینجا رسول الله پس آنحضرت فرمود ای خداوند عز و جل من فرمایید یا ایها الذین
 اذ قیل لکم فی الحج فی الیاس نامحوج بفتح الهمک تا ای سبک سیف با پدر و الدین او را اعلم
 یعنی ای اسلم سینه ایمان آوردیم صحرانان که گفته شد از برار تا که ترسند و هیچکس

از هزار و دگران پس شایسته است تا آنکه خدا تعالی او رسیده دهد از بر سر
 و اینچنان که که عطا کرده شد علم او از بر این نشان خواهد بود در جانی چند
 پس راضی نشد خدا تعالی از بر این عالم ستمی مگر آنکه نفوق و جندی بر سر
 غیر عالم هم چون که را ضرر کند از بر این ستمی مگر آنکه بر سر نفوق داشته باشد
 بر غیر ستمی پس خبر ده مگر که می بینی در تعالی لغت و داد در رفع گردانید ستمی
 علم و در رفع از الدین استوار است و الدین او را علم و در جات یا الله بنده گردانید
 و در فضیلت داد صاحبان نبی و در نمود و الدین او در ترف النب در جات یعنی
 بنده مگر دانند خدا تعالی در جات است که عطا کرده شد شرافت نسبت به
 تعالی لغت هم ستمی از الدین معلوم و الدین لا یعلم یعنی با ستمی
 در شرافت و فضل و عو زنده است که عالم پس باشد با آنکه بگویم عالم هسته و از
 بهره نماند بلکه ما بین آنها تفاوت بسیار است پس چگونه انکار کنیم علم را
 و ستمی که در بر تریج دادن من امتیاض عالم ادعای آنکه خدا او را رفع و بند
 قرار داده بر اینکه هم جمع نمود امتیاض با عدل و در مصلی و مغرب و محمد و ل
 او دو سبب محبت و دلیل که خدا او را تعلیم نمود هر اینها از فضل و تکریم است از جمیع شایسته

پس این امر و جبار عرض گوید یا نبی رسول الله تحقیق که شرافت
 انبیا و اولاد بر او ما نیست و حقیر تر شمر در از کسیکه نیست از بر او نیست
 نسبت به حال آنکه در صدر اسد هم از بر این بود که همیشه مقدم داشته باشد
 صاحبان شرف و نسب را کسیکه مرتبه و شرافت آنها نماند انشده علی صاحب
 فرموده سبحان الله ای عباس که جد شما باشد بیعت نمود ابو بکر بود اول
 آنکه ابو بکر از قبیله بنی تمیم بود و عباس از بنی هاشم اما عبد الله بن عباس نسبت
 میکرد و عمر بن الخطاب و حال آنکه او ولد هاشم و پدر خنی بود و عمر عدلی
 و سبب چه بود که عمر ستمی نکند از قریش بود در مجلس سوز از آن خود نیست ستمی آنها
 شورت ستمی بود و در آن ستمی در مجلس شواله شرفی ستمی عباس را ستمی
 داشتند غیر هاشم را بر او ستمی و غیر مجوز پس شما ایراد اعتراف نماند عباس
 که چرا ابو بکر بیعت نمود و ایراد نماند بر عبد الله بن عباس که چرا احدی که
 الخطاب بعد از آنکه بیعت کرد او را مقدم داشتند غیر هاشم را صحیح است
 مجوز پس شایسته است و اعتراف می گرداند هاشم از جواب چه نماند
 اصدا حکم نمودند و در کتاب اهل آرا ما معصوم صادق علیه السلام و این شد

فرمودند چون در وقت پیشوایان جمع کردند خداوند عز و جل تمام خلق خود را بر پیشوایان
 و میران اعمال بر سر پا نشود و اعمال بنده کارها بنده پس و نه شده اند بر یک طرف از آن
 که از آن دو معادله بود و در طرف دیگر چون موازنه نمایند ادا عملی ترجیح داشته باشد بر
 شده اند و در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت شده
 در تفسیر قول خداوند عز و جل قل للذین آمنوا یغفر الله ذنوبهم الذین لا یرجون ايام الرزق
 حقیقی را به پیغمبر خود میفرماید که ای کس نیاید که سنت که از دم ما بر آنها بسبب معرفت
 و علم که بشناسند آن نیاید که از علم بهره و نصیب نماند پس چون شرف خداوند است
 نمایند این نبود در حدیث دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده
 فرمودند که طایفه هستند که در روز قیامت شفاعت بینند و خداوند تعالی قبول
 میفرماید شفاعت ایشان اول اینها ویم علم و سیم نهد اند و در حدیث دیگر
 از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت شده که فرمودند از جمله دعوتها پیغمبر صلی
 علیه و آله با میرالمؤمنین علیه السلام آنست که فرمودند یا علی هر چه هست که از حق
 ایان است اول انفاق در حال ستم در این ستم جویم انصاف دادن شخص
 ما پس مردم و نفس خود ستم ببل کردن مسلم را بر اسلحه نمود در کتاب حضرت

ابن کمال

ابی عبد الله علیه السلام روایت شده که فرمودند هر چه میکند خدا تعالی از برای
 منافی و فاسد حسن سکوت و فصاحت و حسن خلق و یعنی اینه علی بن ابی حمزه
 هشتاد و پنج فصل و در کتاب امالی ابن عباس از سماعه روایت نموده که گفت
 سوال کردم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام از تفسیر قول خداوند عز و جل من قیل
 یفعل کلنا نقمنا الناس جمیعاً من اجباجها کلنا اجبی انما من جمیعاً فرمودند کسی
 که یک نفس بخواهد کند در بدن او در دو دو از صلوات بسوزد حدیث است
 آن است که تمام مردم بواجب گویند و کسی که یک نفس بخواهد که او را از حدیث است
 بسوزد صلوات شد آنست که تمام مردم بوقت رسانند باشد و در حدیث دیگر
 از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند هر کس که بخواهد فقیر نباشد و کار
 صحت بر او پس از هزار حدیث و در کتاب امالی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت
 شده که فرمودند چون روز قیامت شود موازنه بینانیه مراد عمل بود و ما نهد اند
 پس ترجیح داده میشود مراد عمل بود و نهد اند و در کتاب حضرت امیرالمؤمنین علیه
 السلام روایت شده که فرمودند چون روز قیامت
 شود سعوت بگردانند استعجال عالم و جاه بود با یکدیگر چون تفاسیر روی
 خداوند عز و جل باشد گفته شود از برای صاحب که داخل شود در بهشت سخن

از راز عالم گفته شود که شفاعت کند بر دوام بقدر حسن تادب خود این بود
 ایضا در کتاب حدیث از ابی الدرداء روایت شده که گفت شنیدم از رسول خدا
 صلی الله علیه و آله که فرمود چون روز قیامت شود خداوند جمع نماید علم او در خطه
 فرمایند این بود که ای فرزندان آدم حکمت نور خود در سینها نشانگاه باشید بر سر
 نمودم بسبب شایخ و بنیاد آخرت رزانه توبه بسزایست بر سر سکه ای از این
 نام که نهان شود در حدیث دیگر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت
 شده که فرمودند الم حرفی است از حروف اسماء اعظم خدا که منقطع است در قرآن
 در کتب بسیار و آن حرف بی غیر صلی الله علیه و آله یا ام حدیث السلام پس هر که بگوید
 بآن اسم و کسی خدا را بآن اسم بخواند و همایش سبب بیکر دهد و در غیر هدی ^{للقفس}
 فرمودند مقصود از تقیین شیعیان ما هستند که ایان در زنده نبی و بر ما نمودند
 نازد اتفاق نیامید بعضی از آنچه که ما در زنده آنها قرار دادیم و تعلیم نیامید آنچه بود که
 ما بنها تعلیم نمودیم از قرآن و در کتاب حاصل در حدیث از بعضی از ائمه اربعین
 علیه السلام روایت شده که فرمودند تعلیم کنید و بسیار بزرگ اطفال خود و آنچه بزرگ
 بخشه خداست که آنها بسبب آن و خلب شوند بر آنها طایفه بر وجهی در حدیث دیگر

از رسول

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند معلم خیر استغفار
 میکند از بر او و جوایز او در زمین و آسمان در یاد هر صاحب رومی
 که از او باشد و جمیع اهل آسمان در زمین و در سبک عالم در تعلیم هر روز
 ثواب و اجر سالی هستند و در دست خود در قیامت مانند آن که صاحبان
 آنها کرده است باشند در سبقت گرفتن یعنی هر روز با هم محسوس شوند بدون آنکه
 احدی یک قدم پیشتر از دیگر برسد و در حدیث دیگر از ائمه اربعین
 السلام روایت شده که فرمودند عالم سون ثواب و اجر او عظیم تر است از
 اجر و ثواب کسی که شبها مشغول عبادت در روزها بود و روز باشد و جمعا
 کند در راه خدا و هر زمان که دفات نماید انعام رخصه در اسلام واقع شود
 کند آن رخصه او چیز است تا روز قیامت و در حدیث دیگر از جمله از ابو
 بصیر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت نموده که فرمودند کسی که تعلیم نماید
 و بیاموزد در دیگر چیز بر او پس پاشد از بر او ثواب و اجر هر کسی که
 بآن نماید در عرض کوه هر چند که آن شخص مستعمل سپرز و تعلیم نماید آنچه بر او
 ثواب آن شخص ستمی بزرگ بر او و جوایز خود فرمودند بگوید که بسیار در تمام

ثواب جمیع آنها برابر است و خواهد بود در عرض کوه و در آنکه آن عالم وقت
 نایب فرموده بود هر چند که وفات نموده باشد در کتاب سراسر از رسول خدا ص
 الیه علیه و آله روایت شده که فرموده در روز قیامت شخصی دارد و میخواهد
 بر طرف حساب در حساب میکند بجهت باشد از برابر او از حسانت مانند بر کوه
 رود یکدیگر سوار باشد یا آنکه مانند کوهها گسترده شده و پس بزرگ و پس آن
 بنده عرض میکند پروردگار این همه ثواب اجزای که بر این خواهد حاصل
 من عمل کرده ام که مستوجب بر همه ثوابها که در خطاب سیرت که نیز در این باب
 آنچه درست است که مردم تعظیم نمودند و بعد از توصل بان نموده از این جهت سختی
 شهادت گویند و در حدیث دیگر این ابوعبیده از ابوجزیه از امام محمد باقر علیه السلام
 علیکم السلام مردم منفع بگردن بسبب صلوات و افضل و بهتر است از عبادت کردن
 هزار عامه و نیز در کتاب سراسر از رسول خدا ص الیه علیه و آله روایت شده
 فرموده و شرافت عالم بر عامه شتر فضله ماه شب چهارده است
 نوکب و در حدیث دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرموده
 در روز قیامت صاحب علم دارد و میخواهد پیش رود عامه در حساب میکند بقدر پانصد

سال راه مکان او در تعلق و بلند تر باشد از مکان عامه و در حدیث دیگر
 رسول خدا ص الیه علیه و آله روایت شده که فرموده فضیلت عالم بر عامه
 اثبات بر سایر کواکب و فضیلت عامه بر غیر عامه شتر فضیلت فرشته
 سایر کواکب و در حدیث دیگر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت
 شده که فرموده هر که گفت نماز که شخص فقیر بی پادرد بهتر است از عهده رکعت
 که عامه بی پادرد در حدیث دیگر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت
 شده که فرموده حکم بنیامین شخص بی حج مکمل خیر است که مردم اخذ نمایند و در آن زمان
 کلمه بود که باشد از برابر او در آن کسب کند که فرشته باشند آن کلمه بود
 میکند شخص بکار که باعث صلوات و کراهت مردم شود اگر کسی باشد از برای
 او در دو بال انگلی که فرشته باشند آن کلمه بود در حدیث دیگر از امام محمد باقر علیه السلام
 روایت شده که فرموده کسیکه تعظیم کند پادرد دیگر از باب هدایت باشد
 از برابر او در آن کسب کند علم بن بیامین بدون آنکه از ثواب آن چیزی
 کم گردد و کسیکه تعظیم نماید صلوات و کراهت مردم باشد از برابر او در دو
 علم بن بیامین میکند بدون آنکه از روزانها چیزی کم شود در کتاب می سن این مکان

از سید بن خلد روایت نموده که گفت سلال بنوعی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
 و گفتیم با جناب بر سر سینه از بر این سخن اصرار است که کلام را قبول ننماید
 و آنچه گویم از من بشنود یا دعوت کند و از آن زمان تا کنون اینها را بپوشید این را یعنی از آن
 فرموده بر سر سینه خداوند عز و جل میفرماید یا ایها الذین امنوا اتقوا العکم و اتقوا
 و قودها الناس و الی ربه یعنی ای کسانی که ایمان آورده اند نگاه دارید و حفظ کنید
 نفیها را حق بود و اصرار خود را از آنست که میفرماید مردم بگوشید و گوید دست
 در حدیث دیگر از سید بن خلد روایت شده که گفت از امام محمد بن زین العابدین علیه السلام
 از تفسیر قول خداوند عز و جل در من اجابها فکی تا هسی انما سی جمیعاً فرموده معتقد
 است که اجابها نامی است و بعد از او سرشته شدن و غرق شدن من عرض کردم
 پس از صریح گفته نفسی بود از صلوات بر محمد است مقصود نیست فرمود
 چرا آنچه گفتی تا ویر اعظم است و در حدیث دیگر از حضرت بنیغره روایت
 شده که گفت شبی از شبها ملاقات نمودم را ابی عبد الله علیه السلام در یکی از صدهای
 مدینه پس خطاب بمن نمود و فرمود ای رت عرض کردم بی آنکه به من بر سر سینه
 حکایت کنی همان از سفیثا شو بروش صلا تا بعد از آن جناب روانه شد پس

که زینت کماکان
 کردن علی

آنکه زینتی بخندش رفتن اذن دخول خواستم چون داختم عرض کردم که می
 ترشوم از فرمایش شما من تعجب و تعجب و تعجب از آن تقصیرم که فرمودی
 هر انچه حدیثی کنی تا کنی همان سفیثا شو بروش صلا تا فرموده بر سر سینه
 بگویند ای سینه که گفت از شما رنگب میجو اهل لیه که تا که اصرار از آن دارم چه خبر میگویند
 شما از آنکه بزاد بر دیدم و او را موعظه نمایند تا آنکه ادراک کند عمر خود چون
 عرض کردم قبول نمایند قول بود و اعلامت میکنند ما و فرموده صلی که موعظه نماید
 بر او اثر میکنند پس از او در هر یک سید و اجتناب نمایند از مجامعت نمودن با او
 در حدیث دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده کسیکه دعوت
 کند مردم را بپوشیدن و کراهت میجو در سینه و غضب خدا باشد تا در سینه
 شود و بر کوه در صلوات و ایضا در حدیث دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت
 شده که فرموده مؤمن و صیقه از دنیا بردن میرد و سقط میگردد یعنی در نامه عیاش
 چیزی فرموده که از سه چیز اول صدقه باریه دوم عسکریه بان شفعه و کرم
 سیم خردن صالحی که در کاه اول و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده
 که یا ایها المؤمنین صیبه السلام فرموده تا صلی خواب کوهن عالم از صدقه میراست

از هر ار رکعت نماز شب بی سواد و یا صلوات علیهم صلوات صحیح شود بر هر چه
 نیست و هیچ عبادتی شکر فکری نیست و ایضا فرموده عزوجل است من
 انبیائی اسرا نید هستند در تفسیر امام علیه السلام از حضرت سید ابی
 علیه السلام روایت شده که در تفسیر قول خداوند عزوجل و لکن فی القصص حمزه با
 اولی الالباب بعلم ستغون فرموده معصود از قصص در این باب است که شکی
 بقدر رسانید از آن گمان او شاد و قصاص نمانید و بقدر رسانید و بازای
 کشته شدن او روح شادمانی نمانید ای سخی احمیه خبر دهم بخیر که اعظم در
 از این فتنه باشد و جزا در کفایت قاتل اعظم و بزرگتر از کفایت تیر تیر
 عرض گویند بی یمن رسول از فرموده اعظم و بزرگتر از این قدر است که بقدر
 کسیر که جبر آن کند فتنه او بچیز دزیده شود بعد از آن هر که در عرض گویند است
 انقدر فرموده انقدر است که گمراه سازد کسی بواز نوبت محمد صیاد بود او را
 ولایت یمن ابطال بود امام و پیش نهاد و نحو سازد و طریقی بود غیر از طریق
 خدا و احسان نماید او در متابعت کون طریق اعداء خدا و معترف شود است
 ایشان را و دفع نماید و هر که در راه امیرالمؤمنین علیه السلام از حق او و انکار نماید فصل

شرف

و شرافت او بود و نیز فتنه است که تا زمان در جهنم مخلد نماز بود در کتاب
 روضه الاعظمین از رسول خدا صلی الله علیه و آله تا نور است که فرموده است آن
 و سینه مرد سقوط می شود و هر که از سینه اول علی سینه نافع بوده سینه سینه
 دوم سینه جاریه که در راه او داده شود سیم فرزند صالحی که در حق او دعا کند و
 در کتاب روضه الاعظمین مکرور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله است
 کتبه کون عالم برزاش خود در سینه نظر در علم خود نماید بهتر است از عبادت کردن
 عالم حقیق سال خدا بود باز فرموده خدا عالم بر عالم حقیق درجه است که باین
 هر که در جهنم قدم ندان است رواست در مدت حقیق سال و جهت باین
 خدا سینه شیطان بر صفت سینه از او در سینه روان و گمراه سینه است او
 عالم حقیق سینه آنها و از خطرات شیطان و باز سیدار و انما از اربعین است
 عالم بچهاره آمد ام کتبه در عبادت حضرت بجان صحت بدون انقضای سینه
 و معرفت و کایه جنات فاسد آن و ایضا در روضه از حضرت رسول صلی
 علیه و آله است که فرموده ای سخی احمیه خبر دهم تا او را طایفه که نه در زمره پیغمبر است
 داخل در شهیدان ولی روز قیامت از عوالم و در تبانی که کرده بجزان شهیدان

حسرت خواران ایشانند که حضرت سبحان آرزو نموده اند از نازل ایشان بود
 منبر چهار روز عرضی گویند یا رسول الله اینها کی مانند فرموده که اینها طایفه هستند که
 سید سید هستند بنده که نوحی است خدا و تو سرج و ام میکنند آنها با آنچه که در
 خدا دارند و باز سید از اینها نواز آنچه که خدا او از آن خوش نیاید پس چون
 بندهگان ایشانند و نمانند و فرمان بردار اینها کنند و دست خدا شوند
 یعنی طایفه نشسته بر عیال و در کتاب غزالی الله است مظهر است که رسول خدا
 صیاد عیال فرموده که خدا در علم و غیر این چون سیرانده گان ولی سیرانده علم
 و استماع این عیال است تا وقتیکه باقی نماند از عیال کسی در این وقت مقرر خواهد
 گرفت مردمان از بهار خود ریسی نادان و تا آنکه فتوی دهند این در علم
 بغیر علم پس گراهند آن روستا و گمراه خواهند نمود و در کتاب اختصاص از
 حضرت رسول صیاد عیال در آن نور است که فرموده هر که با سیرانده گان
 علم خرد و طریقه حسنه نواز برابر آنکس است ثواب آن حسنه و ثواب علم کنند
 حسنه بدون اینکه از اجر و ثواب هر یک از گویند و علم کنند بجزاب چیزی که
 و هر که با سیرانده گان طریقه بر سر و عمر زشت بولس بر فراد است

در روز دال

وزر و دال و نعم و در روز دال انبیکه برکت انعم شده بدون اینکه از اینها خبر
 کم این مترجم گوید محقر ناماد که اینخیز دلالت دارد که شرف و برتر گوار عالم علی
 است و بار بر کنند میان بندهگان طریقه صلح و سداد که باید رستگار و چون
 نشت و باعث خشنودی خداوند عیال است و از برابر است از هر چه
 ضعف آنچه گوید از شخص عمر کنند بانست حقیقه که از برابر احدی فی صلوات
 که پذیرفته و خدا در میان زمین بر ذکر دعای نوبت و فریب آنها در مقام معصیت
 نیز و کن حمت کس از جانب خود و دیگر از جهت آنکه با خوار او برکت عیال
 فصل دوم در لذت دنیا آنکه هر چند بر پیدا و عیال دنیا از آن ظاهر است
 که بر احدی مکتب است اما چون شیطان در نظر عیال از او نرسد ساخته است و
 و غفلت و عقده و شاعر و از ملاحظه قیام آن صرف غم است ذکر بعضی
 مرا عطا و اش که از مقربان بارگاه خدای تعالی دارندند صحت بر حسب پادار و
 جشیا برین شواخ حضرت صادق علیه السلام مشغول است که حقیق جمع خبر از
 در خانه جمع کعبه است و کلید ای نه نواز عه در دنیا گویند است و فرمود
 که حرام است برداشتن شایسته شیرین و لذت این نازک و بیگونی

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هیچ خلق معصی و با درین نیست
 رنگ دنیا در عهد ازل و فرمود که علامت زینت ثواب آخرت ترک دنیا
 دنیاست هر سبکی رنج در دنیا کم میکند از آنچه خدا از برابر آن یکس قیمت
 است در عرصی هر دین در تحصیل دنیا زیاد میکند آنچه بود خدا از آن
 قیمت فرجه است پس کس غلبه دارد که بهره آخرت بوزن برابر دنیا ترک نماید
 و حضرت صادق علیه السلام فرمود که در روز حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 از خانه بردن آنکه ملکی بر آن حضرت نازل شد و یکصد عسکریان و کتبی را
 از برابر آن حضرت آورد و گفت ای محمد صلی الله علیه و آله این یکصد کتبی است
 پروردگارت میفرماید که بکش از اینها در دنیا و آنچه خواهی بردار و از اینها
 باقیمانده بکش و حضرت فرمود که دنیا خانه گسبست که در آخرت خانه نهشته
 دارد از دنیا جمع میکند که عقیده نهشته باشد ملک گفت که بجز خداوند که تو
 بر او است فرستاده است که همین سخن بگوای ملک شنیدم که در امانی چهارم میگفت
 در حالیکه یکصد کتبی بود و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله که نشسته بر رخا نه رده گوش بریده که در زینب افشاده بود پس

خود فرمود که هر بخلی بخله بچند گفتند که اگر زنده بودی که درم از برابر حضرت فرمود
 بخی آن بر در کار که بجان من در دست است که دنیا چهار مرتبه از خدا
 بجز بخله از دنیا چشم چون نسبت کلی داشت نیز به بیت بود عرض که قیمت
 ناصر صمد با هم میکنند است و لا یعقر نه چون بخواره کان در دنیا
 و سبزه زرد بود با نیک بر در که از نظر کان نعمت دنیا و نعمت
 بخواره بین لبش نعمت آنش نمیشد بخواره کان و حضرت صادق
 السلام فرمود که هر که حقیق غیر بنده بود خواهد بود خواهد در دنیا سیر داد
 و سبزه زرد بود خود او و عالم سیر داد و عیبها را دنیا و بدینسانه کسی
 که خدا این کرامتها بدین غیر دنیا و آخرت با داده است و فرمود که هیچ
 کس طلب حق از راه نکرده است بهتر از راه ترک دنیا و این صدق است
 که طلب میکنند دشمن حق از رغبت در دنیا پس فرمود که کاست صبر کند
 کرم که در این چند روز اندک از سر دنیا بگذرد بر سبزه زره ایان بوی بسیار
 حرام است لذت ایان نماند در دنیا نور زیم در فرمود که بوسه خود و حاجت
 دنیا نماند که بماند بر نوبه در رفع قدر میخورد لذت دهشتی محبت الهی بوی

می یابد و ادنزد احمد دنیا چنانست که گوید براننده صحت و عقلش محض
 شده است و یکی نه چنین است بلکه شیرینی محبت الهی بادل او مخلوط شده
 و با این سبب بغیر خدا اشغول نمیشود و فرمودی که از محبت و که در نهان صفت در فعل
 شد زمین بر او دلگشا شود مانند ماهان میکنند و یکب رنعت پر دار میکنند
 حضرت رسول صیاد عدو الله فرمود که طلب دنیا با جودت ضرر میرساند و طلب اخلاص
 بدینا ضرر میرساند پس بدینا ضرر رسانیدن سزاوار تر است بضرر رسانیدن دنیا
 و بسند بقره شریف است که ما بر جمیع چیز است امام محمد باقر علیه السلام حضرت فرمود
 که اگر ببرد آن که مخمور و در دل من مشغول است بجا بر گفتند اسرار تو مشغول
 دل داد و تو از چه چیز است فرمود که اگر بجا بر کسیکه حاصل دستان دین خدا در دل رود
 مشغول بگرداند دل او را از غیر خدا بر جا بر چه چیز است دنیا و چه چیز است و آنچه دنیا
 که محبت بغیر اطعام که بخورد بجا بر که بر نفس باری که با او مقاربت نمانی آن
 جابر برستی که کوشان مصلحتش غمناک باشد بدینا و دل غمناک باشد با نماند در دنیا
 در هیچ وقت از ترک ایمین نماند از جابر اخلاص خاندان بکلیت دنیا خانه دنیا
 دینی است و یکی احمد دنیا در عقیده در کوشان پیش از این زمان دنیا با نماند

داهدر جهان

داهدر لشکر و عبرت بجز این نشود از یاد خدا اگر بسکند و چیزهایی که از امر دینی
 شنیده اند در بسکند و این نشود از یاد خدا این چیزهایی که از زمینها سید بن ابی طالب
 با این علم فایز شده بود بر ثواب اخلاص فایز گردیدند و بدان امر جابر که عقل
 و بر همین کاران بر دست و فرج ایشان از احمد دنیا اسان تر است و اخلاص
 یار ایشان نسبت بر بیشتر است اگر نودریا خدا ای ترا بران یار میکنند اگر خدا
 فراموش میکنی تو آگاه میکنند بیادت یاد نماند بیان کنند که نماند از خدا او
 کنند که نماند با نماند محبت خدا قطع محبت از غیر او که نماند از دنیا و حجت گرفته
 بسبب محبت و بندگی او فرموده به اهل خود نظر بخند او در سزا و انداخته نماند
 میدانند که چیزی که سزاوار است بنظر در داشتن دل با بدستن خدا و در عظیم است
 پس دنیا و بنده سزنی دان که فرود آید و بار کنز یا مال که در خواب سبانی و چون
 پندار شود بر غیر در دست تو نماند نیز نشود بر آن نه باین سبب بیان گویم که
 نزد احمد عقد و صلح مانند سایه در خست که خطه در آن قرار گیرد و در آن
 از جابر پس حفظ کن آنچه لایحه امر فرموده است از ابراهیم آنها از دین و حکمت او
 سوال میکنی از آنچه نودریا داد در اسرار روز و طلب توفیق بر تو بگو که او از

توسط طبعه مشغولست که او روزی گفت که اگر طلب کننده علم از این عالم نال
از حال خود مشغول نشد از این برسی که روزی که از ایشان مفارقت یمنانی
بهمان خواهر خود که شب در خانه با هم در روز منزل دیگر رود دنیا و آخرت
بمنزله روز منزلت که از یکی با دیگر در هر یک از اول ناله از حضرت صادق
عده السلام مشغولست که حقیقت حضرت موسی عم و عمی خود که از یکی دل خود
در دنیا هر یک در آن مشغول گویان ظلمت در دست هر دو دنیا مانند درستی
کسیکه دنیا بود در دنیا خود همه کس از موسی از اول خود بگویم که اصلاح
خود کس بر او غالب خواهد شد محبت دنیا در دنیا هر یک از موسی شکی بر
خیرات و طاعت بر او خیر در ترک کفر از دنیا آنچه بود بان اجماع دنیا
و دین خود بگویند کس هر که در دنیا خورده است و او بود بگویم که انعام
بر آنیکه هرفته است از آن محبت دنیا است و از زدگی حال کس بود که بسیار
دارد که بسیار مال بسیار گناه می باشد بسبب حقوق واجب که خدا بر مال
دارد و از زدگی حال کس بود که در آن از او را نینداند تا انی که خدا از
راضی است و از زدگی حال کس بود که مردم اطاعت او نینمایند بر آنست که
کون

کس که مردم او بود متابعت او نمود بر خلاف حق باعث هلاک او بود
درست در حدیث دیگر از خود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعضی از آنها
خود داشتند که وصیت سکون نمودند و خود بنفوس و بر همین کار یکسکه سعید
او صلوات میت و امید از غیر او نمیتوان داشت و دنیا از هر حدیث خود
بفصد او برستی که کسیکه از سنا هر خدا بر همین در خیر و با قوت دیر دیر است
می شود و عقش از عقول احمد دنیا بر تر می شود پس برنش با احمد دنیا است
و عقش مشغول سعایه آخرت و فرودینش نه بنور دلش محبت آنچه بود
سینه از زینت دنیا پس حرام دنیا در نظر او نجس و قبیح شده است از شهوات
دنیا اجتناب میکنند در اصلاح خاص نیز خود به سفر رومی بد کرد بقدر ضرورت
از پاره نانی که پشتش بان قوت با به و عبادت تواند کرد و جانه که عبرت
خود و بان پیش از آن هر قسم که بیاید اگر چه بکنند و درشت باشد در آن قدر است
که دارد نیز اعمی در آن بود بلکه اعمی در امید او بر حقیقی است و چند آن جدی
در عبادت میکنند که در هر او ظاهر گویند و دیدها را در سرش خود
رفته است پس خدا بعرض آنچه از قوت خود در عبادت خدا صرف کرده است

فوتی از جانب خود بدین که او است فرموده و عقده او را بشاید و حکم گویند
 صحت در آنچه در اخوت برابر در سمرقند زنده از آنهاست که در دنیا بپوش
 داده است پس آن گزیند دنیا که محبت دنیا در سواد حق گوید و در دنیا
 دنیا سکر دانند و در آن گزیند در بقعه عمر خود دنیا سکر بود و بعد از آن
 بر سیکه حدک شده اما آنکه پیش از آنکه در طول امر و از زده و دنیا
 اعمال خیر تا آنکه برک مانده باشد رسید و این که حاضر بپوش بر چه به این
 لا برداشته و بقبر صحرای یک دست نشاندن فرمودند و در زندان داهل
 را ترک نموده کمال خود پروراند پس بجهت از حق سقط شود و اول برگ دنیا که
 در پرده روزه خود پیوسته و با غم در دست که در آن سستی و سنگینی نباشد خدا و
 در تراصانت نماید بر اعلیٰ خود و توفیق دهد مالا و دنیا بر چیز صد که موجب
 خوشنودی در دست و از حضرت ام رضا صد سلام شکر است که عیسی بن ابراهیم
 علی بنیاد و بعد السلام بگزاربان گفت که اسب سراسر از زده باشد بپوش
 از دنیا شادانست میشود چنانچه احمد دنیا از زده باشد از فوت دنیا خود
 دنیا را این سال سلب باشد و سید الوصیین در آن سیدین و حق مگر کین

افعی امیر المؤمنین در عهد دار و عیالین که خدا صدقات عید را با جمعی در خطبه
 میفرماید ما نصف من دار اولها عشا و اخرها فضا و صلاها الی ب و حجها
 عقاب من استغنی منها فتن و من افتقر فیها فخرن و من ساه فیها فتنه و من
 عنینا دانسته و من البصر بها بصرت و من البصر الیه ائمه مرفون کلام فرزند
 بنی صحت که کلوم در در وصف خانه که اولش شفت و عشا است و آخرش منی
 فضا است و در حدیث صاحب است و در حراش عقاب است هر که غنی میشود
 مفتونست و هر که محتاج میشود محرومنست و هر که از بر آن سعی میکند پیش
 مشرتاب و هر که بر گزیند رو مادر آورد و هر که خواهد از احوال او عبرت
 گیرد دنیا شود و بعبودیت خود بنمایند نام دیگر که بر غنبت بسوز آن نظر نماید
 گورش میکند چون مناسب بن مقام خود بنماید و غرض کسوم است
 مالک دنیا بداند که کسیت است آنکه ندانست که دنیا چیست در خطبه
 دیگر فرمود که نظر کنید بسوز دنیا دیده رعد و از آن اعراض نمایند بجهت آنکه
 بعد از آنکه زمانی ساکنان خود بود که صراحت است در آن آنکه نهم بود
 میکند و آنکه بنعت آن سعز در کردیم این نیز بقیع در سینه بنا سوز

آنچه از دنیا بخت گو در رفت بر بیکر در دنیا آنچه آینه است نینان داشت
که چه مقدار است که اشطاران توان بردن در دسر درش اینجه است
بازوه و عرن و حوارت و ذرت شی عش اینست بسی و ضعف پس
غریب نه عهد شاه بسیار آنچه شو خوش مر آه از زینتها سکه اندک
زمانه با شما خلاعه بوجدهارم کند کسر که در احوال دنیا نگر ناید و عبرت
گیر پس بعینها دنیا چنانچه آنچه از دنیا پیش است غنچه پ از آن
مانند است و آنچه از احوال در پیش است بر دگر برسد و ز دال ندارد
بر عزم اعتماد کن که هر چه بعد در آید ز در بری آید و آنچه آینه است
بر دگر صخره بشود و ز دیکت و در خطه دیگر از کوه که شاه صخره صفر با باز
دنیا بر سیکه آن شیر بز و سبز خوش آینه است در در احوال خود کرا
بند که از لاله تمارت صبر که با این میرد و با دگر زینتی خود خوش است
و امیدها دار زده بود ز پور خوش است و بجهت و غریب خود نور است
است و نعمت در زمین آن بقا ندارد و از مصیبتها آن امرین است
بجو غریب و عهد است ضرر رسد است مانع از خیر است است برودگی

با

بیکر در وقت دست کنش بوسه خورد و راه رودانش بوسه زد و بجهت از آن
بزنیتی از آینه نشد مگر آنکه بعد از آن او را عبرت دیگران گردانید و در کجایی
براحت مگر آنکه پشت گو بسوزد و بخت چه بسیار کسر که بران افتاد و کرد و دل
او بود هر دو در دوید بسیار کسر که با آن مطمئن شد و او بود بر زمین زد و بر صفا
شوکت و بکار انداخت و بر صاحب بخت بود و در سخت پادشاهی
ملکت است و عیشش با کور است شیرینش تیغ است و غذایش سر است
اش در عرض بخت صحیحش در عرصه بلاست پادشاهیست بر دگر بر احوال
بیشود و غریبش مغرب بگردد و کسر که از آن بسیار جمع که مشکوب میشود و کسکه
با آن پناه برده و دل میزد و با شما شنیده در سنگینا و ستر لهارن جها سیکه پیش از
بعد که عمرشان از عمرها شاد و از ترجمه و آثار ایشان بیشتر تا به نامه در
ایشان در از ترجمه و لک و نهجه ایشان از ادان ترجمه است دنیا بود بر سینه
پرسیند و از اختیار کهم چه اختیار کرد در چون بر رفته نوشته ایشان از ادک
بمنزل رسد و مگر بر نداد که ایشان خوب بی ترسند هیچ شنید که دنیا جان
ایشان که با باشد ایشان خواهی که با باشد با ایشان مصاحبت بگویند

بلکه با ایشان فرود آرد و احوال را در دست گرداند و با ایشان تقویت
 و منزلت ساخت اساس ایشان بود و مصیبتها و غمی ایشان بود که
 باید و ایشان را با اهل خلافت گمانید و با ایشان بر سر سینه دید جزای
 سگر بود که داد جمعی بود که تقاداد و بخت و از اجتناب سگر و امید داشت در آن
 که چون خواستند که از آن مفاقت آمد بر گشته و نشسته از ایشان بغیر از سگر
 و نفرستان با تلخ مسکی و تاریکی و برابر ایشان حاصل کرد که از است و بشما تا
 بفرمانه و اجتناب سگینه و با رنج و سینه در اول بان رسید و بر آن حرمی سوزید
 پس بر خانه است نیز برابر کسر که از ستم زمانه و از آن در ترس و اندیشه نباشد
 بدانند و تقوی سیدانند که نیز دنیا را ترک خواهند که و از آن بجا که دیگر با رجا احمد
 و سینه بگیر بر در نیز دنیا از احوال جمعی که سگفته که کی فوتش از بیشتر است ایشان
 بغیر از در در از خشت و خاک چنهان کوفه هم به استخوانها رسیده و نشسته
 پس ایشان هم به چینه که بغیر از یک دیگر نرسند و دفع ضرر از آن که بر گشته
 نمود در یکی جمع نبرد و هر یک تنها در دهن و هم به یکدیگر از یکدیگر در دهن و در
 که از بارت یکدیگر نبرد و در دهن که نزدیک یکدیگر نرسند چنانکه در دهن آید

که گنبدان

که گنبدان بر طرف شده است و جملها نند که جسد ایشان مرده است از غیر
 ایشان متوقع نیست پشت زمین بود که گنبد بر زمین دارد و سینه ایشان
 اند و از دشمنی بر رفته بطلت هزار گرفتند و با زبر زمین رجا احمد گنبد
 که مفاقت که گنبد با رحمت و عریان و با احوال خود با گنبد خواهند که بر حجت
 و ایامی و خانه با فرجینا بخت قسم بیغیر می که چنانچه آمده کردیم در اول ضمن این
 بر رجا احمد گمانید و عده است بر مالازم و البته چنین خواهد که و لیس با بره عیال
 روایت که گنبد که چون حضرت رسول صلاه علیه و آله از سفر مراجعت
 بیغیر محمد اول بانه حضرت فاطمه علیها السلام تشریف بسر دند و زمانی می
 بعد از آن بانه زمان خود میرفتند پس در بعضی از سفرها حضرت حضرت
 فاطمه علیها السلام در دست سنج و قلابه و دو کوشماره از نفره سخته و پرده و در
 او بگشته چون حضرت مراجعت فرموده بانه فاطمه علیها السلام و اخبر شد و
 صبی به برد خانه توقف نمودند و حضرت چون آنی کلاش عده فرغند غصبت کرد
 رفته مسجد در آمدند و نیز دهن نشسته و حضرت فاطمه علیها السلام کان بر دهن که
 آن زینت حضرت رسول صلاه علیه و آله چنین بغضب آمد پس کردن بندد

و پنجاه و دو هزارها بگویند که زود برده بگویند و همه بگویند حضرت فرمود
 در آن شخص که اینها بگوید گفته که بگو که حضرت سلام بر سر من و میگویم که
 در راه خدا این چون بنزد آنحضرت آید در آن سه مرتبه میگوید که در آنچه بخاتم
 پرورش ندادم دنیا را بخیر و مال محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیت و اگر دنیا در خیر
 از خدا برابر پریشانی میجو خدا در دنیا که در سر و شریقی از آب بنیاد پس
 بر او استند و گمانه آنحضرت فاطمه صلی الله علیه و آله و سلم را خدشند و در ایت
 گویند که روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در بعضی از باغها سیب
 در دست داشته و اصلاح آن باغ سیب گفته نگاه زنی پیدا شد در غایت
 حسن و جمال گفت فرزندان را طلب اگر از تو بیخ نمانی ترا ضعیف میکنم
 پنج شفت و ترا دلالت میکنم که پنجاه مرتبه در آن باغ سیب و شاهی
 خواهد داشت حضرت که نام از صحبت گفت نام من دنیا است حضرت
 فرمود که بر کوه دشواری غیر از من طلب کن که تو در من بهره نیت و باز
 مشغول پس زود شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که در آن
 مردم در دنیا کسب است که از تغییر احوال دنیا پند گیرد و قدر کسی در دنیا

عظیم است

عظیم است که دنیا بزرگ دارد قدر نیست و فرمود که حقیق و صی فرمود برینا
 که نسیب انداز گمرو که نسیب خدایت کند و خدمت کنی گمرو که ترا ترک کند
 و فرمود که رغبت در دنیا موجب بسیار عزت و افتخار است و زهد در دنیا
 مورت را است دل در دنیا است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که
 دنیا سر جمیع گناهان و خطای است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 که هر که از است من از چهار حضرت سالم نام نهشت او بود واجب میجو
 هر که سالم باشد از دامن شدن در دنیا و متابعت خواستند و شمره شکم و نهشت
 فرج و قصر سیم در بیان تمثیل چند که پیش از این در بیخ در نیت دنیا بر آن
 تنبیه عفت زده کان سالک حسرت بیان فرمودند تمثیل اول در بیان
 آنکه هر چند آدمی دنیا مشغول میگردد و خلاصی از آن دشوار تر است از حضرت
 امام جعفر صادق علیه السلام سفوت که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که
 شکر کبک که در این صحت بر جمع دنیا مانند شکر گرم ابریشم است که هر چند ابریشم
 را جو بیشتر ترند راه در رویش بسته بر منو خاصش شکر تر است تا بجهت که
 در آن بیان از غم ببرد پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که از جمله بر غمها

که حضرت لعان علیه السلام پیشتر از خود بیعت نمود که آن زن در دم بر او داد
 جمع گفتند پیش از تو نه آنها که جمع گفتند ما فرمانند نه گنی که بر او این جمع
 میکردند و در سینه تو نیندازد در آن که بخار چند تو او که نند و زور بر آنها
 بر او تو دهنه که نند پس عمر خود تو نام کنم و نزد خود بگیرد و بس بشد
 مانند که سفند که در زراعت سبزه پخته در بخورد تا فریب شود و از آن کشند
 حلاکتش در زهر بران باشد و لیکن دنیا و غیره بی دانی که زهر بر است باشند
 که از آن بل بگذرد و از او که از دهر که بسوز آن بر بخورد در شیخ محمد
 دنیا سبب رده که از دار آخرت است نیز خانه که نند در پیر دنیا
 خواب بگذار و عیادت در آن کن درستی که تو او را با دانستی آن بخوردند و با
 فردا چون نزد حقیق من یعنی از چهار چیز از تو سوال خواهند که از جوانیت که در
 چیز آنها گفته که در دار آخرت که در چه چیز از آن سرگور و از آنست که از آن
 کور و در آن خرج کور پس همیا شود نهیه جواب خود بگیرد و محزون باشد
 آنچه از تو نوت بشود از دنیا بر سینه ام که ان بقا در دو بسیارش را
 بسیار دارد پس نهیه آخرت خود بگیرد و سر کن در بندگی و پرده عقبت

از او بیاید

از او کشت و خود را در عرض سینه بر آورد که رنج در آورد و در دل خود بود
 نازه که نند و ناز غر در عهد و عبادت سعی کن پیش از آنکه اصرار و تبادر در
 قضاها را بر او زجر شود در آن که بیان از آنچه اراده دارد حاصل کند
 نمیشد حرم در میان آنکه هر چند خصم دنیا بیشتر غائی حرم بران زاهد شود
 در سینه معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام سفوفت که شد دنیا شد از نر
 در یاست که هر چند ادی بیشتر بخورد نشد ز نر میوه تا حلاکت میکند از آنکه نسبت
 در بیان که ظاهر دنیا خوش آئیده باطن کشند سینه معتبر از حضرت امام جعفر
 صادق علیه السلام سفوفت که در کتاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نوشته است
 که شد دنیا شد ما که کشند است که پیش در نهایت نر و ولایت است و کشند
 پرکت از زهر کشند حاتم از زهرش حد ز نر نام و طفلان از نر
 خاش سید میکنند و بان ناز سینه چون ناب نیز نغمه جو عرض شد عربی
 قد نمانت القرون کیف لغت در است تم قید کان و کانت
 یعنی دنیا کینه نغفت اسم و ان کانت الجنة لانت
 کم امیر بعد نغفت و دنیا تم جو نمانت علی فمانت

نشد چهارم در خادسرت انفضای دنیا حضرت رسول صوابه
فرمود که ملاحظه کن با دنیا شرم و دنیا شیرین است که در روزی
که بر بر خشی رسد و در سایه انداخته شود که گذرد و در آن اوجت
بگذار و تمشیح در میان بد و فانی دنیا از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
شعوت که دنیا از برای حضرت عیسی منتهی شد در صورت زن از رفتن
حضرت از آن برسد که چند شعر گفته بسیار رسید که هر دو مطلق
گفته گفت نه هم بود که حضرت صریح فرمود در حال شعر با شرفی
مانند چه عبرت بگیرند از حال شعر با کشته شده است تشریح شده
کیفیت نبات از دنیا از حضرت امام موسی علیه السلام شعوت حضرت
لقمان پس ترا وصیت فرمود که اگر زن دنیا و با تبت عمیق کرده
در لغز در با غرق شده نه پس باید که گشتی تو در لغز در با تقوی و پرهیز کاری باشد
آنچه در لغز گشتی بر کنی از تو شده دستاخ ایان و اعمال صالحه باشد و بدان آن
تو کار رخه آن گشتی بخواه نمیرود و نا خدا را که گشته عقد باشد و معانی
باشد و کفرش بهر باشد تبت هفتم در میان بی دنیا و اگر سر میندی

لیح خانه پست ضرر رسد از حضرت امام موسی علیه السلام شعوت که دنیا
بمشابه خانه ایست که سقفش لایست بر نشید باشند اگر سر میندی گشتی و
تبر سبائی سر بر طاق سر آمد و بگشند و اگر سر بر بر می اکتی و تو وضع و گشتی
بیکسی بسلاست بر بر سیدی تبت هشتم در میان سر و حاجت دنیا از حضرت
رسول صوابه علیه السلام شعوت که شعر دنیا شعر طبعی است که در آن
شاد دل سببیه و در حکام خوردن لذت است چون بمعده رسید منتی و در کوفه
هر چند طعم لذت تدرج و شیرین تر است هر خوش بود و کتیف راست
از اراده مغده خوردنش بیشتر و در دوام بر آتش تریب میشود چنان
دنیا هر چند بیشتر و تبت ترف میور که در حکام مردن که وقت دفع است
بر سر و ضررش بیشتر ظاهر میشود با مانند خانه که در در بر آن زن هر چند تبت
آن خانه بیشتر و نفیس تر است حسرت صاحبش بیشتر است هم چنین در
احد که بر خانه مال بیشتر هر چند از دنیا بیشتر جمع کوه است اما سفارش شد
و صعب تر است تبت نهم در میان آنکه دنیا و اخوت با یکدیگر جمع نموده و محبت
دنیا مانع ضرات و سعادت است از حضرت رسول صوابه علیه السلام شعوت

که شکر صاحب دنیا شکر کسبت که در میان آب لوله رود چنانچه هر که در
 راه میرود البته قدش از مشق کم جنبین هر که داخل دنیا میشود البته آلوده میشود
 و دروغ میگوید کسی که دعوی سنیام که سن داخل دنیا جز دم داران احتراز نماید
 مشق است که حضرت صبیح منیرا داد و صمد السلام فرمود که در این دنیا شکر میگوید
 که اسب یونان سوار کنش در زم نخی چهره شتر آن بر طرف نمیشود اصم جنبین تا اول
 نرم نخی بیاد کرد و شفقت عبادت تماش بر طرف نمیشود و منف و حق نخی
 کعبه حتی در این دنیا شکر میگوید که چنانچه سجا که بسو طعام نظر میکنند از زمین عالم
 بان میسر نیاید ام جنبین بجا محبت دنیا لذت و شکر سیر عبادت و بندگی
 شکر با هم فصل سیم در ذکر وجوب امر معروف و نهی از منکر و
 کوتاهی دست و کف در امر معروف و نهی از منکر است و سبب آن ما
 نفس است یا طبع یا دوان از جمله مملکات و ضرران عام و ذل آن نام است
 اگر با طامع معروف و نهی از منکر بچیده شود دآن اساس بر چیده شود
 بیزت از سبب مردم بر طرف و احکام دین و دست ضایع و تلف میگردود و اصل
 نادان عالم را در وسیع و در ضلالت و کراهی طامع میشود اما شریعت ربنا

خدا شمس و جبرائیل امین سید المرسلین خواهرش فخره و ذل شایع و ولایت
 اینها نام بود ضایع میگردند و از انبیا که می بیند بیشتر در مردم روز
 که بر سر که قوی النفس و بندار که حکم اذنا فخره و جبار بود از صاحب حیات
 یا امرای صاحب سعادت از بکار و امر است بر میان زده و در راه دین و آن
 از علامت و سرزنش مردمان اندیشه کرد همه مردمان بطاعت و سبوات را
 و تخصص علم و علم و طلب شده در کلمات از اسرار بیان نازل و خیر دنیا
 و آخرت اینها صبر شد و در هر روز که عالم حاصلی یا سلطان عباد است
 اینها هم خطی نکاشت و نیز کار عظیم بود هر انکاشت از مردم فاسد و بزار است
 و علم که سده کشته مردم بهر و لعب شعول و بهر او بس که شکر و خیر سر شده
 یا خنده او فکر در جز او خواهرش در با هم معامی است و در هر سرش کشته داین
 سبب در آیات و اخبار نیست بسیار بر ترک امر معروف و نهی از منکر شده
 خدا تعالی بفرماید بولا بنهم المرسلون و الا جبر علیهم انهم و الا هم السحت
 لبس ما که از یصفون یعنی چنانچه میبکنند عباد و انان یا ان اینها اگر گفت
 گناه و خردن حرام از انیم به کار نیست آنچه میکنند در حضرت رسول صلی

عده دانه مردیت که هیچ قومی نیست که معصیت کنند در میان ایشان
کس نیست که قدرت داشته باشد این را منع کند بجز خدا که تمام است
خداست بخواند و بگوید این را بعد از آنکه از نزد او نازل شود نیز از او در سجده
که باید البته امر معروف و نهی از منکر نمایند و الا بدان تا بر تاسط و صدمه
پس خوبان نادانست به صبر رسیده از نزد دعا ایشان بر وجه اجابت نرسد
فرمود که خدا عذاب خواص را بکنایه عوام تا معاصی در میان ایشان ظاهر گردد
و در این و خواص را قدرت بر انکار آنها باشد و انکار کنند و از امر الهی
السلامت معصیت که هر کسی که پیش از آنها بگردد رسیدند به انوار
که هر کس معاصی نماند و عمل ایشان آنها را نهی کردند چون معصیت ایشان
بطول آنجا رسید عقوبات الهی بر ایشان نازل گردید و هر چه امر معروف و نهی
از منکر و مخوفند از ضعفها الهی پس هر که بدار کند آنها را خدا او را
کند و هر که دلیر کند آنها را خدا آنها را دلیر کند و نیز از کلمات آنحضرت
که هر که ترک کند انکار منکر بوجوه دل در دست در زبان آورده است در میان
زندهگان و فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که در کتب

ابن سعید با روایتی که شنیده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام است
که خداوند عالم وحی به شعیب بنی فرستاد که من صد هزار نفر از قوم تو خدا
خواهم که هر چه از انفران بدان و شفت هر انفران یکان عرضی که برود
یکان و چو خطاب زینت که ساخته در شهر انکار با امر معصیت کفر
و بغضب من غضب کن گشته و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمود که بکنیزه نشد طایفه که از اقوام ایشان حق ضعیف آنها گرفته
و از آنحضرت مردیت که خداستعالی و ملک و فرستاد به شهر که از او با
کون سازند چون بابی رسیدند مردی را دیدند که خدا او بخواند و فرمود در آن روز
یکی از آن دو ملک گفت اینم در امر می گفت چو دیکر آنچه خدا از فرمود است
بجا می آورم آن یک گفت من که در سبکم بیاورد در کار خود رجوع کنم و از او
کم پس را جعت که عرفی گوید در کار او چون با نهر رسیدیم ندانم بنده تو
دیدیم که تو بخواند و فرمود بگرد خداستعالی که هر که با او در بر سبک
گسبت که هر که در غیظ بگفته کن تغیر شده یعنی در معاصی بغضب
در روز آنحضرت بطایفه از منی ب خود فرمود که برین لازم است که

شما و بکنایه بکاران مواخذ نام و چگونگی لازم نباشد و حال اینکه از در انرا بعد
 قبحی بشمارد و انکار براد میکند و از او در سر میکند و از دست بریند
 او و تا از او گشت کند و فرمود که البته باز حوازم که گمان نماند آن تا سر نهادن
 شایع بجز باز نماند از شما و که چون از در انرا مواضی از ثواب بر نبرد و سینه
 و او سوزنش نماند و اخبار بسیار در نسخ از خصوصیات معصیت وارد شده
 در صورتیکه نهر از ان در وضع ان مقدار در ممکن نباشد در سینه است که اگر
 کسر در مجلس معصیت حاضر شود لغت بر او نازل شود و بنا بر این جان نیت
 شدن در خانه تعلقه و فاق در سینه که مشغول علمی باقی باشند و همچنین
 نیت حاضر شدن به جمعی که در آنها معصیتی واقع شود و آدمی قدرت بر
 ان ندارد زیرا که ملاحظه معاصی بودن ضرورت جان نیت و عند انکه قدرت
 رخ آن ندارد مسموح نه و با نیت بگویم جمع از پیشین عزلت از مردمان است
 و از مردم کناره گرفته با نیت غم نغز اگر در جهان از جهان است
 در از خصی بر خویش بر لبه ایت و بسبب عزلت ان آن بگو که مردان
 در راه و کاسح و عید که ملاحظه عصیان بر در در که نماند و از وضع ان با

و چون حال سحر در امر معروف و نهی از منکر را دانستی و فهمیدی که بر او
 معافه نترت است خواهر دانست که امر معصیت نهی از طاعت چه منفه
 دارد و چه عقاب در معاصی است روز از حضرت پیغمبر فرمود که بگویند خواهی
 هر که از زمان شما فاسد شود و جوانان شما فاسق گویند و امر معروف و نهی از
 منکر تائید از در تعجب عرض گویند که چنین قدر خواهم بود که در ان
 نیز چگونه خواهد بود هر که معروف در نظر شما نیک است و منکر معروف در
 نظر کند در اخبار در راه نگاه خود بر تواریخ و حکایات پیشینان در راه عقوبت
 که ایشان در سینه است همه عصر خود گویند آنچه در آن صحت بر نماند از ان
 مردمان بعد از شیخ معاصی بعضی آفات سادیه در ضمیمه یقین میکنند
 که هر عقوبت آسان از منی از طاعت و در با و خطا و خطا و خطا و خطا و خطا و خطا
 و تسلط انرا در طلال و قدر و عزت در زلزله و انزال اینها بسبب ترک
 مردمان نیت امر معروف و نهی از منکر و فصل بدانکه صد گویند در امر
 و نهی از منکر سعی و اجتهاد در راه نیت و نیز از اعظم شعار دین و از اولی
 علاقت شریعت و ایمان است و آن مقصد کلیت از نیت اجتناب از نیت

و ادویات نایب گویند آنهاست نهین از صلوات که در گردش اسبای جمیع ادویات
 و اختلال آن بجهت بازماندن آن از حرارت و از آنچه در ج و در غیب بان
 آیات اجتناب نماید رسانیده و امر بان شده خداوند عالم صلوات میفرماید
 لکن مسکرمه بر حواله الی الخیر و میگردن بالمعروف و نه یمنون المسکر اولی
 المصنون بیدار تا طایفه باشند که مردم را خیر بخوانند و امر معروف کنند و نهی
 مسکر نمایند و این طایفه از رسیده رانند و نیز میفرمایند که خیر اینها خوب است
 تا مردن بالمعروف و شهون عن المسکر تا بتر امتی هستند که بدون آنه ای
 امر میکنند بمعروف و نهی می نمایند از مسکر و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت
 که بخند که جان من در قبضه قدرت اوست که شایسته ای از جویند البته خواهد
 یا آنکه امر بمعروف کنند امر معصیر از مسکرات باز دارند یا آنکه حقیقی برین
 عدل از نزد خود بر ناچار در هر چند ده گنبدی است گنبد و نیز از آن حضرت است
 که جمیع اعمال حسنه در پیش جهاد در راه خدا نیست که شرف همه در پیش در پیاید
 و جمیع اعمال حسنه در جهاد در راه خدا نیست در پیش امر بمعروف و نهی از منکر
 مثل جرمه در پیش در پیاید لی باین و از آن حضرت روایت که صدایعای است

بهرین

معروف نکرد مگر اینکه از برای او خواص اصلی هستند و آن پیغمبر در سال آن
 بقدریکه خدا خواهد بگفت بگنجد و بکتاب خدا و امر و علم میکند تا اینکه خدا حق
 روح آن پیغمبر را کند خواص بمانند و بکتاب خدا و امر او و طریقه پیغمبر او عمل
 بنمایند و چون ایشان معروض شدند بعد از ایشان طایفه امیر شدند که بر سر ایشان
 نشینند که قول ایشان معروف و عمل ایشان مسکرت پس هر وقت تا
 یلیخ زمانه او را بپسند پس در جهت بر هر رسیده که با ایشان جهاد و دفع کند که
 قدرت نه داشته باشند در دل با ایشان نزاع داشته باشد و بغیر از این اسلامی
 نیستند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت که امر بمعروف و نهی از منکر
 اصل کمالی است و بگنجد و در زکریا که بنمایند و بهتر ازین کلام حضرت
 که در پیش عالم بپسند که بر او از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت که
 بمعروف و نهی از منکر طریقه پیغمبران و شیوه بگنجد فریضه عظمی است
 که سیر فریضه بواسطه آن بگنجد می شود و بان راهها امن میگردد و کلاب
 صلال می شود و مظلوم با بر صاحبانش رو می شود و زمین آباد میگردد و از دشمنان
 دین اشقام کشیده می شود و امر شریعت استقامت بهم میرساند پس با آنکه

بر صحبت و ابراهیم الحار کسینه و الحار بر این نوبه زبان آورده در دمای
 این نوبه خراشیده و در راه خود از لذت لاسست کنندگان خوف اندیشه
 پس اگر قول شما قبول کردند و از صحبت برانساندند و حق رجوع کرده
 راه و تسلی بر ایشان نیست بر سبب تسلی برک نیست که بر دماغ
 و در زمین بنامی سرگشته میمانند این نوبه که حداب در دماغ برابر ایشان
 است و با ایشان چهار کسینه با هم نهاده و شمس در این نوبه است
 بعضی اخبار دارد است که برسی پروردگار عرض گوید که ام کسینه از نوبه
 در نزد تو محبوب تر از خطاب رسیده آنکه در خصیصه رضای چنان گشته که
 در خصیصه از او را رخو و گریه که به نوبه ناله صالح در آید و گریه چون صحبت
 پسند چنان غضبناک گردد که پلنگ از بر سر خود بجا از آنک و بسیار خشن
 نمیدانند و از گشتن باک نزارد و بی مومن با هر که در حال سینه معاصی بجهت تحصیل
 رضای پروردگار جبار غیرت دین و غضب و محبت چنان بر او مستور است که
 از کثرت و قوت می نماند حق نمیدانند و بهماست در سلطنت کجک و سلطان
 کند در حضرت حق از مال و جان و آبرو و مصیبتی نهانید شعر رسیده

ابرقی طاعتت ز زندان ترسی که یک ساعت کی از صبر بجزیرت
 رسول صیاده عبید الله عرض گوید که ام یک از شهیدان نزد خدا گرامی تر از همه
 که در پیش حکم عالمی سخن گوید و او را بکنند و اگر بکنند دیگر برادگانه از نوبه
 که طالب سعادت در رضا حضرت رب العزیز باشد باید در هر وقت لاحظه
 معاصی خود دارد کند و چگونه کسی که خود بوسند خدا در حین شرمناخ و آنچه
 در سر تو آنکه حال است که با هم در الجبهه رطبی دارند نمیدانند لاحظه
 در امر که کم بکنند و در بطی از غایت با لاتر و بر تر است و گریه که خود
 دیگر در آن چون حکم نسبت پادشاه یا لازم حکم نسبت با کم باشد آنها
 پسندند که گریه مخالفت انشخص میکنند در صد و معارفه و در نظر بر سینه
 چگونه میشود که گریه لفت پروردگار پسندت عرض کرد در رضا مردم
 خدا مقدم دارد و نتیجه ثابت از اخبار و آثار ظاهر است که با پس شریعت
 و است بر اصلاح حال بندگانه خدا گشتن بر حسب عزت و غلبه و حرمت در نظر
 ملول عمر بگیرد و مخفی نماند آنچه از آیات و اخبار مذکور و سایر آیات حدیث
 و اخبار سزاواره مستفاد میشود اینست که امر معروف و نهی از سر بر هر فرد از آن

مستکفی و اجبت و استیجاب اتفاق جمع علم شریعتی است با معنی که
 که اگر کون بر اجابت دهنی کون از افعال مجزیه و جوب دارد و اما استیجاب
 و نیز از امور کرده واجب نیست بلکه سنت است و جوب امر بواجب دهنی
 چهار شرط دارد اول آنکه علم داشته باشد بلکه نیز نفس بر شخص واجب است
 پس در امر تشبه امر معروف و نهی از منکر و جوب ندارد و نیز امر بواجب
 بوجوب بیعت امر بر غیر که حاصل خلاف و اختلاف مجتهدین را در آن
 مثل آنکه ضروری است یا نه واجب یا امر علم باشد بر او لازم است که امر دخی
 آن امر کند و کسی که علم قطعی نداشته باشد بلکه چیزی واجب نباشد بلکه اختلاف باشد
 باشد و اصل فقها را در آن امر بر هر امر چه مجتهد باشد و در حکم آن مانده داشته
 یا اگر یکی از مجتهدین در آن دانسته باشد که امر بوجوب آن امر دخی نباشد
 در آن امر معروف و نهی از منکر بعد از آن در حقی که بر آن لازم بر آنست همان
 حکم است که او نیز سببه آنست همان علم که در سایر قطعی است و اجتهاد بر هر کس معروف
 و نهی از منکر لازم است و در غیر آنچه اجابت و اختلاف را مجتهدین در آن
 ممکنست مجتهد بر مقتضای امر دهنی در آن نمیتوان گفت که هر کس که بر آن اعتقاد

ادام سرائق اعتقاد و دست یا با بر سرائق باشد و دوم اینکه اصل فایده
 و اثر بر امر دهنی خود بر هر پس چنانچه یقین دانند باطل غالب اولی باشد که
 اثر سرتبت نیست و امر معروف و نهی از منکر واجب نخواهد بود و سوم آنکه
 مقتضای امر نباشد پس اگر در امر معروف و نهی از منکر سرتبت
 کجوی یا سبک از سمانان باشد و جوب آن قطع خواهد شد بچگونگی که در بعضی از آن
 رسید که هر که متعرض صاحب سرتبت بر نشود و بدیهه بود بر سرتبت
 از بر امر و تخلیه بود آنچه مذکور شد که اگر امر برین شیمه ان کسرات که سخن
 حقی در نزد ظالمی بگوید داد و بکند در صورتی که استیجاب مقتضای
 باشد چنین دانم که ضرر بر ما نخواهد رسید چهارم آنست که شخصی که معروف
 ترک شده یا منکر صادر شده آثار توبه و پشیمانی بظهور نرسد که اگر شخص
 شود و دیگر احتیاج بر معروف و نهی از منکر نیست و از جمله امری که در امر معروف
 و نهی از منکر نیست و از جمله امری که در امر معروف و نهی از منکر لازم است آنست
 که علم بصدور آن بر سبب باشد یا نیز کج که ادی عموما از اینست یا علم مال
 بدون اینکه تقصیر و نجس نام یا بعضی احتمال با مصلحت نجس از آن صاحب

در صد و پنجاه نایب برام پس اگر کسر محال بود که شخصی در خانه مشغول
 معصیتی است اما یقین داشته باشد نمیتواند در خانه ای شود و نایب در صد و
 تحقیق برآید و همچنین معصیت کوش فراوان است نامعلوم شود که صدای آن
 معصیت است یا نه یا بوسید در آن کس بجهت آنکه معلوم کسر شراب خرورده
 است یا نه یا تحقیق است یا در خانه شراب دارد یا آنچه در ظرف است شراب
 یا نه پرسیدن آن آنگونه در زیر دامن آن است سراسر پنهان که هو است یا نه
 آنکه تا هم صادر شده شخص و نجس معمول معصیت و از مسیبه در تقوی
 نقیضش نمی آید و کون روانه علی اگر کسر شخص بود و در آن معصیتی معلوم
 در آن وقت نمی از آن لازم است که ابتدا خوب گفته است که نجس نبود و لازم نیست
 آنکه امر معصیت دنی از سر بگیرد عادل باشد و خود هیچ معصیتی با همان معصیت
 کننده بلکه بر هر که ترک معصیت در آن معصیت مطیع شد بر امر دنی لازم است
 خواه آن شخص خوب باشد یا بد یا آنچه معصیت بود که با همه جهته مطیع باشد
 گناهکار خلاص بود اگر با جهل بود دیگر مطیع شود امر دنی کننده و گناهکار
 بود یا کس که معصیت معصیت باشد و دیگر از آن نمی کند خدا را خجالت

از آن

و شرمسار در نزد حضرت مابرس نیست همچو کینه در اخبار رسیده که
 وحی حضرت صلی علی نبینا و آله و صحبه سلام رسیده که اول نفس خود را
 ده اگر بپندید بر شد از وقت مردم بود و گوی در آن زمان چه در سر کس
 ظاهر است که نیک در صورت که هر معصیت دنی از سر بگیرد و غم در سطر
 او بعنوان بند معصیت و نصیحت بند است که شرط باشد که هر کس که
 معصیت کرد در مردمان بر صدمه و معصیت از آن مطیع نباشند هر کس
 مردم او بر کتب آن گناه دانند بر عطف آن اصحاب نایب و شرمسار نمی بخندند
 که با جهل عدم اثر امر دنی واجب نیست خدا را بگوید امر معصیت دنی از سر بگیرد
 و چه میشود کس بقهر دستاشر سکن سازد در کجین شراب و بار داشتن از
 دروازه اشال اینها و شرط نیک و به عدالت و عدم صدمه در آن معصیت از امر
 گنند نه نیست و کبی دیگر نوعی نصیحت در ترسانیدن از خدا و عذاب و ظلم
 است که چون با جهل نفس آن شخص در کتاب خود معصیت بود از سر نصیحت
 آن ترسب نشود شرط باشد که مردم او بر کتب آن نصیحت ندانند و آنچه
 شد از برابر هر کس است که در عطف معصیتی بود که در آن مطیع شود و او شایسته

خود را نصب میکنند از بر امر اصلاح حال مردم دارند و در این است این که
 و تبیین احکام شریعت در بر سنده نیابت حضرت سید المرسلین و ائمه
 راشدین صلوات الله علیهم اجمعین مستند باید متصف بصفات تعالی
 و عدالت و درجه و نیز باشد و حال بحکام کتب بعد از آن و احدی است
 حد اصوات الله علیهم اجمعین جامع شریعت حکم و فتوی باشد و اشاره به شخص
 فرموده است حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در مصباح الشریعه که
 هر که هوادوس خود بویک خرده از اذات نفس اماره و شهوات آن دوری
 بخشد و شکر شیطان را ننهد و در پناه خدا امان نگاهداری او داخل
 صلاحیت او میگردد و نه از سکر که از در بر آن که چنین نباشد هر وقت
 امر از او الهیه بوظاهر بر دحمت بر خود او میخورد و مردم بآن تعیین میکنند
 خدا تعالی بفرماید اما در آنچه بامر میکنند و خود را فراموش مینمایند چون
 این مقام بوجه عرض شد آیه مبارکه که انزل فی الناس با بر و تنزل انکم و خلائق
 با و میرسد که اینجاست که در مخدودات مرائی میکند از آنچه خود بعد سید و
 آن کعبه و در آنکه از بر این چنین شخصی یعنی کسی که بنابر امر برون می آید

بمکه آید

سکندارد و در صد و اصلاح حال مردم بر آید سزاوار است که خوش خلق
 باشد و صاحب صبر و صوم و قوی النفس که از سخن مردم مضطرب و اندوهناک
 نشود و اگر در حق او چیزی بر سر آید که لایق او نباشد سزاوار است که در دیده مردم
 نماند هر او را بوس لغو و در پست استیفا لذات مخوف پس اگر این نکند
 برایشان شاق و اگر آن جانشان در پیچیده زبان خود در حق او میکنند
 نسبت با دشمنی در میگویند که لایق شان او نیست و بماند که در مقابل
 او گفتار بگوید در خلاف او نسبت با او بعد سزاوار نیست با او و لایق او
 باشد که با اینها مضطرب نگردد و از جا در نرود و باید مردم بهر بان باشد
 با ایشان بر دخی و در او ارضاء کند چه بپند و نصیحت بر حق و طاعت بهتر در دل
 با میکنند و بیشتر تاثر میکنند و باید بر طمع از مردم باشد و قطع طمع و امید از
 ایشان غمزه باشد چه کسی که طمع هال مردم غمزه باشد یا امید ستایش و مدح
 با ایشان دارد و غیره آن اصلاح مردم کند و امر معروف و نهی از منکر نماید گویند
 علی از بر زبان در خانه کرده داشت و قصاید در چهار او دکان داشت و آن
 شخص هر روز از آن قصاید بجهت آیه خود پاره گوشتی میکرد روزی

از آن قصاب معصیتی دید اول بانه امره گریه در اندرون گو بعد از آن نزد
 قصاب آمده و به از آن معصیت منع کرد و نهی نمود و سخن در دست باد
 گفت قصاب گفت دیگر گریه تو چیز نخواست که گفت تا که به بود در آن کرد
 طبع از تو بزم بود در مقام منع بر تو بنامم از حضرت رسول صلوات
 الله علیه و آله است که صاحب امر معصیت باید عالم کلال و حرام و از آنچه مستحق
 نفس است و در آنچه امر و نهی میباشد فارغ نشد باشد و صبر خواه مردان و
 هر بان بایشان باشد و این نوع لطیف و کفار نیک بجز بجا نماند و معصیت
 بتفاوت اخلاق مردم داشته باشد تا هر کس بر سر خود که باید رفتار نماید و
 دیگر با نفس مبارزه و کینه شیطان پندار و انا باشد هر از اینست از مردم
 رسد بر آن صابر باشد و در صدد مسکافات ایشان نباشد تکلیف از آن
 نکته حمت معصیت بکار نبرد از بر آن نفس خود بغیر نیاید معصیت خود
 از بر آن خدا مالص سازد و استعانت و یاری از او جوید پس اگر مردم
 فریاد کنند و با او جفا نمایند صبر کند اگر فرمان او ببرد سخن او بپذیرد کند
 مگر که امر ایشان نماند از خود بگوید او که از او بویب خود پنداید و نفسی

که ای

که آنچه ذکر شد شرط اول و آداب آن کس بود که امر معروف و نهی ازکر
 میباشد و اما کسی بود باید امر و نهی که شرط اول در غالب است که حاضر و غایب
 باید باشد بی در بعضی از مسکرات نیز شرط نیست چه اگر کسی طفیل یا بوی
 بود پسند که شراب بخورد بر او و جواز است که شراب بخورد بر او در آنست
 و همچنین اگر در خانه بود پسند که در خانه او اهل یا ناسکند یا صاحب او جمع شده
 او منع کند فصل چون در جواب امر معروف و نهی از مسکر بود دینی در
 از ایشان خست بر آنکه از بر او حد مرتبه است اول الحاق قبلی با هم نمیکند
 در اول مسکر فاضل معصیت باشد و از آنچه اول و دومی داشته باشد و اما
 مرتبه سر و طبعها را شرطی که گذشت نیست بلکه همین بود شرط از آنها شرط
 است یکی اینکه عالم باشد یا نه که آنچه بود کتب شرع معصیت است و دیگر آنکه
 آن شخص که بر کتب مسکر شده نادم و پشیمان باشد و دیم ارشاد و هدایت
 داشته باشد آنکه آنچه بود که معصیت است چه بسیار مردم از راه جهل و نادانی
 مرتکب بعضی معصیت میکنند سیم اظهار شرف و اکراه از آن شخص کناره جوی
 دور رس کردن از او در ترک و نهی و اینست با او چه حرام بر زبان رسد

و انکار بر او نمک ابتدا به بند و نصیحت و چنانچه معنی نشد به تندی در نیک
داکر آن نیز از سنگ بر ریش و سخی که تیر با او گفتن و دشنام دادن تا بیخ
که امر نادان در چهار و ای امری و اسر فاسق و اسل اینها پنجم بسیار
داشتن ادا و معصیت بقهر و تسلط چون گشتن نفع اذات نمود طرب
و لعب در بخت شراب و گرفتن مال معصوب و ای صاحب آن رو کردن
اینها ششم بزود از دست و پاد اسل اینها هفتم دن اسکی شش خوبه قدر
جراحت ایستقیم بشیر ان کشیدن و صلاح داشتن و گفتن و مجرد کردن
بیخ مرتبه در نزد اکثر علماء مازوف باذن امام حسد از ابرار رعیت بودن
اذن امام جایز نمیدانند و لیکن سید بر نفسی و جاقعی از برابر کسی که نمیشد
در جیبش در نباشد بخوبی گویند اگر چه اذن امام مخصوص در آن نباشد
فصل چون در جوب امر معروف و اداب و شرایط از معلوم گویند
مسکرات یعنی اهل ناسبت که شام حرام و مکرمات بسیار است
آنچه بواسطه بیخ روزگار در میان مردم شایع شده در رسوم ایشان بر اینها
گفته چنانچه در احصای آنها بطریق تقصیر ممکن نیست و محمد آنها نیز بسیار است

از آنچه اعمالیت که غالب الفتن که در سجد میباشند شد اصلاح بواجبات
نمزد و بعضی افعال آن چون ترک طمانینه در رکوع و سجود و تضرع نماز اذیت
آن و کسالت و اخراج مسجد نمون و در ارباب سخی دنیا گفتن و غیره در روش
گنون در دایوینگان و اطفال اینها بازرگون و غنا گنون در قرآن و حفظ
در خرف شدن زنان و نظر گنون ایشان بردان و نظر گنون مردان با
در اخراج جنب و حیض در آن و غنا گنون بزود در اذان و تعزیر جوان
و سایر خواننده کلان و پیش از وقت اذان گفتن و حدیث در دفع در حفظ
یا تعزیر نظر گنون و فتوی دادن غیر امر و در حفظ و نقد و حدیث با
گنون و قصد خفنه گنون و امثال اینها دهمه اینها افعال ناشایسته است
بعضی از آنها حرام و بعضی کرده است و هر که بر حرام آن با مطلع شده بی آن
واجب هر که بر کرده آنها مطلع شده نمر از آن سنج است در آنچه افعال ناشایسته
است که نیز زمان مار و سید هر چون در دفع گفتن در معاملات و کم فردشی و
معاملات فاسد و اخراج شدن هر غیر فردشی و مؤثومین محمود در با خوردن
و غیر اینها و از آنچه افعال مسکرات است که در کوهها و نواحی میباشد چون سگ

در میان راه که از دهن دود که در تنگ راه سکنی که باعث سستی راه شود
 تنگ بملک صبر کند در راه بر مردم سنگ گویان طبعی با همه و خیار
 و با همه و خوار و خست بدست بردن بر عمر که مردم متذکر شغف هر آنکه
 دیگر راه نباشد و چهار پا یا زار با هم از قدر طاقت بار گویان در میان راه
 گویان و خون دیگر کین در ایجابی رنجش و خاک روبرو و خاکستر و اشغال آن
 انگیزان و آب یا شنیده بر خیزد که مر جیب لغزیدن باره باشد و ندادن
 کوچه را سنگ گویان که ضرر رسان بسیاره مترادفین یا خیره رسد و سنگ گویان
 بر در خانه که بر سر راه باشد بستن و اشغال اینها هم چنین معاصی که در راه
 و کار دانسان و مجاهد در رسد در باطنها و در فقر جانها و خیر آنها بخت
 میشود از غیبت و اسراف در باره و نحو نماز و کذب و سخن لغزشی آنها
 و همه این سگرات بود که مطیع شده با بر در تمام دفع و منع آن بر او
 اینها که ذکر شده از معاصی خرابه است و اما کنان عظیمه چون بر عبت در دین
 و ظلم بر بسین و قتل در راه و لواط و شرب خمر و غنای و نظر بنا بر مردم
 مال حرام و نماز در مکان غصبی و وضو غسل در آب حرام و تصرف در مال

دفع

دفع و غضب معرفت و معامله با ظلمه و جابر بوعون با مومل دین و سائل
 عبادت و خیر آنها بچند و نه تبت و اعصار آن ممکن نیست مخصوصا در
 اشغال این زمان پس اگر از برادر مومن دیدند از بر غیر خود که بعضی از آنها
 دفع کنند از برادر او و جایز نیست که در خانه محو نشیند و از مردم کند بر او
 بلکه بر او واجب است که بر او که دوام بر میان بندد و دین خدا را بخت
 کند بلکه از برادر هر مسلم سر او را آنت که ابتدا بخود کند و نحو و صلوح آورد
 و مواجبت بر بلاعات نماید و محرم از ترک کند بعد از آن با هر وقت و در
 و خویش خود پرور از اینها ارشاد کند و از اعمال ناشایسته باز دارد و
 چون از این دفع شد تقدیر همه بیکان و این محله محو کند و از این
 همه اینها محو و همچنین با هر حال از عالم که دست او برسد چنانکه کسی در جموع
 قدرت در یکی از اینها اهل و مسامحه کند با بر استعداد بر او در کار در
 موقوف قیامت باشد فصل چهارم عقود و الدین است و آن اشغال
 قطع رحم دار کنان کینه است و پاره کسر که عیان پرریا مادر باشد نه در دنیا
 می چندان در آخرت و نه از عمر محو بر بخورد و نه از عزت یک لقمه نان بر دل خوش

از حکوم او فرمود که در یک شربت آبی که اولاً حکام او در سر و صبح آیت
 اخبار که مخصوص در دم قطع رحم دارد شده بدست آن دلالت میکنند آیت
 و اخبار چهار مخصوص آن نیز دارد شرحی سینه در تقابل بسفرایم و قضی رب
 ان لا تعبدوا الا اياه و بالوالدین اصناماً ما یسغف عنک انک احدھا او کلھا
 فالتقیر لھا اف دلائلها و قدرها و لا کرا سواھر اینک حکم فرموده بر در کار
 تو اینک خبر ادوی پر نش کن و بندگی بنهار و نسبت بپدر در در اسلام و تنگی
 بای او در چنانچه یکی از آنها بایم در در نزد تو پس به پسر رسد او بر در این
 مگوی و چنانچه از تو خواستش نماند این شو رو کنی و با این سخن شایسته گوی
 در حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در ولایت که از آنها رخصت کند از حقوق پرورد
 و در هر یک سینه بوسه بپوشد از هر از راه شستند و با وجود بوسه بپوشد
 لیکه عاق باشد که قطع رحم که باشد نه بر زنا کار دهنه کسر که از راه کجی
 محفوظ بکند و فرمود که هیچ کس در حق هر دو در بر او عیب نکند باشد داخل
 صبح بخورد و نهی که خود در از جنم بر در او کشته است و حضرت امام جعفر صادق
 علیه السلام فرمود که از در چشم نگاه به برود در کینه در حق نهی که برود در

بر او ظلم کنند خدا ایسج نماز از او قبول نمیکند و فرمود چو چه روز قیامت شو
 پرده از پرده های بهشت برداشته شود و باین سبب از بهشت راه بر او
 باشد در بهشت او مشغول شود که در کمال عفو می شده که آن کسیت در حق
 و الدین و فرمود که اگر بپست تر از آن کفشی برود بر او در چهره بر سر خدا
 از آن نهی می فرموده و ادنا سر تبه عقوق اف کفشی بر در این است و از عقوق
 هست نیز نظر کردن بر او در این شخص از حضرت امام موسی علیه السلام رسوا
 گوید که چگونه است اگر کسی از فرزندان خود کوبد بر او در دم خدا بر او با نوبت
 دارد و نه فرمود چنین می گویم که اگر بر او در او زنده باشند نیز از عقوق باشند
 مرده باشند با کی نیت و اخبار در دم عقوق و الدین بسیار بلکه با تقاضای
 گنایان کینه است و با وجود اصناف ایشان در عدد گنایان کینه و بچیک در کینه
 بگو آن صراف نکرده نه و اکثر اخبار که در بیان کس بر دارد شربت منصف عقوق
 و الدین است و در بعضی از اخبار قدیمه وارد است که پادشاه عالم فرمود عزت و جاه
 و بلندیشان خود قسم که اگر حق و الدین عبادت صبیغ بنوعیه از او بکند از او
 قبول میکرد و اول چهره که در لوح محفوظ نوشته شده بود که منم خدا که غیر

می خدای نیت هر که پروردگار از او اهر باشد من نیز از او راضی هستم
 و هر که پروردگار از او دشمنانک باشد من نیز از او دشمنانم و حضرت سید
 صاحب علیه و آله فرمود که عیسی در روز قیامت مرا خواهد دید هر که حق را
 بدین دشمنان بخورد که نام مرا بشنود و صحبت بر من نکرده و همین قدر آن
 بر او عاقبت و الدین کافیت که پیغمبر خدا را برابر او نفرین کند و در حق او برود
 و در یکی از آنها بود ادراک کند و او را از خود راضی نماند هرگز از روی
 ساجد جبرئیل بر نفرین آن حضرت آتین گفت در اسیرانیت رسیده است
 که خدا بیعت موسی و می فرمود که هر که با الدین خود بخورد که با من عقوق کند
 یکه کار منوسم و هر که با من بخورد و عاق الدین باشد او عواق سیکم از
 بسیار دارد و بنجر به همین نام است که هر که بدین پروردگار یکی از آنها
 عمر او کوتاه و زنده گان بنی سیکزد و عقوق پریشانی و هجوم سید در حرکات
 بر او نماند هر سیکزد و در جهان کند بر او دشوار می شود و همچنین از اخبار در آثار خود
 کار مستغاد است که نفرین پروردگار بر او است پس آن کس که
 بر او باهرش باشد در جهان خود هم گن و از شیخ عقوق پروردگار خدا

د یاد آور

د یاد آور طول و تصدیق و رحمت این شود پرورش تو سیکر خود سپاس بگو
 بجهت اینکه تو خواب کنی و در سگها باشی تو تا تیرا سیر کنند سال است ترا
 در آغوش مهربان کشیدند و بشیره جان پروردگار آن تو و جان خود را در
 تو صرف عفو نه زهر هر دو تا و انصاف که بعد از آنکه تو را در خود سپاس همه آنها
 در او شکر کنی نسبت جوانی سر از ران در بتافت دل در دستش بود
 او در بتافت چه چیزی رو شد پیش او در دهد که اسست مهر در پیش
 عهد نه در دهد بر در صلت بنویس کس را نه از خود جانت بنویس ترا
 که زان یک کس رنج که امروز سالار سر خود و هر که عقوق پروردگار
 عبارت است از فرزند کردن دشمنی دل و آرزوی خاطر ایشان و بهر نوع که دل
 از روی عقوق بر صدمه می شود و آسرتی خدا با آنها و سایر غیر منتهای
 سیکزد و خواه بزود باشد یا دشنام دادن یا صدمه ایشان بنده کون یا تیر
 بر ایشان نکرستن یا از ایشان روگردانیدن و به اعتقاد یا نافرمانی از آن نموده
 در اسرار که طاعت ایشان را نماند چنانکه می گوید خواهد شد مخفی نماند که خدا
 عقوق بر والدین و احسان بر ایشانست و ان از اشرف سعادت و افضل

و در آیت بسیار اخبار چهارم و در غیب باشد حضرت آفریدگار
 مبعوث نماید و اخصص لهم جناح الذل من الرحمة و قل رب ارحمنا كما رحمتنا
 صغیراً خلاصه معنی آنکه در نزد ایشان تامل و الحس و ذوق و تخی و خاک روی
 دیگر با پروردگار را پروردگار رحمت کن همچنانکه در حالت طفولیت و خردگی
 پروردگانه و باز مبعوث نماید و اعبه الله عزوجل ان شئنا و باوالدین اصحاب یعنی
 خداوند سینه کی کشیده و پذیر شو شرک او کردانید و نسبت بپروردگار است
 و بگوشه کشیده و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بگوشه با پروردگار
 از ناز در دره و حج و عمره و جهاد در راه خدا و نسبت که مردن بر دسترس
 آن عرض گوید رسول الله صلی الله علیه و آله و صستی فرمای فرمود شرک بگوشه با پروردگار
 با تشبیه بر آینه و عذاب کشنده که با بد دل تر با ایمان مطمین باشد و پروردگار
 اعانت کند و بگوشه با بد دل تر با ایمان مطمین باشد و پروردگار
 که دست از او بردارد پس چنان کند و دیگر نیز در آن حضرت آمده اند
 بگوشه با پروردگار سوال گوید سه دفعه فرمود بگوشه با پروردگار و سه دفعه
 خداست و در نزد او فرمود بعد از آن که پروردگار را و جوانی که دست از او بردارد و عرض

که مرد در جوانی است و دوستدارم که در راه خدا جهاد کند تا در روزم که آنکه
 اگر او در فرموده بر کوه نبرد در خود باشی بدان که مولا یعنی بر این گفته است که
 آرام گرفتن در نبرد در کتب بهتر است از یک ل جهاد در راه خدا و حضرت
 امام جعفر صادق علیه السلام فرمود افضل اعمال نماز در وقت است و بگوشه با پروردگار
 و جهاد در راه خدا مردن با حضرت عرض گوید که بگوشه با پروردگار است و ضعف
 با دوستی باشد هرگاه آراده قضاوت است و داشته باشد او سو بر دارم فرمود
 اگر تو توانی چنان که در دست خود لقمه نان آید بگذارد که فردا لجان تو خواهد آمد و شیخ
 با حضرت عرض گوید که هر دو در دارم که مخالف من است حضرت فرمود
 ایشان بگوشه با پروردگار که از ایشان باشند بگوشه با پروردگار
 امام رضا علیه السلام عرض گوید که من ده بپروردگار در خود هرگاه منبوحی بود داشته
 باشند فرمود که با بد دل تر با ایمان مطمین باشد و پروردگار
 هر از آنکه در آن حضرت امام مکر باقر علیه السلام است که سه چیز است که خداوند عالم
 پس نشانه از پروردگار است در نبرد که قرار داده و آنست پروردگار
 و در نبرد از پروردگار بگوشه با پروردگار خواهد بود

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که چه باز سیدار در درازان
 که بگوید گفته با والدین خود خواه زنی باشند و خواه مرده که باز از برابران بگذرد
 تا ثواب آنچه که از این باشد و شتران ثواب نیز از برابران باشد و با چشمه مندا
 تبعاً پس بسیار از برابران بگذرد و اخبار در این خصوص از صد و شصت و پنج در
 بیان از ذکر آنها چیزی است پس هر کس می نوسازد اینست که نهایت تمام
 اکرام والدین و تعظیم و احترام ایشان با آوردن کتاه و تقوی در خدمت
 ایشان کنند و با این به سبک و رفتار نماید و اگر چیزی ضرور داشته باشد بهر کند
 تا آنها طلب کنند بلکه پیش از اظهار ایشان با این بهر بهر بماند که در اخبار روایت شده
 شده است و اگر با او در شتی گفته اند برود در آنها گویم و اگر او بوزنم عیون
 کنند بلکه گویم خدا آنها بویا برزد و شند با این نگاه کنند و صد با لار صد ایشان
 بنده بخند و دست خود بویا بر دست ایشان گفته اند و پیش از ایشان راه رود
 و همه آنها در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند
 در نزد ایشان نشینند و هم صند در زنت و با یک دست و تراغی فرود می آید این گفته
 کنند چرا و بیشتر و قایم و بنویسند آن بیشتر است و با جمله فرمایند این و طلب

ایشان

ایشان واجبست مگر در این بعضی حرام یا ترک واجب صغیری که مخالف میان
 علمائست که اطاعت والدین در آنها واجب نیست و در واجبست که فایده فحش
 و ذمب جمعی از علمائست که قصد آنها در اول رفتار والدین صغیر نیست و
 بعضی دیگر استجب میدانند اذن والدین را در آن و اما در غیر واجبست از افعال
 بسیار دستچسب اگر در ترک آنها ضرر معتد به نباشد ظاهر آنست که مخالف
 در میان علماء در وجوب اطاعت والدین نباشد و هر گاه والدین یکی از آنها
 امر ترک آن گفته اند گفت در آن حرامست و اگر در آن ضرر باشد بعضی از علماء
 اطاعت در آنرا واجب میدانند و اطلاق کلام بعضی دیگر دلالت میکند بر وجوب
 حرمان برادر و حرمت گفت ایشان در بسباحت و سباحت مطلقاً در کلام
 والد اجد حقیق رحم الله در جمیع العائلات نیز چنین مستفاد میشود و در کلام
 ایشان است که با یکدیگر اطاعت والدین و طلب رفتار ایشان واجبست پس از این
 فرزندان نیز نیست که در تکلیف بپسند از افعال بسباحت و سباحت شود بدین آنکه
 ایشان بعد از آن سفیر نماید و از آنچه است که فرستد صراحتاً که جایز نیست که
 سفر کون از برابران خصم مگر باذن ایشان مگر از برابران خصم علی حدیث

باشد چون شخص سائین ناز در دوزه و اصول دین را در شهر که هست کسی
 نباشد که آنها را تعلیم کند و اگر در آن شهر کسی باشد سافرت با نیز نیست و آنچه
 که فرمودند در سلفی است که از آیت و اخبار مستفاد میشود پس باید سعی نمود
 که مخالف خویش ایشان باشد از ادای سر نیز مردیت که مردی ازین
 خدمت بگریزد و ازین امر که در خدمت آنحضرت جهاد کند فرموده کرد
 از آن از پروردگار خود طلب کند که اگر اذن اذن جهاد کند و الا با ایشان نیکو سخن
 تا توان بر رسیدن نیز بهتر است از همه چیز آنکه خدا با او امر فرموده است بعد از حید
 و دیگر سر بجهاد بخشد آن بگریزید و امر حضرت فرموده است که در هر
 عرض گوید که بر دوازده اربابش بر رسیدن بهشت در زیر قدم اوست و ظاهر
 اخبار و آثار مستفاد و تجربیات است که هیچگونه تحسین رضای والدین اعظم
 سائین است آخرت همچنین وسیله از برای طلب طول عمر و جنت احوال
 این نظام امر معاش در دنیا نیز بهتر از احوال با ایشان نیست و بدانکه هر که
 از والدین شکر صحیح هر دو است و فرقی ندارد از آنجا که با نیکو در احوال است
 بیشتر آنچه از اخبار مستفاد میشود حق ادا فرموده است در هر که هر یک را در بار

واجب یا بعد از آن کند هر چند اطاعت ایشان واجب نیست اما در احوال
 کند و برفق دانست اسرار ایشان نمونم خوف سازد و اگر ممکن نشود تا آنکه بر می کند
 که بی اطلاع ایشان حتی بوی او در هر که کسیر او را در هر چه باشند و از لطف
 سبحان ایشان در امر سر و اعتقاد که فرزند هر که خواهد بود می کند و اگر شکر
 که دو بی سعی کند در اتفاق ایشان و اصلاح میان آنها هر طریق که ممکن
 است باید بواسطه بر انجیزد یا بجهت عرض کند که ایشان تو بعبود در عطف و نصیحت کند
 شخصی نماید که حق برادر بزرگ بر کوچک تر نیز عظیم و بر ابرایان در حفظ آن لازم
 و اطاعت او بود اما اگر از دست نماند اولیست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 فرمود که اطاعت برادر بزرگ بر کوچک مثل حق بر است بر فرزند با
 هشتم در ذکر مصیبت مولای مظلوم و عزیز العاقبت و مقبول الدین یعنی
 ابی عبد الله الحسین صلی الله علیه و آله و سلم و ولیدیه الشهدین علی بن و علی ابن ابی
 العاصم العباسی و علی سراسر الشهداء این بدیده و السلام علیه و صلوات
 الله و بر کانه جان کسیر ما همه بقران غمنا و مظلوم و در صیال
 ۱۳۸ ابی عبد الله باقیست که مگر فغوز فوز "عظیما" مقصود اصعد و طلب

از کارش نیز کتاب و نیز مصائب که در بوم که لایفغ مال و لانسون و در
روزیکه بغیر از منی دانه و در وقتیکه کان مفدا ره جمع نه پیشکش حضور
حضرت فدالبدال کعبه که پارس باشد زور در نیز سینه رود سیه در
صفت من بجایه الهامات و الارضی تالیف کعبه ان الله الرحمن الرحیم
سر مبارک سید الشهدا از نیز حقیر در مضاعت در گذرند و مایه در سفید
نشستن صاصد شوق شعر ما نیز و ابر کی خنده و چمن تا نیکو طفل که
نوشند بنین اعوذ بالله من الشیطان الرجیم لبسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
الذی انزلنا فی عزاء من بجایه ادم در زوجه فی الجنة ذوالقهار اللطیف و ختمه
العرش فی الصبیح و الضحی که عبرت جوی دم رعبه فی ارضی الحرب و الخیر
دایره امین الوسی بر قوع الرفعه و بجایه کمالی که ملک ارزیه وصل اللهم
صلی المهدیه المخرجه و العوبیه و الفطیه الرضیه و عیة عمره الطاهره الزکیه
العین اللهم علی اعدائکم الکفر الفجوره و دام الدینا و الاقره فعبده رضون
بعضی از فقرات خطبه است حمد و خداوند را بخواند در آن است که باینه
ما و در صفت انبیکه که گوید بر او حضرت آدم باز و به خود در بهشت و گرفت

نحوه با ایشان در تعزیت و در سر شکر شکر بن و صلاوات عرش پروردگار
جلیل در صیحه و نه به دیگر گریست بر آنحضرت و فیکه عبور نمود از زمین
که با و صدقات فرست امر بر در دگر من بر محمد صلی الله علیه و آله که پسندیده
و بر علی که بنده مرتبه است و بر فاطمه که روشن و نور در صبه است بدانکه حضرت
ادم علیه السلام چهار دفعه بخواب سید الشهداء علیه السلام عزادار از خود
در بهشت در وقتیکه صفاق عالم حضرت ادم را از کرم عدم بعرفه و سجود در آید
و بجهت او حواری اینی با فرید که بر من شهادت او باشند و ایشان در کفین سرائی
بهشت بکشند و تا شمس صوغات صانع عالم بسوزند و عکس جبهه خود
در آینه رخسار او را آشی رسیدند و از لطافت حسن و جمال خود تعجب میکنند
بناظرشان گذشت که آبا پروردگار عالم در ملک ملکوت از ما خیره صورتی
کسی افزوده است چون این خصال از خاطرشان گذشت در الال جبرئیل علیه
نازلنده گفت ادم حقیقاً از بسبب که فرودس اعدا که زکینه تا به شکل
بر نشان شود ادم و حوا بفرمودم خداوند اعدا در باغبان و سوسن جنب در آن
که مانده گذارشان بر در قصر عظم افشا و قصر در بنه از یکله تا وقت

دو بار آن از زمره اولی که در دایره آن از فیروزج و بطور و جواهر صفت
او منقش و در انقضای آن دینه از جبر سید سلطان محفوظ که در بیخ
به سراسر جبر سید گفت که حساب عمر خود بفرمایید از آن شماره است
در کوزه گفت که در هر سراسر از سال یکبار برای و بر کرد گفت
دین سراسر از باران شماره را دیده ام بلکه بیشتر در اسعوم نیست که
آن قصر به سراسر است آدم علی بنی و عید السلام بدرگاه خداست تا نماند
تا از آن سرد افتد که در جبر سید است و سوره قرب بعد از آن شده
بعد از آن از آن است و در آن که در راجحه آدم است که در آن است
دست برد نهاد در قصر باز شد چون با نرول در آمد نه تخی بودید
از با قوت سرخ که کرد از کرد از کواکب در خشنده سوز در سینه کشته
و دیگر زینت صورت دختر دینه که در آن تخت آرام گرفته و ناسی
از نور سر نهام و طلوع از زبر هده و طلا در کردن انکند و در کوشاره
در در کوش که صد هزاران سحر بیان ماه سحر کرد تخت دست
ادب بر سینه نهام که نیست او ایستاده نه چون آدم و حوا آن صورت

مطهر

مطهر که تو بریده تو علم آن کوه در اعتراف غوغا که به کس غدا
و کثیر صورت نیشو جبر سید گفت هیچ میدان که نه بیخ به صورت
گفت نیندازم مرا معلوم کنز جبر سید گفت این صورت دختر بهتر
آدم و مقصود از فرزندش عالمیست که خاتم پیغمبران است آدم گفت ای
بیخ بیخ چیست جبر سید گفت این نور مهر ذات محمد صوازه است
که پدر بزرگوار دیت گفت بیخ که شواره در کوش دارد چیست گفت
گفت بیخ نور در فرزند است حسن و حسین علیهما السلام است آدم
گفت بیخ طوق در کوه است چیست گفت بیخ نور ذات امیرالمومنین
علیه السلام که جفت است آدم گفت ای آن که کند جبر سید گفت
اسرا آدم این از نر تو آن در جمله از من را سبب و حو شریف است
آدم گفت ای جبر سید مرا اشک در دیکر در دست گفت بگو گفت بیخ
کوشاره یک سبز دیکر سرخ از بر چیست جبر سید گفت آدم بر آن
این فرزند مصطفی و منقضی علیها السلام اند و مقصود از این دارض
سایند در نیت عرش در سر آنرا آدم بد آنکه یکی از این نوبت در حال

شهادت کنند و کسی نوبت مع نبید رفیع با بعضی دو تن از فرزندان بر
 در آن درخت آن عزیزان و همچنان شهید گردانند و از آن امام حسن
 در دم آخر زکریا از خون زهر سبز میخورد و میگوید که امام حسین است روی
 مبارکش بخون خود سرخ شودم و حوا از شنیدن این قضیه با دست
 شدند و گریه در آن روز از سر و دغان بسیار نمودند و گویند اول گریه
 که نبی فرغ انسان گریه کرد که آدم و حوا از عزای امام حسین علیهما
 در بهشت گریه میکنند اما آنها در گریه و زاری برافت آدم و حوا در آن
 و بغیرت نشسته دارند بلکه که نصف نصف کرده کرده میانه زدادم
 و حوا و در آن مصیبت تسلی میدادند آه آه صبر سید عرض گوید که امام
 حسین علیه السلام در مبارکش بخون خود سرخ شود و لا تا من تا به چشم
 خون پیشانی مبارکش که بسبب جفا کشند یا از خون فرق شکافه است
 از ضرب ملعون از دل دابه که او بود مالک بن بر گزید پیش آمد و زبان
 بریده خود را بجای بلا دشنام داد پس شمشیر بر فرق مبارک انظوم زد
 که برش خیزد بر سر انظوم بجو قطع شده بفرقها پودش فرود رفت
 بخون

نجو گیه برش بر از خون شد و برایست مرحوم مجلسی عمامه آنجانب بر آن
 شده بر زمین انداخت با آنکست فرق شکافه و سر در در و سی سن
 بر آن بر از خون بر زمین گاه گاه فرمود باز نسیب نام کلنوم با کینه با رقیبه
 یا فاطمه علیها السلام پاره پاره سپاردید که با نیمی وضع شمشیر بهنیم آن
 پس کسان با گریه و افغان افغان و خیزان پاره پاره در دهن انظوم کجاست
 سر لب و گواه بالا بر آن که داشت و عمامه بر آن پیچید زنیب خزان و خون
 گویا با اخر ایقت با لغت فقال الحسین علیه السلام کف لا یقین پس
 لا معین و لا نصیر فقالت زنیب ردنا الا حرم جدنا فقال الحسین علیه
 صهرات صهرات و ما کم فیه بعدی کا بعدی پس در آن امام الرکاب در
 پس در آن سو العذاب بر برادر یقین برگ گفته آنجانب فرمود چگونه برگ
 گفته کرد معین و ناصر برادر پس زنیب علیه السلام گفت برگردان
 ما بحرم جدنا جناب امام حسین علیه السلام فرموده صهرات صهرات پس
 بعدی است این خیال گویم من زمان بسیار کشید که شو چون سیدگان
 میرانند در جوار اسبان و پیش نهادن او غدا بهار در الهام مطران نیت

گفته و نامه مخوفه فریاد اجده واقعه ماضی را نگاه دست آوردند و
 خود را چاک چاک در کف حوض حوض پریشان و طبعی که بر در حوض
 سید مظلومان رو کرد زینب و فرمود مهلا یا بنت الرضی ان البکاء طول
 ایسته دارام امر دختر مع الرضی که گریه شناسبار طول دارد نگاه خراست
 از غم بر بدن رو زینب چسبید با حضرت عرض گو مهلا یا غمی در کف
 حتی از دست من نظر فرمید او را در لایق بعد از زینب عرض گو ایسته
 ایسته تر بود امیر برادر و بابت ناکه تو نه از تو در دارم بدین رو کرد
 بیخ در حضرت بعد از زینب غداست یکم انگاه المظلوم و سایر زنان
 را بخت دست و پا را بخت دین و سید زینب حضرت مراجعت بجا
 نمود نقش گو دیکه سید شهید علیه السلام روانه میدان شد زینب
 خواتون با اضطراب بر پشت برادر روانه شد پس انجابت بعقب
 خود نگاه کرد دید که خواهر بجان برایش زینب خواتون بیایر بر عهد
 کنان بشعبت آن سفر شهادت می آید و بند از ضعیف گو
 ایمان برادر اندک صبر کن و تا مرفی و از برار رفت بقکاه خود شب

ک

کن که مولا سحر حضرت پس آن بر زکوار صبر گو چون المظلوم
 رسید عرض گو امیر برادر بر زکوار حضرت خواهرت انت که یک دفعه
 دیگر حلقه شریف گو که بر سر گاه جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله
 پس انجابت از در دروازه بخت خم شد انچه او برادر دست در کون
 یکدیگر آوردند و هر که بهار غم پنهان شد که کف المظلوم حلقه نشسته او
 یک دفعه دیگر در داغ گویند پس المظلوم غریب روانه میدان شد در
 خواتون بادل پر خون روانه مخیمه گاه پیمای کعبه آه و ایداد مصیبه
 زینب خواتون دفعه دیگر نیز برادر رو بسید بعد از اسپر دست کبری
 بقکاه رسیدن از غمها که در سینه برادر بود یک یک آنها را میسوسید کف
 در الوقت خوات دست برادر رو بر سینه مخوفی در میان و پشت
 خود کف از رویه دید که غرق خون شده همین نگاه کرد که هر دو دست برادر
 دید قطع نموده اما دم دیکه حضرت ادم لوی ب زینب زمین روانه
 و انحضرت در ان زمان همیشه ناله دراز میکرد نگاه میکرد از مناجات
 در دهان رخ شد ساعت آرام گرفت و مخوفو در آن بیان شهادت بیاد حضرت

حوادث دکه ام صحبت و هم از بوسه در حرمت در آن بسیار
 گذشت که شاید اثر از بوسه غنچه از خود با بوسه عبور آن حضرت
 گوید بر همه اش در بوسه که بدون سببی و عطر غنچه رقیب سادگی
 گرفت و تنه اش تنگ شد چون موضع شهادت مظلوم غنچه یعنی شهادت
 با بوسه گشاید که خود ده بر زمین افتاد و خون از پیر آن حضرت جاری
 گوید پس سرکباب آسمان غنچه عرض گوید که اگر خدا در زمین ایام گشاید
 تازه صادر شده پس عقاب گوید که ای کجاست آن پروردگار این غنچه
 زمین بود گوید که در آن در دماغ زنده شد آنچه در زمین زنده شد
 دمی فرمود که با دم گناه تازه کرد در دلی در زمین گشته می شود فرزند تو
 حسین از در غنچه پس خون جاری شد بجهت موافقت کردن با جسد شده
 خون حسین علیه السلام را حوله قوه الالباب و حضرت ابراهیم خلیل
 علیه السلام در زیر سوره بصحرا که بجهت است آب بر در راه
 و از آب بچهار دسترس گشاید بر سنگ ابر و خون جاری شد پس ابراهیم علیه
 السلام گوید که با تنگ رفت خدا در زمین گناه از رخ سر زده است که سبب

نام غنچه

بنام عقوبت و نایب شد جبرئیل نازل شد و گفت ای ابراهیم که
 از تو جدا در نشد است و کن این وضعی است که نوزدیمه معصوم
 معصوم علیه و فرزند پسندیده مع مرتضی صلوات الله و اله در این زمین
 خواهد شد بخورد جفا و خدا خواست که تو نیز در این جبهه با موافقت نماید و خون
 تو نیز در این زمین ریخته شود چون خون او در این زمین خواهد ریخت در روز
 حوررت موسی که هم با دمی خود تو شع بن زون بصحرا که کله رسیدند چون
 داخرا مان صحرا شده بنده نفعین حضرت ملک گشته شد و با سر گشته
 بنا و غنچه که مجروح گوید پس مناجات گوید و گفت پروردگار اوست
 این است بصیت حقیقا با دومی گوید که در همین زمین ریخته خواهد شد خون
 بر کف زمین مع حسین علیه السلام بر فاطمه علیها السلام خواست که خون تو در این
 زمین ریخته شود یعنی با موافقت ناست ام چنین و ضیان صحرا
 ناست نیز ناست موافقت گوید در شکی چنانچه نشان حضرت ام علیه
 که سفندان او بود در کنایه فرات میچرا ایند پس راه نژاد خرد آورد که
 چند روز است که در موضع چرا میکنند او را چند آنها بود که رات

آب ساشند که با عرض گوید و حقیقت نظر باب میکنند اشک از دیده جاری
 میکنند پس حضرت اسماعیل با حقیقت کلمات گوید و سبب آنست
 از پروردگار خود سوال میجوید بفرستد و گفت اسماعیل است
 از کوفتند که خود کمال کس چون کمال گوید کوفتند از زبان فصیح گویند که
 خبر رسید که فرزند زین العابدین علی بن ابیطالب علیه السلام حکم کردند
 پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه و آله در لیل زینب بآلب تشنه شهید خواهد شد
 بسبب خون دانه در آنحضرت از لیل آب نباشد سیدم در خواست در سکن
 با او یافت کنیم و حکمت کیفیت احوال پیغمبر خدا صلوات الله علیه و آله عرض
 ما و حشیا که در روز شورا نه خودمان آب و علف میخوریم و نه بچه میخوریم
 چنانچه نقصا در مجلس آتیه خواهد آمد که اصل حضرت آدم عرض کرد
 اسم پروردگار من آیا حسین علیه السلام پیغمبر است از پیغمبران فرارسیده که نه
 بلکه فرزند زاده محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله است بآلب تشنه و جگر خرد
 صحرا را در جفا بکشد ملک اندازند و فرزندان در اهران و اهرام حرم انظوم
 اسیر کرده بکنسب امیر طایان و سر کوه طایان بزمین سعید صفا الله

بفرستد اسم آدم اگر خواهد که در روز قیامت در زمره شیعیان و غیره
 در آن امام حسین علیه السلام محذور شرع نیست کفر نه تان امام حسین
 علیه السلام و برادر بزرگوار از دشمنان آنحضرت امی ادم در عزیمت
 آنجانب کریم که در غزوه انظوم در بار معصیت بویستند
 دو کوهها را آتش غضب برافروشد میکنند و او را گوید که حضرت ادم
 در این صحرا بر ملائک محنت و استلا خطیبه داشت حضرت از دیده
 مبارک سپارید اما سر ادران نیندازم بکدام معصیت انظوم کریم
 در سیم عرض میکنم و اما سیم و حقیقت مشیت خدا در عین گرفتار
 توبه حضرت ادم را قبول کند بواسطه کریم معون حضرت امام حسین علیه السلام
 جبرئیل نازل شد و گفت یا ادم انظر الی سابق العرش ادم نگاه کن
 سابق عرش چون نگاه کرد در اسام مقدسه پیغمبر را هم ظاهرین علیه السلام
 را پس جبرئیل اسما مبارک را بوقعت حضرت ادم گفته گفت یا ادم در باجهت
 بحق محمد صلوات الله علیه و با حال بحق علی و با ناطق فاطمه و با محسن
 بحق الحسن و با ذوالحکام بحق الحسین چون اسم مبارک حسین بر زبان

حضرت آدم جابر شد الال و لشکته و خاطر افروده است از دیده
 نام او جابر که بعد پس فرمود با او درین جبر سبب صحبت انعم
 را ذکر گویم دل شسته و دیده ام کزین میجو جبر سبب گفت یا آدم دل
 نه ای صاب بیصیبه تصغر غنما الهصاب ار آدم نیز فرزند زراعی
 چند سیر شد که کویک میشود در نزد او جمع مصیبتها حضرت آدم فرمود ای
 کن جبر سبب میان کن شسته از مصیبتها را دو که صحبت حاصل عزیزی جبر سبب
 بر شته توان و حضرت آدم عزادار دل بقدر عطف نام غریب و حیده خیر پس
 نه نام را دو معین ای آدم کشته میشود نیز فرزند زود در دست که بسیار شسته است
 و غریب و پسک دشمن است و نسبت از برادر او معینی دل و نراه یا آدم و دو
 بقول واعظانه و واقعه با فراه و بحول العطف مینه دین الهی که در میان
 آه و امصیبتها جبر سبب گفت ار آدم اگر به بینی توان فرزند نو در سبب
 سیکو بر او در از شسته آه از کمر بار و یاد بر آینه از عجب و غریب حواشی
 دید پس گفت ار آدم انقدر شسته میشود که عطش با بر سر شود در میان
 او و سیاه آسمان شد و دو پس شد چنین حال کرد اما را سرور بود

الستغفاری

و دستغفاری نظر بر اجواب نمیدهند که بیشتر با سر شسته اند
 مرک آه آه و اینکه جبر سبب عرض گسوار شسته عطش تمام عالم در نظر او
 تیره و نار گوید من عرض میکنم تیره کشن عالم شد و دهین شسته
 نیست بلکه کس که مانند علی اکبر حواشی عجمه سانه او در نظرش بهاره
 و مانند عباس برادر سرور و دشمن از بدن جدا شسته است و عالم
 نظرش تاریک میشود و تیره بصرش کم میشود و کمرش خم میشود و قوه آرزو
 یس برداشته میشود و او را مظلومانه فقال جبر سبب صدح ذبح آه
 کن قفاه ار آدم فرزند تو از بدن جدا گشته مانند کوفته کجی از طرف
 پیش رو بلکه از طرف پشت سر او با بنی ام کشف میکنند و نهیب رکن
 اصدانه اسباب و اوضاع و حیمه با او بود دشمنان بغارت نخواهند
 و امصیبه سر مقدس او با سر بر سر او در آن او در باران و خیر آن
 او شتر شتر دیار بدبار کج دانسته ار آدم چنین گفته است در علم
 دنیا بجانم کشته آدم و جبر سبب یکجا و اشک پس حضرت آدم دیر سبب
 که میشد شکر کسین زن بچه مرده او دادیده از کجبه احوال شتر شتر مرده

سر بوزن آن وقت که چون امر بیت بود اخذ کرده فراب نشسته کردند
 زنهار کوفیان ناله و گریه و فغان بنمودند پس امیر کبیر صلوات
 سر از محراب در آورد و در محراب که ساکت نشد امر کوفیه برادران
 مایه میکشند زنان شارب را که میبستند و حاکم در میان نادانها انداخت
 در روز جزا ماه صیحه عظمی در میان کوفیان ظاهر گویید چون مدخله
 گفته دیدند که هیچجه سر از سر بار شدند او در دینش از همه انرا
 سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام بود آن مانند شب چهارده
 نور سیداد و شبیه زین عابدی بود بر سر بلند پس خیم زینب خزان بر
 بریده برادرش افتاد پس سر خود و کجوب محراب در آورد و میگویم که
 دیدم خون از زیر سقفه المظلوم جاری گویید اما چه دم در وقت
 مدقات حضرت آدم و حوا چون حقیقیان نوبه حضرت ادرابرا بکند
 دست با سینه انجبا صورت ارحمهم اجمعین و بجهت گریه نمودن جناب
 سید الشهدا قبول نمود خطاب گویید که امر آدم بر بد بطلب حوا که آن
 مجلس نبود او را سید اکبر و با او زندگانی ناپس حضرت آدم در آن

دارالظرف جناب حوا گریه و زاری داشت تا اینکه از آن بگوه عرفت
 در روز غم که بگر نوشتن خشنده چون حضرت آدم در آید مقاب شدند
 پس دست در کردن میگردید که هر سحر که بگفته بود این آن آدم گرفت و
 از آن در ضروب خشنده مشغول عبادت شدند و بعد از عبادت سحر نزدیک
 یکدیگر نشستند و از یکدیگر احوال گذشته تو پرسیدند و حضرت آدم در آن
 که بلاد پر بلاد و قصه زخم شده بسیار گش و حکایت شهادت سید
 دستهار طالبان و حضرت حوا بیان نمود کیفیت گشته آن سید
 مظلوم پس حضرت حوا نیز در تغزیه آنجناب بسیار گریه نمود و بعد بسیار
 فاقدان آنحضرت گفید و گویا حضرت آدم بر مصیبت مردان امر بیت
 و حضرت حوا بجهت زنان گریه بنمود و گویا بنظر او روزی از ما نیز آن عبور
 ای بران ال محمد صلوات الله علیهم انما در چون نظایر آن بان بر نهان میرود
 پاره پاره شهیدان افتاد و همگرم صدای او بناله بلند گویید و سبها
 علم بر صورتها بر الم زدند و خود نوار شتران شد بر یک خزان برود
 جد امر گشته انرا خشنده در یک شهید برادر افروش جان گشته

نوشه دانه و دواع میگردند شد که جناب زینب عجب برشته شهید
 چون روح روان در بر کشیده و با او در آرد و نیا ز نوبه و مادر حساب
 اکبر در جوان نشسته بگرود در سینه جگر داده بچود و مادر قاسم با عروس
 مادرش عجب با چاره در حوش کشیده نودا و دنا باشد و در میان
 گرفته نوشته دانه میگردند در انوقت کینه خواتون آمد و بد و زانوی
 در پهلو نقش پاره پاره پر نشسته آه آه اول کار که کوه نم بود
 که دست جراحت رسیده ان شهید را برداشت در دامن خود گذاشت
 پس کاه دست پدر امر رسید و کاه را دور سر دل خود گذاشت
 گویا سخوات که پدر را از شدت اضطراب قلب خود خبر داد که مال
 روحش که تشنگی خود و ماد بنمایر با آنکه قلب خود و جان نسیه بر پس انظف
 دست خود و بلند گو از خون پدر رنگین بود و کفر از خون بر گرفت
 در بر سر و صورت و کبیر در زلف خود میمالید و میگفت ای پدر بزرگوار
 کینتی نور دهن کوه چشمها نمانت کننده کان و خوشال و خشت
 کوهی قلبت را عداوت کند کان یا ایستای ای شهید انچه در لیک کوی جان را

بوس میتمیر و شنیدند و بر کام از شربت ناگوار اسیر بر میخیزند
 حال آنکه من طفلم و ناب نیاگر آنفونم یا ایستاد اظم العسل علی
 قن یحجر حمار ای در میان بعد از آنکه جناب تو کشند چون نشسته
 آیه کبیت که بسیار استوجه خود می نطق نامید از شر ان شهید
 و هر دان عملت یا ای قن بر دغای ای بی در سید از تو هر گاه نشسته
 شوم که مرا آب خواهد داد پس کوشی خود را بنده نشانی داد و عرض کرد
 که ای در میان کوشاره اگر کوشم بدون کعبه نراه آه و ایله ما صیفا
 مقنعه از سرم کشیده انرا یا ایستاد انظر الی رؤسنا الکثوفه و الکب و نا
 المستهفه ای در میان نگاه کن سر ما بر سر ما و ملاحظه فرمایید
 بر سر ما و الی عمر المضروب و امر المسجوب ای در میان ای پناه
 کن نگاه کن که دشمنان چگونه همه مرا زده اند و مادر مرا ز خاکها
 کشیده اند و از پس از بیت رسیده اند از او از جان در زندگی سیر
 پیر از کعبه اند چونها می شعیب همه بقران غریب منظور حیدر
 برت یا ابا عبده ای کاشی زده بجوم که نینح مصعب بوس نو شتم

الا لعنة الله على القوم الظالمين مجلس دهم در خردش دهانه
 آوردن چهار قافله ملائکها را اسبان در خروج شفیق عاصیا از پیشه
 خاتم پیغمبران و تقدیر عبدالمعین سنان در وقت سرار شدن آله بر کوه
 در زلزله افتادن بر زمین و در روز دهم نینیا با همه پرستار بیک
 با اقربا و خویشان بعد از استغاثه و تسبیح الحکمیه از حضرت عیسی
 اول مهاجر با جبرائیل الهی لاطهار کلمه لانه الله و الله امر المعرفه
 الله هو بحسب الله محمد عبد الله صلوات الله علیه و آله و سلم و آله و سلم
 ذی القعدة دهمی رسول الله و موضع سر آمدن در صدر دین الله و نفس رسول
 صلوات الله علیه و آله ثم صل اللهم علیه و سلم و محجبه فیه و ثمره مواد الهی در
 سبیل الله و نالت شرف و طلاله الله الله الذی با جمع اولاده اعونه و
 عزیزم جده رسول الله الی بیت الله و ضیقوا علیه ذی الطبعین الزمان و
 در سوره من من انما الخ فی بیات الجحید فارسل الیهم لیسلمهم لیسلم
 ثم ارتحلوا منها بالیس و الحمران و عزیزوا الی الحرم الذی الصطفاه الله
 اقتاره الله له و لا یلبسینه و مع سلاله الجحید و ذریه اسماعیل و خرم

عالم الاهورت و ملک انیسوت و سادات انجیل و قدوم
 البرکبان و علی اعدائهم لعین الله و دام عزو دهر البعدان و بعض
 در ک انبران فبعد مضمون بعضی ارتفاعات خطبه انیت پس
 صلوات فرست از پروردگاری بر فرزند رسول خدا صلوات علیه
 الله و سبوره قلب او انچنان کسکه هجرت نمود و خارج شد اولاد و
 عسیره اش اندر نیه خطبه حرم جده خود در دانه بیت الله احرام
 که محمد امین دامن بوسه و خنده کان امنی و یکی امت حفا که
 امر ارضیان مشک گرفته اهل حج را تمام کرد در خانه بیرون و کما
 خلیف در نهایت یاس و محروم از خانه مذاکوح نمودند و در دانه
 شد بزبان حریکه خداوند از بر اران امام دال مقام داهبت
 او بر کزایه بود اما ابرق فیه در خدمت انر خدیگاردان الم
 کسان نمودند سلاله خودمان خلیف و ذریه جناب اسماعیل
 باست عالم لاهوت و بادش مان عالم انسوت و سادات و شمعان
 و اقایان خاندان عزیز من چه راه فله در عالم جبرئیل و ملائکه کان

به تعجب و خردش آوردند و فافه از آنها بر سر بخت لؤل
 خدا صیقل میدهد و عرض نمود و فافه است که از آنجا که از آب
 صاف می آید گفت و فافه عظیم عجیب است که گوام یک مضر در آن
 دیگر از مضر بودن رفت که شش هزار دینار فافه و مقدار فافه
 فافه سالار آنها موسی علم بود چون بجز دریا رسیدند از عقب
 کعبه سپاه دعویان سکر زنج شتاب می آید که در مقدمه نظر
 شصت هزار کس بودند و در ساقه سکر از هزار کس شادمان
 و هلهله و فریاد میکردند و حش عظم درین امر است و اخبار که از روی
 همین ساعت است که سکر فرعون لؤل لؤل گفته بود که فافه از سینه
 خدا ایجابات پس کس کردند دست نضر در راه که الله می آید که
 نازل شد که موسی ان اضرب عصا که الحجر عصا بود هر بار اول
 راه نیابت اضطراب او زایل شد و چون فرج هر مهر و کشف هر مشک
 بصوت به پیغمبر از زبان و نوس سوره و صد و فاطمه و حسن و حسین
 اله علیه السلام است و در صدقات مرتبه در نوس سوره است

مخواب کشانم شد و دوازده شقه شد بعد و دوازده سبطانی است
 چون شقه آب هر یک ضعیف بود و با آب آتش محفزه که موسی دعا کند
 تا شقه آب شیب شود همه که چو یوبه بنند در احوال همه که مطلق
 جویند نازل شد که یا موسی دعا کن تا سبب شود نگاه بر سر عصا
 آب زد شقه آب شیب شود در زمین دریا خشک شد و زمین بکشد که
 از آن برینجا است تا اسرا سبب که همگر مردن رفتند و فرعون و کسان
 از عقب رسیدند چون مکر داخل دریا شدند نگاه باند عظیم از دریا
 بلند شده که همه یوزهره بر رویه انفرجه همه که فرعون در آب غرق
 و هلاک شدند اما فافه و دم که چه سید و لاکه اسانو خوردش داده
 نامه آورد در بر دل امر حجت رسول خدا صلی الله علیه و اله از مضر برین
 پیغمبر صلی الله علیه و اله که فافه سالار این سالار شهیدان حضرت امام
 حسین علیه السلام بودند و فافه آن که سپاه با آن فافه است و آه اراده
 نمود که از زمین جدا شود و کوارش بسبب که معطله روانه شود و امر خود
 زنان و دختران آنها دگر و اسرار غفنه و خواجگان و طایفه نه با درگاه

شما ده سوار شتر زمان بنی ناسر و طایفه بنی عبدالمطلب از
 جانب رسول آن اشرف اولاد بنی غالب روانه شد نزد
 هر جانب ممدان بنی و نوحه بلند نمود و مانند ابرو در فرات
 آن بر کوار و بر کزیمه اخبار میگردیدند زیرا که از غنچه انجلی که از
 امیر بنی یوسف طهین امام حسین علیه السلام بنیوان
 بود کارنامه بود و امیر بنی یوسف بود در بیاف رفت رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم در سخن صلوات الله و سلامه علیه اجمعین با جمال
 امام زین العابدین علیه السلام چون از مدینه حرکت میکرد در این
 شب و ایشان در مفاصل آن مکانه آن شکر گریه و ناله میکردند
 گویا از دنیا بیغم صلوات الله علیه و آله رفته آن بر کوار هر صید آن
 میداد و امر طهر فرمودند و نمانند و میگفتند اگر بجهت چون
 امام گریه و نوحه کنیم پس بجهت کدام صفت نوحه کنیم امر در شتر روایت
 سعادت رسول صلی الله علیه و آله از دنیا رفته است و در عابدات
 گشته و مانند روزیست که در دست بجز قدرانی را در اعقاب که ای حبیب

از ابرو اسرار کار را بر این اهدا نمیداد و در اعقاب مکه روانه شدند
 چنانکه مری بر غم آن از مصر خائف بودند رفت آنحضرت نیز با خوف
 از مدینه طیبه بدون رفت و بجز این بود آنچه فرج منبهاه آن تیرت قال
 رب کنجی من القوم الظالمین از مختلف از کینه خواتون روایت میکنند
 که فرمود وقتیکه ما از مدینه بیرون رفتیم نزد احدی که حرف او در غم او زان
 باشد از اهدا صفت پس آنحضرت از راه راست روانه گشته بودند
 روایت کرده است عبدالله بن سنان گوید از پدر از جد خود که او گفته
 امیر کوفه بود در مدینه بی امام حسین علیه السلام نه در اینند بعد از
 آنکه از مدینه در راه است بعد از آن دست خرم گویا کوفه بود
 بر جرم که یادش هجری زنجی سان و اعزاز برار منته وقت رسیدیم بر آن
 بر کوار در بالای کوه نشسته و جوانان هاشمی مانند ستاره باران
 در درانه شب چهارده گرفته و در شب چهارم محمد در مکه از بیت تمام
 پس در آن هنگام جناب امام حسین علیه السلام در نوحه زاری گشته امیر
 خود بگویند که ما را نماند پس دیدم جوانان طویل القامه در دروازه چون

منیر از خانه حضرت ام حسین علیه السلام بردن آن فرمود که ناله شود
 منی باشم ناله دورن بردن آن نیز خوردن آن از زمین کشیده از خشت
 چهار بردن و اطراف آن نوا کثیران گرفته بعد از آنکه ماه بی چشم
 پیش آنها آمد در آن خرم عمه و از آن در آنجا گرفته بود از محمد عمو رسید
 گفته ابو الفضل العباس سلام الله علیه دان بود که مرگ من در حجاب
 زینب و دیگر بر آن کلمه صلوات الله علیها دختران حضرت ام المومنین
 علیه السلام است پس در آن روز دخترها را دیدن آن که با حجاب نیت
 در آن روز با حجاب کلمه در آن که نشسته بر سیدم بر سیدم گفته که
 سکنیه و دیگر ناطقه دختران ام بطور غریب دشت نیز حضرت ام
 حسین صلوات الله علیه آن پس از آن در آن جوان بردن آن مانند آن
 تا بان و همراه او رفت بود در آن عرض آن زن طفل ضعیف در اطراف او
 نیز نوا کثیران گرفته بعد از آن جوان آن بانو سواری محمد عمو بر سیدم گفته
 آن جوان شبیه بچهره ام المومنین آن زن مادرش سیدم است پس از آن
 جوان دیگر آمد بردن مانند باره ماه با کثیران بر سیدم گفته آن جوان
 حجاب

حجاب تمام آن زن در او دست پس با آن زن آن طفل آمدند
 بر او نشاند پس آن حضرت فرمود که است بر او در آن ماه منی باشم پس حجاب
 عباس عرض کرد که یک لبیک حضرت فرمود اب بر او حجاب یک
 دو و پنج را در پیش کشیده در آن شب را گرفته پس آن در دست بر
 بر آن آنجا که کشیده بر او گوید منی باشم همه بر او نشاند و حجاب
 عباس عرض کرد پیش ام حسین علیه السلام برداشت تا آنکه الفراق الفراق
 ام حسین در آن شب منی باشم بلند شد چون مناسب فرج مقام است
 عرض شد که از آنجا که بر او بردن آن از آنک تا آنکه فرود
 دوای باران با آن که نوبه احوال این چشم تا بر تر تند و محزون
 باران پس حضرت این نوا توحید میداد در او در سکر من با اهریت
 نودم تا آنکه در در حاشی را سر او نشاند ام حسین بود دیدم که این سعه
 الزنا صده العت و العذاب ام عمو اهریت عصمت بود بر ناطقه الو
 شونه کسر نبود که آنها سواری ناطقه که کمر اسکیه دیدم حجاب زینب فاذن
 ام کلثوم یکبار اهریت سواری ناطقه عمو یکبار اهریت ناطقه عمو یکبار





حضرت رفیع علیها السلام پس کاتب راست و چپ انصاف نمودند
از نه نه تا پاره پاره و سر چهار سر نیز کاتبان بر سر شریع نمودند
سند و نیزه گفتند و اگر بنده ای باشد از اینها و اینها و اینها
بعد که یا ایا صمد الله پس آن عرفت هر بنده که کافر بود در کفر
انگازند سیم که جبرئیل را سجده کرد و در روز دارد نشان
فاندر سالار ایشان حضرت یعقوب بود که با هفتاد نفر از
و عیال و ایلاد و اصحاب و پیغمبر و سرور که سواران بود در
بعد از اینکه خبر وصول یعقوب بر یوسف رسید مقرر داشت میخواست
بطراز نام علیها ز زمین ببارانند پناه نوح فرج حاجب صیحه
اسمیت میفرستند از آنجا مقرر داشت موازده هزار حاجب
هر یک با علم و طبع و شرم خدمت و شکر چنان جمله شده که یعقوب
با دل صاحب رسیده از فرزند که فرج یوسف است گفته اند که
از این که این ادب و هم چنان که حاجب دیگر از طاعتش نهایت
رسیده عرض نمود که حاجب در پناه یوسف است که حاجب

یوسف
کاتبان

